



حجت منگنہ جی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دلایل عصمت امام از دیدگاه عقل و نقل

نویسنده:

حجت منگنه چی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۱۳ | دلایل عصمت امام از دیدگاه عقل و نقل |
| ۱۳ | مشخصات کتاب |
| ۱۳ | اشاره |
| ۲۳ | دیباچه |
| ۲۵ | مقدمه |
| ۲۹ | مباحث مقدماتی |
| ۲۹ | اشاره |
| ۲۹ | بخش های دین |
| ۲۹ | اشاره |
| ۲۹ | ۱- عقاید |
| ۲۹ | ۲- اخلاق |
| ۳۰ | ۳- احکام عملی |
| ۳۰ | دانش ناظر به اعتقادات دینی |
| ۳۱ | روش استدلال در دانش اعتقادات |
| ۳۱ | اشاره |
| ۳۱ | ۱- روش عقلی |
| ۳۲ | ۲- روش نقلی |
| ۳۲ | ۳- روش تلفیقی |
| ۳۳ | دانش اعتقادات و مسئله امامت |
| ۳۵ | بخش اول: کلیات |
| ۳۵ | اشاره |
| ۳۷ | فصل اول: حقیقت امامت از منظر شیعه و اهل سنت |

| | |
|----|---|
| ۳۷ | اشاره |
| ۳۸ | معنای لغوی امام و امامت |
| ۴۰ | معنای اصطلاحی امام و امامت |
| ۴۰ | اشاره |
| ۴۱ | تعریف متکلمان شیعه |
| ۴۱ | تعریف متکلمان اهل سنت |
| ۴۲ | نقطه مشترک تعاریف |
| ۴۲ | منشأ اختلاف |
| ۴۳ | جهات اختلاف |
| ۴۳ | اشاره |
| ۴۳ | ۱-اتفاق نظر مفهومی و اختلاف نظر مصداقی |
| ۴۳ | ۲-اختلاف نظر مفهومی و مصداقی |
| ۴۴ | دو رویکرد متمایز درباره حقیقت و چیستی امامت |
| ۴۵ | ضرورت وجود امام |
| ۴۵ | اشاره |
| ۴۵ | ضرورت وجود امام از نظر اهل سنت |
| ۴۶ | ضرورت وجود امام از نظر شیعه |
| ۴۷ | امامت، از اصول یا از فروع؟ |
| ۴۷ | اشاره |
| ۴۷ | نظر اهل سنت |
| ۴۹ | نظر شیعه امامیه |
| ۵۰ | جنبه‌های دیگری از امامت در برداشت شیعی |
| ۵۰ | اشاره |
| ۵۰ | امامت، لطفی از جانب خداوند |

| | |
|----|---|
| ۵۱ | امامت، مقامی الهی و استمرار همه وظایف نبوت به جز دریافت وحی |
| ۵۱ | اشاره |
| ۵۲ | ۱- دریافت، حفظ و ابلاغ وحی |
| ۵۲ | ۲- تفسیر و تبیین آیات |
| ۵۳ | ۳- قضاوت |
| ۵۳ | ۴- ریاست عمومی |
| ۵۶ | تعیین امام به دست خداوند |
| ۵۷ | امامت، خواستار ویژگی‌هایی خاص |
| ۵۸ | حقیقت امامت در کلام علامه طباطبایی |
| ۵۹ | حقیقت امام و امامت در سنت مکتوب |
| ۶۳ | فصل دوم: معنا و حقیقت عصمت |
| ۶۳ | اشاره |
| ۶۴ | معنای لغوی عصمت |
| ۶۴ | اشاره |
| ۶۶ | واژه عصمت در قرآن |
| ۶۶ | معنای اصطلاحی عصمت |
| ۶۶ | اشاره |
| ۶۷ | لطف خداوند |
| ۶۹ | ملکه نفسانی |
| ۷۰ | نیافریدن گناه در انسان |
| ۷۰ | فقط توانایی بر انجام دادن طاعت |
| ۷۰ | خاستگاه عصمت |
| ۷۰ | اشاره |
| ۷۱ | عصمت، ریشه در شناخت و آگاهی |

- ۷۴ ریشه عصمت در کلام علامه طباطبایی
- ۷۵ ریشه عصمت در کلام شهید مطهری
- ۷۷ ریشه عصمت در کلام علامه عسکری
- ۷۹ فصل سوم: انواع عصمت
- ۷۹ اشاره
- ۸۰ اول: عصمت عملی و رفتاری
- ۸۲ دوم: عصمت علمی و بینشی
- ۸۴ سوم: عصمت خَلقی و خُلقی
- ۸۴ انواع عصمت در کلام امام علی (ع)
- ۸۷ بخش دوم: چرا امام باید معصوم باشد؟
- ۸۷ اشاره
- ۸۹ فصل اول: دلایل عقلی عصمت امام
- ۸۹ اشاره
- ۹۲ اول: معصوم نبودن امام، یعنی اجتماع دو امر متضاد
- ۹۳ دوم: معصوم نبودن امام، یعنی نیاز به بی نهایت امام در زمان واحد
- ۹۶ سوم: وجوب حفظ شریعت اسلامی
- ۹۹ فصل دوم: دلایل نقلی عصمت امام
- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ قرآن و مسئله عصمت امام
- ۱۰۰ اول: آیه عهد الهی
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۴ استدلال استاد علامه طباطبایی

| | |
|-----|--|
| ۱۰۵ | نکاتی درباره آیه |
| ۱۰۵ | دوم: آیه اطاعت از اولوا الأمر (۲) |
| ۱۰۵ | اشاره |
| ۱۰۶ | دیدگاه اهل سنت |
| ۱۰۹ | دیدگاه شیعه |
| ۱۱۱ | اولوا الأمر چه کسانی‌اند؟ |
| ۱۱۱ | منابع اهل سنت |
| ۱۱۲ | سوم: آیه صادقین |
| ۱۱۲ | اشاره |
| ۱۱۲ | مقام اول |
| ۱۱۴ | مقام دوم |
| ۱۱۴ | منابع اهل سنت |
| ۱۱۵ | منابع شیعی |
| ۱۱۶ | منابع شیعه |
| ۱۱۶ | چهارم: آیه تطهیر |
| ۱۱۶ | اشاره |
| ۱۱۶ | مقصود از اهل بیت |
| ۱۲۰ | آیه تطهیر در مصادر اهل سنت |
| ۱۲۲ | دلالت آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت (علیهم السلام)(۵) |
| ۱۲۳ | شمول آیه تطهیر نسبت به دیگر امامان |
| ۱۲۴ | عصمت امام در روایات |
| ۱۲۴ | اشاره |
| ۱۲۵ | ۱- اشاره به عصمت اهل بیت به طور مشخص |
| ۱۲۵ | الف) حدیث ثقلین |

| | |
|-----|--|
| ۱۲۸ | (ب) حدیث سفینه |
| ۱۳۰ | (ج) حدیث نجوم |
| ۱۳۲ | ۲. اشاره به لزوم عصمت امام به طور کلی |
| ۱۳۵ | بخش سوم: نسبت مفهوم عصمت با برخی مفاهیم دیگر |
| ۱۳۵ | اشاره |
| ۱۳۷ | فصل اول: عصمت و اختیار |
| ۱۴۳ | فصل دوم: عصمت و عدالت |
| ۱۴۳ | اشاره |
| ۱۴۴ | چپستی عدالت |
| ۱۴۴ | تفاوت‌های عصمت و عدالت |
| ۱۴۴ | اشاره |
| ۱۴۵ | ۱- از نظر رتبه و درجه |
| ۱۴۵ | ۲- از نظر بُعد معرفتی و شناختی |
| ۱۴۵ | ۳- گستردگی متعلق |
| ۱۴۷ | فصل سوم: عصمت و استغفار |
| ۱۴۷ | اشاره |
| ۱۴۷ | ۱- استغفار پیامبران |
| ۱۴۸ | ۲- استغفار امامان |
| ۱۴۹ | دقت نظر در معنا و انواع گناه |
| ۱۴۹ | اشاره |
| ۱۵۰ | ۱- نگاهی متعارف و عام |
| ۱۵۰ | ۲- نگاهی خاص |
| ۱۵۲ | پاسخ برخی از اندیشمندان شیعه |
| ۱۵۲ | علامه مجلسی |

- ۱۵۴ علامه طباطبایی
- ۱۵۵ علی بن عیسی اربلی
- ۱۵۵ خواجه نصیر الدین طوسی
- ۱۵۹ فصل چهارم: انحصاری نبودن عصمت
- ۱۶۳ بخش چهارم: خرده‌گیری‌هایی بر لزوم عصمت
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۵ امکان عصمت، آری یا نه؟
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۶ پاسخ
- ۱۶۹ عصمت، عقیده‌ای ریشه‌دار در عقل و نقل، نه ساخته شیعه
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۶۹ پاسخ
- ۱۷۱ باور عصمت و نسبت دادن آن به هشام بن حکم
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۲ پاسخ
- ۱۷۳ روایت اول
- ۱۷۴ روایت دوم
- ۱۷۵ کج فهمی از کلام امام علی (ع)
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۶ پاسخ
- ۱۸۱ سخن پایانی: تأثیر عصمت در الگو بودن امام برای افراد جامعه
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۴ ۱- بُعد علمی
- ۱۸۵ ۲- بُعد عملی

- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۷ نمونه هایی از فواید علمی و رفتاری معصوم
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۷ تقویت شناخت عقلی بشر و متوقف شدن خطا
- ۱۸۸ مرجعی برای فهم گزاره های عقل‌گریز و خروج از سردرگمی
- ۱۸۹ برطرف شدن تزلزل در رفتار
- ۱۸۹ برپایی نظام اجتماعی و تحقق عدالت
- ۱۹۰ پرورش و تسهیل در پیمودن درجات کمال
- ۱۹۱ لزوم آگاهی از عواقب خاص رفتارها
- ۱۹۱ حفظ شریعت و آگاهی از دین تحریف نشده
- ۱۹۵ کتابنامه
- ۲۰۵ درباره مرکز

دلایل عصمت امام از دیدگاه عقل و نقل

مشخصات کتاب

- سرشناسه : منگنه‌چی، حجت، ۱۳۵۵ -
عنوان و نام پدیدآور : دلایل عصمت امام از دیدگاه عقل و نقل / حجت منگنه‌چی.
مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۱۹۲ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵س.م.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۹۶-۴
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۸۳.
موضوع : عصمت (اسلام)
موضوع : عصمت
موضوع : امامت
رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۳۲:م۸د۸ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۳
شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۶۶۱۲۶
ص: ۱

اشاره

ص: ۱۱

دبیاچه

الحمد لله رب العالمین

و الصلاة والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین

الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیر

ضرورت وجود رهبر و پیشوا برای جامعه و آراستگی وی به برخی ویژگی‌ها از امور بدیهی نزد صاحبان خرد است. هر چند اندیشمندان اسلامی نیز به بدیهی بودن ضرورت وجود رهبر معتقدند، اما در برخی ویژگی‌های او اختلاف دارند. یکی از ویژگی‌های مورد اختلاف، لزوم عصمت پیشوای پس از پیامبر (ص) است. عقیده پیروان اهل بیت (علیهم السلام) بر آن است که چون رهبری پس از پیامبر (ص) به معنای جانشینی آن حضرت در جمیع شئون نبوت جز دریافت وحی است، باید جانشین او نیز معصوم باشد.

اما فرقه‌های اسلامی دیگر، چنین باوری ندارند. آنچه در این نوشتار مورد بحث و بررسی محقق ارجمند جناب آقای «حجت منگنه‌چی» قرار

ص: ۱۲

گرفته است، واکاوی این موضوع و بررسی ادله عقلی و نقلی آن با توجه به شبهات مخالفان است. از خداوند خواستاریم تا این اثر را، راهی روشن فرا روی حقیقت‌جویان قرار دهد.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه کلام و معارف

ص: ۱۳

مقدمه

از ضرورت های زندگی اجتماعی بشر، وجود فردی است که تعابیری همچون امام، پیشوا، رئیس، مقتدا، رهبر، مرجع و... را برای معرفی او به کار می برند. نمی توان این واقعیت را در گذر تاریخ انکار کرد که هر جامعه و اجتماعی با هر ویژگی، دارای رهبری بوده که در رشد یا سقوط آن جامعه نقش مؤثر داشته است. در واقع، حیات اجتماعی انسانها بدون وجود قانون و رهبر سامان نمی یابد. این مسئله چنان دارای اهمیت است که حضرت امام علی (ع) درباره ضرورت وجود رهبر در جوامع بشری چنین می فرماید: «مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند». ۱

باید توجه داشت که مقصود آن حضرت، تأیید رهبری شخص تبهکار نیست، بلکه می خواهد ضرورت وجود رهبر را در جامعه بیان فرماید. به تعبیر بهتر، در جایی که پیشوای نیکوکار وجود ندارد، رهبری شخص

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

ص: ۱۴

تبهکار بهتر از بی رهبری است و این، اهمیت و ضرورت وجود رهبر را می‌رساند.

جامعه اسلامی نیز همچون دیگر جوامع بشری، از این ضرورت اجتماعی برخوردار بوده و درباره ضرورت وجود رهبر با سایر جوامع هم‌عقیده است. (۱) در اهمیت وجود امام، همین بس که در منابع حدیثی فریقین روایتی از پیامبر (ص) نقل شده است که آن حضرت فرمود: «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مانند آن است که به مرگ عصر جاهلیت مرده است».

این حدیث با اندکی اختلاف در الفاظ، هم در منابع شیعی (۲) و هم در منابع اهل سنت (۳) آمده است. در صحیح مسلم از قول پیامبر (ص) چنین آمده است: «هر کس بمیرد در حالی که بیعتی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است» (۴).

کاوش درباره مسئله امامت و بررسی شرایط امام، امری لازم است و می‌توان گفت که این مسئله از مهم‌ترین مباحث عقیدتی و تفسیری در طول تاریخ اسلام بوده است که آثار بسیاری از اندیشمندان شیعه و اهل سنت نیز به آن اختصاص یافته است. از این رو در صدد نیستیم که همه

۱- فرقه نجدات که از جمله شاخه‌های فرقه خوارج است و «ابوبکر اصم» و «هشام فوطی» که از معتزله اند، به وجوب امامت معتقد نیستند. ر. ک: امامت از دیدگاه امامیه و زیدیه، مصطفی سلطانی، ص ۳۸.

۲- ر. ک: بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۲۳، صص ۷۶-۹۵.

۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۸؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴.

۴- الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲.

ص: ۱۵

ابعاد این مسئله را در نوشتار حاضر بررسی کنیم، بلکه به یکی از شروط مورد اختلاف در این مسئله، یعنی «عصمت» می‌پردازیم. از آنجا که شیعه امامیه، برخلاف اهل سنت، بر لزوم عصمت امام تأکید دارد و صلاحیت غیر معصوم را برای قرار گرفتن در منصب امامت تأیید نمی‌کند، برآنیم تا با بیان استدلال‌های عقلی و نقلی، این مسئله را مورد بررسی و دقت نظر قرار دهیم. افزون بر این، دلایلی را که در متون اسلامی بر عصمت اهل بیت پیامبر (ص) ارایه شده است را بازگو می‌کنیم.

امید است پس از روشن شدن زوایای بحث دیدگاه معقول پذیرفته شود که از اهل منطق نیز جز این انتظاری نیست.

حجت منگنه‌چی

یکم رمضان المبارک ۱۴۳۲

ص: ۱۷

مباحث مقدماتی

اشاره

قبل از ورود به موضوع مورد نظر این نوشتار، لازم است درباره بخش‌های مختلف دین و به طور مشخص درباره یکی از آنها که با این پژوهش ارتباط دارد، مقداری سخن بگوییم.

بخش‌های دین

اشاره

در یک تقسیم کلی، آموزه‌ها و دریافت‌های دینی و به تعبیر دیگر، دین مبتنی بر وحی به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱- عقاید

مجموعه باورهایی است درباره واقعیت‌های موجود در جهان هستی که عقاید انسان را تشکیل می‌دهد؛ اموری مانند اعتقاد به وجود خدا، اعتقاد به وحی و نبوت، اعتقاد به معاد، اعتقاد به بهشت و دوزخ و... .

۲- اخلاق

آموزه‌هایی است که فضایل و رذایل نفسانی انسان را بیان می‌کند که منشأ صدور رفتارهای خاصی است و افزون بر شناساندن آنها، راه

ص: ۱۸

تهذیب نفس از صفات ناپسند و چگونه آراستگی به صفات پسندیده را نشان می دهد.

۳- احکام عملی

تعالیمی است که رابطه انسان را با خداوند و انسان های دیگر تنظیم می کند. روابط مدنی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و... در این بخش سامان می یابند.

گفتنی است که مسائل و موضوعات مطرح شده در متون دینی به سه بخش پیشین منحصر نمی شوند و این تقسیم از دیدگاهی خاص، مسائل دینی را مورد توجه قرار می دهد که مناسب با هر یک از آنها، دانشی شکل گرفته است که به ترتیب اقسام یاد شده عبارتند از: دانش کلام، دانش اخلاق و دانش فقه.

دانش ناظر به اعتقادات دینی

دانشی که مسائل بخش اول را بیان می کند، دانشی است که نام های متعددی همچون علم عقاید، علم اصول دین، علم الاهیات، فقه اکبر و... برای آن گذارده شده است. با این حال، در مراکز علمی حوزه و دانشگاه به «علم کلام» معروف شده است و عالمان این علم را متکلم می خوانند.

علم کلام یکی از شاخه های مهم علوم انسانی است و سابقه ای طولانی در اندیشه‌ورزی های دینی دارد. اندیشمندان این علم کسانی اند که امور زیر را مورد توجه و مطالعه قرار می دهند:

ص: ۱۹

۱. توضیح، تبیین و روشن کردن مفاهیم و گزاره های دینی، مانند الله، صفات خدا، نبی، اسلام، ایمان، بهشت و . . .
۲. اثبات گزاره های دینی، مانند خداوند وجود دارد، وجود پیامبر ضروری است، قیامت تحقق خواهد یافت و . . .
۳. دفاع از عقاید دینی در مقابل شک و تردید و نیز پاسخ به شبهات. البته تردیدها و شبهات می تواند دو منشأ داشته باشد:
 - الف) تردیدها و شبهاتی که در خارج از عالم اسلام ریشه دارد؛ مانند اینکه وجود خداوند یا مسئله توحید مورد شبهه یا انکار واقع شوند که در این صورت، همه متکلمان مسلمان به دفاع می پردازند.
 - ب) تردیدها و شبهاتی که برخی مسلمانان درباره باورهای مسلمانان دیگر روا می دارند که منشأ پیدایش گروه های مختلف کلامی شده است.

روش استدلال در دانش اعتقادات

اشاره

چنان که می دانیم هر علمی برای تبیین و اثبات ادعاهای خود، روش خاصی را دنبال می کند. این روش می تواند، عقلی، نقلی، تجربی یا تلفیقی از این روش ها باشد. دانش کلام نیز از این قاعده مستثنا نیست و دارای روش است. روش هایی که در علم کلام مورد استفاده قرار می گیرند، از این قرارند:

۱- روش عقلی

در این روش، گزاره های دینی از طریق برهان و استدلال عقلی اثبات می شوند. چنان که فیلسوفان همین روش را در دانش فلسفه پی گرفته اند.

ص: ۲۰

۲-روش نقلی

در این روش، از منابع نقلی (قرآن و سنت) برای اثبات گزاره‌های دینی بهره برده می‌شود.

۳-روش تلفیقی

در برخی گزاره‌های دینی، این ظرفیت وجود دارد که برای اثبات آنها، هم از عقل و هم از نقل استفاده شود.

استفاده از روش‌های یادشده، در همه مسائل دانش کلام یکسان نیست و از نظر روش استدلال به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف) مسائلی که فقط از راه عقل باید اثبات شوند و جایی برای تمسک به نقل وجود ندارد. برای مثال، باید مسئله اثبات وجود خدا، فقط از طریق استدلال عقلی ثابت شود و نمی‌توان برای اثبات آن به دلایل نقلی (قرآن و روایات) روی آورد؛ زیرا اعتبار قرآن، کلام پیامبر و کلام امام متوقف بر این است که ابتدا وجود خدا به دلیل عقلی اثبات شود.

ب) مسائلی که فقط از راه دلیل نقلی اثبات پذیرند و در محدوده دقت‌های عقلانی قرار نمی‌گیرند. برای نمونه، بیشتر مسائل مربوط به جزئیات معاد از این دسته‌اند.

ج) مسائلی که می‌توان برای اثبات آنها هم به دلیل عقلی و هم به دلیل نقلی تمسک کرد. مانند اصل وجود معاد که هم از دیدگاه عقل، برهان‌پذیر است و هم دلایل نقلی از قرآن و روایات بر وجود آن دلالت می‌کنند.

دانش اعتقادات و مسئله امامت

اگر بخواهیم باورها و اعتقادات بنیادین دین اسلام را تحت چند عنوان کلی قرار دهیم به طوری که بیانگر عقیده همه مذاهب اسلامی باشد، باید از سه اصل «توحید»، «نبوت» و «معاد» یاد کنیم. این سه اصل، سه اصل اساسی و مشترک است که همه مذاهب اسلامی آنها را پذیرفته‌اند. آری، در تبیین ویژگی‌ها و جزئیات این اصول سه گانه اختلاف نظر وجود دارد.

با این حال باید دانست که باورها و اعتقادات اساسی و اصولی هر مذهب در این سه اصل منحصر نمی‌شود و مسائل دیگری نیز وجود دارد که برخی از پیروان دین اسلام آن را در زمره اصول قرار داده‌اند. درحالی‌که دیگران، آن را باور و اعتقاد اصولی قبول نکرده‌اند و همین امر موجب پراکندگی شده است. با اینکه حقیقت دین، امر واحدی است و این حقیقت در بخش‌های سه گانه پیش گفته جلوه می‌کند، اما جهت‌گیری‌ها و دریافت‌های مختلف پیروان دین از مسائل مطرح شده در آن، این فرقه‌ها و مذاهب‌های متعدد را به وجود می‌آورد. نیز دو مذهب اسلامی «شیعه» و «اهل سنت» که در مسئله امامت و جانشینی پیامبر (ص) دو باور متمایز دارند، از همین گونه است.

به نظر شیعه امامیه، این مسئله که از باورهای اساسی آنان است باید در دانش ناظر به اعتقادات (کلام) گفت‌وگو و بررسی شود. (۱) و (۲) در مقابل، اهل سنت، آن را از موضوعات فقهی می‌دانند. ولی با این حال، در کنار مسائل کلامی از آن سخن گفته‌اند که در این باره توضیح خواهیم داد.

۱- از این رو، در میان آثار کلامی با رساله‌هایی رو به رو می‌شویم که یا به طور مستقل یا در ضمن سایر مباحث، درباره امامت عامه و خاصه نگاشته شده‌اند. ر. ک: الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، صص ۳۱۹ - ۳۴۲؛ معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت، ج ۵، صص ۲۰۵ - ۲۴۹.

۲- در مباحث آینده، اختلاف شیعه و اهل سنت را درباره کلامی بودن و فقهی بودن مسئله امامت بیان خواهیم کرد.

ص: ۲۳

بخش اول: کلیات

اشاره

فصل اول: حقیقت امامت از منظر شیعه و اهل سنت**اشاره**

با وجود اینکه ضرورت وجود امام امری کاملاً معقول و مقبول بوده و بر دلایل عقلی و نقلی تکیه زده است، اما گفت‌وگو و بحث درباره چستی و حقیقت امامت، شرایط و اوصاف امام، پیشینه‌ای دیرین در تاریخ اندیشه اسلامی دارد و میان اندیشمندان و نظریه‌پردازان شیعه و اهل سنت اختلاف نظر جدی به وجود آمده و تألیف رساله‌های متعددی را رقم زده است. گفته می‌شود نخستین و اصلی‌ترین اختلاف که به سایر اختلافات نیز دامن زد و موجب انشعاب پیروان پیامبر (ص) به دو مذهب «شیعه» و «اهل سنت» شد، اختلاف در مسئله امامت و جانشینی پس از آن حضرت و فروع این مسئله بود. با اینکه هر دو مذهب، امامت و جانشینی پس از پیامبر (ص) را قبول دارند، اما رویکرد هر یک از آنها به

ص: ۲۶

مسئله امامت و جانشینی، و شرایط و ویژگی‌های جانشین، با رویکرد دیگری تفاوت دارد و مناقشات جدی و درخور توجهی را در پی داشته است. به نظر شیعه، آن حضرت (ص) در زمان حیات خویش، رهبر و امام پس از خود را تعیین کرد، ولی اهل سنت این مطلب را نمی‌پذیرند و معتقدند رسول خدا (ص) فرد معینی را برای رهبری جامعه اسلامی تعیین نکرد. به نظر اینان، تعیین رهبر از وظایف مسلمانان است، نه وظیفه پیامبر (ص).

ما در این فصل، درباره مسئله امامت و چیستی و حقیقت آن سخن می‌گوییم و دیدگاه دو فرقه اسلامی را در این‌باره بررسی می‌کنیم.

معنای لغوی امام و امامت

واژه «امام»، واژه‌ای عربی است که از ریشه «أ م م» گرفته شده و به معنای «قصد کردن» و «توجه نمودن» است. (۱) از آنجا که مردم با قصد و توجه، شخصی را برای رهبری خود برمی‌گزینند، به او امام، پیشوا، مقتدا، پیشرو و مُطاع گفته می‌شود. با توجه به این معنا، «امامت» به معنای پیشوایی و ریاست است. (۲)

تعبیر دانشمندان لغت در توضیح معنای لغوی واژه امام به گونه‌ای است که نشان می‌دهد این واژه در عرف لغت‌شناسان، معنایی گسترده دارد. می‌توان گستردگی معنایی این واژه را به این صورت بیان کرد:

- ۱- برای آگاهی از واژه امام در منابع لغوی ر. ک: مجمع البحرین، ج ۶، صص ۹-۱۵؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۷؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۲؛ أقرب الموارد، ج ۱، ص ۱۹؛ المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۲۷؛ المنجد فی اللغه و الأعلام، ص ۱۷.
- ۲- واژه «امام» [به فتح همزه] به معنای «سمت جلو» است و «امام» [به کسر همزه] نیز به کسی که در جلو قرار گرفته، اطلاق می‌شود. بنابراین، این دو واژه، از نظر ریشه لغوی و نیز معنا، یکسان‌اند.

ص: ۲۷

۱. «انسان بودن» در معنای لغوی امام شرط نشده است؛ یعنی چیزی که مورد پیروی قرار می‌گیرد و از او با عنوان «امام» یاد می‌شود، می‌تواند انسان یا چیزی غیر از انسان باشد. بر این اساس، امام در معنای لغوی، اعم از انسان و غیر انسان است. نمونه‌های زیر، مصادیق مختلف این واژه را بیان می‌کنند:

الف) مصادیق انسانی: «پیامبر» نسبت به امت، «دانشمند» نسبت به پیروان فکری او، «امام» نسبت به مأموم در نماز جماعت، «فرمانده سپاه» نسبت به سربازان، «راهنمای مسافران»، «ساربان شتران» و... همگی از مصادیق انسانی امام به معنای لغوی اند.

ب) مصادیق غیر انسانی: «قرآن» نسبت به مسلمانان، «کتابی» که خوانده شده و از آن پیروی می‌شود، «چوب» و «ریسمانی» که بنا برای منحرف‌نشدن بنا از آن استفاده می‌کند، «راهی» که انسان در آن قدم می‌گذارد و... از مصادیق غیر بشری امام به معنای لغوی اند.

امامت در همه موارد یاد شده وجود دارد با این تفاوت که امامت برخی از آنها، آگاهانه و از روی شعور است و می‌توان آنها را مصادیق بشری واژه امام دانست، ولی در برخی دیگر، آگاهانه نیست و قراردادی و غیر بشری است.

۲. «حق بودن» در معنای لغوی امام ملا-حظه نشده است؛ یعنی این گونه نیست که واژه امام، لزوماً در امام حق، عادل و نیکوکار به کار رود. این لفظ می‌تواند عنوان شخصی فاسق و تبه‌کار باشد که دیگران از او پیروی و اطاعت می‌کنند درحالی که او مردم را به مقصود ارزشمندی، رهبری نمی‌کند. بنابراین، امام در معنای لغوی خود، اعم از امام حق و

ص: ۲۸

امام باطل است. کاربردهای قرآنی واژه امام این مطلب را ثابت می کنند.

واژه «امام» در هفت آیه از آیات قرآن به صورت مفرد (امام) (۱) و در پنج آیه به صورت جمع (أئمه) (۲) به کار رفته است. (۳) این آیات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. آیاتی که واژه امام در مصداق غیر بشری آن به کار رفته است.

۲. آیاتی که واژه امام بر مصداق بشری آن تطبیق می کند. این دسته نیز بر دو قسم است:

الف) مقصود از امام، پیشوای حق و صالح است.

ب) مقصود از امام، پیشوای باطل و ناصالح است.

«تفلیسی» کاربردهای قرآنی واژه امام را در پنج معنا بیان می کند که عبارت‌اند از: «پیش‌رو»، «نامه»، «لوح محفوظ»، «توریه»، «راه روشن و پیدا» (۴)

معنای اصطلاحی امام و امامت

اشاره

هر یک از متکلمان شیعه و اهل سنت با توجه به دریافتی که از مسئله امامت دارند، تعریفی را ارائه کرده‌اند. در اینجا به چند تعریف از متکلمان هر دو فرقه اسلامی اشاره می کنیم:

۱- ر. ک: یس: ۱۲؛ بقره: ۱۲۴؛ هود: ۱۷؛ فرقان: ۷۴؛ احقاف: ۱۲؛ حجر: ۷۹؛ اسراء: ۷۱.

۲- ر. ک: توبه: ۱۲؛ انبیاء: ۷۳؛ قصص: ۵ و ۴۱؛ سجده: ۲۴.

۳- جالب است که جانشینان پیامبر ص، بر اساس روایات شیعه و اهل سنت، دوازده نفرند و آیاتی هم که واژه امام در آنها به صورت مفرد و جمع آمده است، دوازده آیه‌اند.

۴- وجوه قرآن، صص ۲۸ و ۲۹. آیاتی که این پنج معنا در آنها به کار رفته‌اند، به ترتیب معانی گفته شده، عبارت‌اند از: بقره: ۱۲۴ و فرقان: ۷۴؛ بنی اسرائیل: ۷۱؛ یس: ۱۲؛ هود: ۱۷ و احقاف: ۱۲؛ حجر: ۷۹. اما ابو‌عبدالرحمان اسماعیل بن احمد الحیری النیسابوری، در شمارش معنای امام، این پنج معنا را بیان می کند با این تفاوت که به جای تعبیر «نامه» از تعبیر «اعمال بنی آدم» استفاده کرده است. ر. ک: وجوه القرآن، ص ۹۹.

تعریف متکلمان شیعه

شیخ مفید: «امام، انسانی است که ریاست و رهبری عمومی در امور دینی و دنیایی را به نیابت از پیامبر (ص) داراست»^(۱)
 علامه حلی: «امامت، عبارت است از ریاست و رهبری عمومی در امور دینی و دنیایی برای شخصی از اشخاص به نیابت از پیامبر (ص)»^(۲)

لاهیجی: «مراد از امامت، ریاست عامه مسلمانان در امور دنیا و دین به نیابت از پیغمبر است»^(۳)

تعریف متکلمان اهل سنت

صاحب مواقف: «امامت، ریاست عمومی در امور دینی و دنیایی است»^(۴)
 ابن خلدون: «امامت، جانشینی صاحب شریعت در حفظ دین و تدبیر امور دنیایی است»^(۵)
 تفتازانی: «امامت، همان جانشین پیامبر در ریاست و رهبری عمومی در امور دینی و دنیایی است»^(۶)
 سیف‌الدین آمدی: «امامت، جانشینی شخصی به جای پیامبر در برپایی قوانین شرع و حفظ امت است به طوری که بر همه امت، پیروی از او واجب است»^(۷)

- ۱- النکت الاعتقادیه، شیخ مفید، ص ۳۹. در جای دیگر می نویسد: «امامان جایگزین پیامبران در روان کردن احکام و برپاداشتن حدود الهی و نگهداری از شرایع و تربیت کردن انسان‌هایند»: اوائل المقالات، ص ۶۵.
- ۲- الباب الحادی عشر مع شرحیه، ص ۳۹. فاضل مقداد نیز همین تعریف را اختیار کرده با این تفاوت که به جای لفظ «نیابت» از واژه «خلافت» استفاده کرده است؛ ر. ک: اللوامع الالهیه، ص ۳۱۹.
- ۳- گوهر مراد، ص ۴۶۱.
- ۴- شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.
- ۵- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۱.
- ۶- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴.
- ۷- أبکار الأفكار، ج ۵، ص ۱۲۱.

نقطه مشترک تعاریف

«ریاست همگانی جانشین پیامبر (ص) در امور دینی و دنیایی»، عناصری‌اند که هم شیعه و هم اهل سنت در تعریف امامت بر آن تأکید کرده‌اند. از این نظر، در بیشتر تعاریف اختلاف چشمگیری وجود ندارد. آری، در برخی تعاریف، بر قیود خاصی تأکید شده است که ضرورتی برای طرح آن در اینجا وجود ندارد.

منشأ اختلاف

اتفاق نظری که در تعریف امام و امامت وجود دارد، ممکن است این توهم را ایجاد کند که این دو فرقه اسلامی با هم اختلافی ندارند و تصویری مشابه در مسئله امامت ارائه می‌کنند. به تعبیر دیگر، درباره حقیقت امامت با هم اختلافی ندارند و اختلاف آنها در این است که هر یک شخص خاصی را امام و جانشین پیامبر (ص) برگزیده‌اند و همین مسئله، باعث اختلاف آنها شده است. باید در پاسخ به این توهم بگوییم:

اختلاف فقط در تعیین مصداق نیست، بلکه با بررسی جایگاه امامت و ویژگی‌ها و شرایط امام از دیدگاه عقل و نقل، می‌بینیم که منشأ اختلاف، ویژگی‌ها و شرایطی است که هر یک از آنها برای امام بیان می‌کنند. این اختلاف به اختلاف در مصداق کشیده شده و کار به جایی رسیده است که حقیقت امامت از نظر شیعه با حقیقت آن در نگاه اهل سنت، تفاوت اساسی پیدا کرده است. به بیان رساتر، اختلاف آنها فقط در این نیست که «چه کسی پس از پیامبر (ص) امام و جانشین است؟»، بلکه در واقع این پرسش مطرح است که امام باید دارای چه شرایطی باشد تا جانشین پیامبر (ص) شود؟

جهات اختلاف

اشاره

در اینکه اهل سنت، همانند شیعه، وجود «امام» را پس از پیامبر (ص) امری لازم و ضروری می دانند، هیچ شکی نیست و درباره اصل این مسئله اختلافی وجود ندارد. اختلاف شیعه با اهل سنت در مسئله امامت می تواند به دو صورت مطرح شود:

۱- اتفاق نظر مفهومی و اختلاف نظر مصداقی

شکی نیست که هر جامعه ای به رئیس و رهبر نیاز دارد تا به امور مردم بپردازد و با سامان دادن به نابسامانی ها، نظم اجتماعی را حاکم سازد. در این نگاه، امامت به معنای «زعامت و رهبری اجتماعی - سیاسی» است و کسی که از این شأن برخوردار باشد، امام است.

این معنا، در تعاریفی که اندیشمندان شیعه و اهل سنت ارائه داده اند، به خوبی مشاهده می شود. هر دو فرقه اسلامی، زعامت اجتماعی را که شأن امام و پیشوای جامعه است، می پذیرند و درباره ضرورت آن اتفاق نظر دارند. اختلاف از آنجا آغاز می شود که درباره ویژگی های امام و چگونگی تعیین او سخن به میان آید که همین امر به اختلاف مصداقی نیز کشانده می شود. (اختلاف نظر صغروی).

۲- اختلاف نظر مفهومی و مصداقی

در اینجا، سخن از دو دیدگاه متفاوت درباره امام و جایگاه امامت است. این اختلاف نظر موجب شده است که حقیقت و ماهیت امامت از منظر این دو مذهب اسلامی تفاوت پیدا کند و دو رویکرد متمایز تحقق یابد به طوری

ص: ۳۲

که رویکرد هر یک از آنها در مسئله امامت با رویکرد دیگری، دارای تفاوت بنیادین است. به بیان روشن تر، معنا و مفهوم امامت را آن گونه که شیعه بدان معتقد است، اهل سنت قبول ندارند و انکار می کنند (اختلاف نظر کبروی). (۱) طبیعی است که این اختلاف به اختلاف در مصداق نیز کشیده می شود.

می توان اختلاف این دو فرقه اسلامی را درباره حقیقت امامت، در پاسخ هر یک از آنها به پرسش های زیر مشاهده کرد:

- آیا ضرورت وجود امام، فقط ضرورت اجتماعی - سیاسی است یا فراتر از آن است؟

- آیا امامت از اصول دین است یا از فروع دین؟

- آیا مقام امامت همانند مقام نبوت، مقامی انتصابی است یا انتخابی؟

دو رویکرد متمایز درباره حقیقت و چیستی امامت

چنان که گفته شد، دو برداشت متمایز از مقام امامت موجب شده است که پاسخ هر یک از دو مذهب اسلامی درباره پرسش های مرتبط با

۱- عبدالرزاق لاهیجی می نویسد: «و از عجایب امور، آن است که تعریف مذکور ریاست عامه مسلمانان در امور دنیا و دین برای امامت، مشترک میان ما و مخالفان ماست و حال آنکه هیچ یک از خلفا و ائمه ایشان، جمیع امور معتبر در مفهوم امامت به تعریف مذکور را ندارند؛ زیرا ریاست در امور دینی، موقوف است بر معرفت امور دینیه، بالضروره. ایشان عالم بودن امام را در امامت شرط نمی دانند و مدّعی آن هم نیستند که ائمه ایشان، عالم به جمیع امور دین بوده اند. همچنین ریاست در امور دین، موقوف است به عدالت، بالضروره و ایشان آن را نیز شرط ندانسته اند. شرط نبودن این دو امر در بیشتر کتاب های ایشان موجود است. از جمله در «شرح مقاصد» می گوید: «از اسباب انعقاد خلافت، قهر و غلبه است و هر که متصدی امامت به قهر و غلبه شود، بدون بیعت، اگرچه فاسق یا جاهل باشد، علی الاظهر خلافت برای او منعقد می شود»؛ گوهر مراد، ص ۴۶۲. با اندکی تصرف

ص: ۳۳

آن متفاوت باشد. به تعبیری، اختلاف آنها درباره امامت، یک اختلاف بنیادین است. بنابراین لازم است که برداشت هر یک از آنها به طور جداگانه بیان شود.

ضرورت وجود امام

اشاره

در این باره که پس از پیامبر (ص)، جامعه اسلامی به امام و پیشوا نیاز دارد و باید شخصی وجود داشته باشد که رهبری مسلمانان را به عهده گیرد، تردید و اختلافی وجود ندارد. مسئله محوری این است که ضرورت وجود چنین شخصی از چه منظری است؟ اینجاست که پاسخ شیعه و اهل سنت، پاسخی اختلاف برانگیز است.

ضرورت وجود امام از نظر اهل سنت

نگاه اهل سنت به امام همانند نگاه آنان به رییس دولت است. از این رو خدا و رسول او در معرفی آن نقشی ندارند و خود مردم [با واسطه یا بدون واسطه] او را تعیین می‌کنند. (۱) چنین ریسی، فارغ از اقبال همگانی، باید رییس و رهبر همگان باشد. مطابق چنین دیدگاهی، امامت مسئولیتی ظاهری است که به منظور اداره جامعه اسلامی لازم دانسته شده است (ضرورت اجتماعی - سیاسی). در چنین حکومتی که شکل دینی دارد، شخص انتخاب شده، جانشین پیامبر نامیده می‌شود. به نظر اهل

۱- درباره تعیین امام، آرای مختلفی از سوی اهل سنت ارائه شده است؛ ر. ک: الأحكام السلطانیة، ص ۷.

ص: ۳۴

سنت، امامت با همه اهمیت و ضرورتش، منصبی عادی، اجتماعی و غیر الهی است که تعیین آن به خود امت بستگی دارد و با انتخاب مردم به فردی از افراد واگذار می شود. (۱)

ضرورت وجود امام از نظر شیعه

چنان که ملاحظه شد امامت مورد نظر اهل سنت به ریاست و حکومت بر مردم جامعه خلاصه شده و امامت در نگاه اینان همان خلافت و حکومت بر مردم است و چیزی بیش از این نیست. در واقع، از نظر اهل سنت، واژگان «امامت» و «خلافت» دو اسم برای یک جایگاه و مقام اند؛ درحالی که امامت به نظر شیعه امامیه، فقط به معنای ریاست و حکومت نیست، بلکه فراتر از آن است. (۲)

طبق این دیدگاه، ریاست و حکومت ظاهری بر مردم یکی از شئون امام است. به عبارت روشن تر، پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، ضرورت اجتماعی - سیاسی را که توجیه گر مسئله امامت پس از پیامبر (ص) است، به طور کامل می پذیرند و در این باره با اهل سنت هم عقیده اند، اما تأکید می کنند که این فقط یکی از نکاتی است که باید درباره ضرورت وجود امام به آن توجه داشت. در کنار ضرورت اجتماعی - سیاسی، امور دیگری نیز مطرح است که ضرورت آنها انکار نشدنی است و حکایت از آن دارند که جایگاه امامت فقط در ریاست و زعامت اجتماعی - سیاسی خلاصه نمی شود. بلکه امام در جمیع شئون پیامبر (ص)، غیر از دریافت وحی، جانشین اوست؛ از این رو از نظر مفهومی توسعه دارد.

۱- درباره ماهیت امامت از نظر اهل سنت، ر. ک: الالهیات، سبحانی، ج ۴، ص ۱۳.

۲- شهید مطهری بر این مطلب بسیار تأکید دارد. برای نمونه، ر. ک: امامت و رهبری، صص ۴۴ و ۱۲۶.

ص: ۳۵

ابن خلدون، از عالمان اهل سنت، درباره حقیقت امامت از نظر شیعه می‌نویسد:

امامت در نظر شیعه از مصالح همگانی نیست که به رأی و نظر امت واگذار شده باشد تا هر کسی را تعیین کردند او پیشوا و امام باشد. امامت از نظر شیعه، رکن دین و پایه اسلام است. بر پیامبر (ص) نیز جایز نیست آن را نادیده بگیرد یا به امت واگذار کند، بلکه باید امام را تعیین کند و امام نیز باید معصوم از گناهان کبیره و صغیره باشد. (۱)

امامت، از اصول یا از فروع؟

اشاره

در پاسخ به این پرسش که آیا مسئله امامت، از اصول دین است یا از فروع دین، بین اهل سنت و شیعه اختلاف شده است:

نظر اهل سنت

همه متکلمان اهل سنت یا دست کم، بیشتر آنها بر آنند که مسئله امامت از اصول دین نیست، بلکه از فروع دین محسوب می‌شود و از این نظر باید در کتب فقهی و در زمره مسائل فقهی مورد بحث و بررسی قرار گیرد؛ همان‌گونه که نماز، روزه و... از مسائل فقهی است و در کتب فقهی پیگیری می‌شوند. با این حال، انگیزه‌هایی وجود دارد که موجب می‌شوند از بحث امامت در کتاب‌های کلامی گفت‌وگو شود. متکلمانی، همچون غزالی (۲)، آمدی (۳)، ایجی (۴)، تفتازانی (۵) و... به فرع بودن آن تصریح کرده‌اند.

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۶.

۲- الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۴۷.

۳- غایة المرام فی علم الکلام، ص ۳۰۹.

۴- شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۴.

۵- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

ص: ۳۶

«قاضی عضدالدین ایجی» درباره دلیل مطرح کردن این بحث در علم کلام می‌نویسد: «امامت نزد ما از فروع است. علت اینکه آن را در علم کلام بیان می‌کنیم، برای پیروی از کسانی است که پیش از ما چنین کردند». (۱)

در این میان، برخی از اهل سنت، امامت را یکی از اصول دین دانسته‌اند؛ چنان‌که قاضی بیضاوی به اصل بودن آن معتقد می‌شود و می‌نویسد:

کسی که در مسائل فقهی و فروعی به خطا برود، کافر و اهل بدعت محسوب نمی‌شود. برخلاف امامت که از اصول دین به حساب می‌آید و مخالفت با آن فتنه و بدعت است. امامت از بزرگ‌ترین مسائل اصول دین است که مخالفت با آن موجب کفر و بدعت در دین می‌شود. (۲)

علت اینکه اهل سنت، امامت را مسئله‌ای فقهی می‌دانند، این است که به نظر آنها بر خداوند لازم نیست درباره رهبری امت پس از رحلت پیامبر (ص) حکم و دستوری بدهد و چنین دستوری هم نداده است. حال که چنین است، این وظیفه مردم است که رهبر خود را برگزینند. بنابراین، تعیین امام در حوزه افعال مکلفان قرار می‌گیرد و مسئله فقهی شمرده می‌شود. (۳) معنای این سخن آن است که یکی از افعال بندگان، تعیین امام است (۴)؛ همچنان‌که یکی از افعال آنها خوردن، آشامیدن، نماز خواندن و... است.

۱- شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۴.

۲- دیده‌ها و دریافت‌ها، ص ۴۶۸ به نقل از نهاییه السؤال فی شرح منهاج، قاضی بیضاوی، ج ۳، ص ۹۲.

۳- «فضل بن روزبهان» یکی از علمای متعصب اهل سنت می‌گوید: «مبحث امامت نزد اشاعره از اصول دینی و اعتقادی نیست، بلکه از فروعی است که به افعال مکلفان تعلق یافته است». احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۶.

ص: ۳۷

با اینکه اهل سنت، مسئله امامت را مسئله‌ای فرعی و فقهی می‌دانند، اما سخن «شهرستانی» درباره اختلاف در مسئله امامت، سخنی بس عجیب است، آنجا که می‌گوید:

بزرگ‌ترین اختلاف در میان امت، اختلاف درباره امامت است؛ زیرا شمشیری در اسلام کشیده نشده است همانند شمشیری که در هر زمان در مورد امامت کشیده شده است. (۱)

عجیب بودن سخن شهرستانی از آن روست که اختلاف نظر شیعه و اهل سنت در مسائل فقهی فراوان است. چگونه می‌شود که از میان این همه مسائل فقهی مورد اختلاف، یک مسئله چنان می‌شود که به خونریزی و تفسیق و تکفیر کشیده شده است! و با این حال، آیا می‌توان آن را در ردیف مسائل فرعی و فقهی قرار داد؟!

نظر شیعه امامیه

امامت در مکتب شیعه امامیه، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای دارد. از این رو مسئله امامت از اصول دین به شمار می‌آید و آن را از باورهای اساسی دین می‌دانند و در دانش کلام از آن گفت‌وگو می‌کنند. (۲) مسئله امامت از نظر شیعه، اصلی اعتقادی در کنار توحید، نبوت و معاد است؛ زیرا امامت در نگاه پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) استمرار وظایف نبوت به جز دریافت

۱- الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۱.

۲- به نظر شیعه، «عدل» نیز از اصول اعتقادی است. در میان اهل سنت، معتزله، عدل را پذیرفته و با شیعه هم عقیده اند. اما اشاعره آن را قبول ندارند. بر این اساس، اصول دین اسلام از منظر شیعه، پنج اصل است و کمال ایمان با اعتقاد به همه آنها تحقق خواهد یافت.

ص: ۳۸

وحی است. امام، حافظ و نگهبان دین و شریعت است. بنابراین، همان‌گونه که تعیین نبی باید از سوی خداوند انجام گیرد، تعیین امام نیز باید از سوی خداوند صورت پذیرد و فعلی از افعال خداوند است. (۱)

شیخ مفید، انکار امامت ائمه را موجب کفر و گمراهی و مستحق جاودانگی در آتش می‌داند (۲) و شیخ صدوق، انکار امامت را همانند انکار نبوت و انکار نبوت را همانند انکار توحید به شمار می‌آورد (۳) و از آنجا که منکر توحید و نبوت، کافر است، نتیجه این خواهد بود که منکر امامت نیز کافر است.

جنبه‌های دیگری از امامت در برداشت شیعی

اشاره

نکات زیر درباره دیدگاه شیعه گفتنی است:

امامت، لطفی از جانب خداوند

هدایت تکوینی بشر، مسئله‌ای است که آیات قرآن به آن توجه می‌دهند و بر برخورداری انسان از این هدایت تأکید می‌کنند. خداوند متعال با فرستادن پیامبر (ص) و کتاب آسمانی، انسان را در مسیر هدایت تشریحی نیز قرار داد. در واقع این هدایت با توجه به جایگاه امامت، لطفی است که خداوند در حق بندگان کرده است؛ زیرا دستیابی به تکالیف و دستورهای الهی را برای آنان آسان کرده و راه رسیدن به رستگاری و سعادت را هموارتر ساخته است.

۱- ر. ک: ولایت فقیه، جوادی آملی، صص ۱۴۴ - ۱۴۷.

۲- اوائل المقالات، ص ۷.

۳- الهدایة فیالأصول و الفروع، ص ۲۷.

ص: ۳۹

پروفسور «هانری کربن» استاد فلسفه در دانشگاه سوربن فرانسه و مستشرق نامدار فرانسوی می گوید:

به عقیده من مذهب تشیع، تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی را میان خدا و خلق برای همیشه نگه داشته است و به طور مستمر و پیوسته، ولایت را زنده و پا برجا می دارد. مذهب یهود، نبوت را که رابطه ای است واقعی میان خدا و عالم انسانی، در حضرت کلیم ختم شده می داند و پس از آن نیز با نپذیرفتن نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد (ص)، رابطه مزبور را قطع می کند. همچنین مسیحیان در حضرت مسیح متوقف شدند. اهل سنت از مسلمانان نیز در حضرت محمد (ص) توقف کردند و با ختم نبوت در ایشان، دیگر به رابطه ای میان خالق و مخلوق، قائل نیستند. تنها مذهب تشیع است که نبوت را با حضرت محمد (ص) ختم شده می داند، ولی ولایت را که همان رابطه هدایت و تکمیل است، بعد از آن حضرت و برای همیشه زنده می داند. (۱)

امامت، مقامی الهی و استمرار همه وظایف نبوت به جز دریافت وحی

اشاره

امامت، استمرار وظایف نبوت است. معنای این سخن آن است اگرچه نبوت تشریحی و تبلیغی به پایان رسیده است، اما وظیفه پیامبر (ص) فقط دریافت و ابلاغ وحی نبود. آن حضرت وظایف دیگری نیز بر عهده داشت که اجرایی نشدن آنها، هدف خداوند را از فرستادن پیامبر (ص) نقض می کند. (۲) برای روشن شدن این مطلب لازم است مقداری درباره شتون آن حضرت سخن گفته شود. با اندکی جست و جو و دقت، اموری

۱- سیره پیشوایان، صص ۷۲۱ و ۷۲۲.

۲- درباره ماهیت امامت از نظر شیعه ر. ک: الالهیات، ج ۴، ص ۱۳.

ص: ۴۰

را در قرآن و سنت پیامبر (ص) خواهیم یافت که شئون و وظایفی را برای آن حضرت ثابت می‌کند. (۱) شئون آن حضرت عبارت بودند از:

۱- دریافت، حفظ و ابلاغ وحی

پیامبر (ص) موظف بودند احکام و دستوره‌های الهی را از طریق وحی دریافت کنند و به مردم ابلاغ نمایند. مردم نیز موظف بودند این احکام را از حضرت بگیرند و بدان ملتزم شوند. قرآن درباره التزام مردم به دستور و حیانی پیامبر می‌فرماید:

(مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (حشر: ۷)

آنچه را پیامبر برای شما آورده بگیرید [و اطاعت کنید] و از آنچه شما را نهی کرده خودداری نمایید.

۲- تفسیر و تبیین آیات

این وظیفه شامل طیف گسترده‌ای از معارف الهی است که مباحث اعتقادی، اخلاق و احکام شرعی را شامل می‌شود. خداوند در این باره می‌فرماید:

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (نحل: ۴۴)

بر تو نیز، قرآن را نازل کردیم، تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی. شاید اندیشه کنند.

۱- شهید مطهری از میان شئون متعدد پیامبر ص به طور مشخص از سه شأن سخن می‌گوید که عبارت‌اند از: شأن پیغامبری، منصب قضا، ریاست عامه. در این باره ر. ک: امامت و رهبری، ص ۲۵.

ص: ۴۱

مسائلی همچون محافظت دین از تحریف، پاسخ به پرسش‌های مسلمانان در حوزه‌های مختلف معرفتی، پاسخ به شبهات داخلی و شبهات پیروان سایر ادیان و دفع حمله مخالفان در همین راستا بوده است و پیامبر (ص) باید به تبیین آنها همت می‌گمارد.

۳- قضاوت

به منظور رفع دعاوی، خصومات، اختلافات و برپایی عدالت اجتماعی، پیامبر (ص) موظف بود میان مسلمانان قضاوت کند. خداوند درباره این شأن پیامبر (ص) می‌فرماید:

(فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلُمُوا تَسْلِيمًا) (نساء: ۶۵)

به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

۴- ریاست عمومی

ریاست و رهبری جامعه اسلامی، از سوی خداوند به آن حضرت واگذار شد و مسلمانان نیز به اطاعت از آن حضرت مأمور شدند.

خداوند درباره این منصب می‌فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولُوا الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر

[خدا] و پیشوایان

[معصوم] خود را». (نساء: ۵۹)

ص: ۴۲

با روشن شدن شئون یاد شده، بی دقتی است اگر کسی شئون و وظایف پیامبر (ص) را در گرفتن وحی خلاصه کند و سپس نتیجه بگیرد که با رحلت آن حضرت، وظیفه ای باقی نمانده است که لازم باشد شخصی از جانب خداوند برای آن تعیین شود؛ زیرا نخستین شأن از شئون سه گانه ای که بیان شد با رحلت پیامبر (ص) پایان یافته است. در واقع دریافت، حفظ و ابلاغ وحی، یکی از عناصر محوری نبوت است که با پایان یافتن نبوت، موضوعی برای آن باقی نخواهد ماند. خداوند درباره ختم نبوت می فرماید:

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (احزاب: ۴۰)

محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده است، ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است و خداوند به همه چیز داناست. اما نمی توان این سخن را درباره دو شأن دیگر مطرح کرد؛ زیرا تبیین احکام و معارف الهی، قضاوت و رهبری جامعه اسلامی چیزی نیست که مسلمانان فقط در زمان حضور پیامبر (ص) به آن نیاز داشته باشند. اکنون پرسش این است که این شئون و وظایف پس از رحلت ایشان چه می شوند؟ پاسخ این است که با رحلت پیامبر (ص)، سه راه در پیش رو قرار دارد:

۱. پایان هدایت؛ یعنی شارع مقدس به مسائلی که پس از رحلت آن حضرت اتفاق می افتد، توجهی نداشته و هیچ عنایتی به تبیین معارف الهی، قضاوت و رهبری جامعه اسلامی نداشته باشد.

۲. سپردن امور به خود مردم؛ یعنی مردم به حدی از بلوغ و رشد فکری رسیده بودند که ممکن بود امور یاد شده به خود آنها واگذار شود.

ص: ۴۳

۳. دخالت شارع مقدّس و تعیین شخصی که پس از پیامبر (ص)، پرچم دعوت اسلامی را بر پا دارد و خلأ وجود آن حضرت را در امور مورد نظر پُر کند.

از میان راه‌های یاد شده، راه اول با هدف بعثت ناسازگار است؛ زیرا هدف از بعثت پیامبر (ص)، پرورش و آموزش مردم بود تا از این طریق، مردم بتوانند سعادت و کمال ابدی را کسب کنند. اگر قرار بود با رحلت آن حضرت، مسئله هدایت پایان پذیرد و مردم به حال خود رها شوند، غرض خداوند از فرستادن پیامبر (ص) نقض می‌شد. درحالی‌که یکی از صفات خداوند، صفت «حکمت» است و «حکیم» کسی است که کار لغو و بیهوده انجام نمی‌دهد.

درباره راه دوم، تاریخ گواه آن است که چنین بلوغی برای مردم به وجود نیامده بود. اختلاف زیاد درباره تفسیر آیات، چه در آیات مربوط به احکام شرعی، مانند وضو و... و چه در آیات مربوط به مسائل اعتقادی، مانند صفات خدا، جبر و اختیار، و...، این مطلب را تأیید می‌کند.

بنابراین، تنها راه معقول و مقبول، راه سوم است. کسی که این راه را نپذیرد باید به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:
آیا پیامبر قرآن را که کتاب قانون است و باید در عرصه‌ها و زمان‌های مختلف راهگشا باشد، به‌طور کامل تفسیر و توضیح داده بود و آیا پیامبر (ص) چنین فرصتی را پیدا کرده بود؟ آیا مسلمانان آن زمان، ظرفیت لازم را برای پذیرش تفسیر آیات داشتند؟ اگر پیامبر آیات الهی را به‌طور کامل تفسیر کرده بود، چرا از همان ابتدا درباره مسائل مورد بحث ما، در قرآن اختلاف نظر پیدا شد؟ و...

ص: ۴۴

نکته اینجاست که اهل سنت از میان شئون مختلف پیامبر (ص) تنها به ریاست عمومی و رهبری اجتماعی آن حضرت توجه کردند و برای اینکه این شأن و جایگاه حفظ شود، مسئله امامت و جانشینی را پس از پیامبر (ص) مطرح کردند. (۱) البته در این قسمت نیز سهمی برای انتخاب خدا و رسولش قائل نشدند! در مقابل، شیعه امامیه، اولاً به همه شئون پیامبر (ص) به جز دریافت وحی توجه کرد و ثانیاً انتخاب جانشین را برای بلا تکلیف نماندن شئون آن حضرت، حق خداوند و رسول او دانست و برای خود حقی قائل نشد، بلکه در مقابل حق خدا و رسول او، خود را مکلف دانست نه تصمیم گیر.

تعیین امام به دست خداوند

وقتی جایگاه امامت، جایگاه و مقامی الهی و در راستای وظایف پیامبر (ص) به جز دریافت وحی باشد، آن گاه باید بپذیریم که تعیین شخص لایق این جایگاه به دست خداوند است. این مطلب را می توان به راحتی از آیه ۱۲۴ سوره بقره دریافت کرد. خداوند در این آیه می فرماید:

(وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)

۱- شهید مطهری برای تبیین اختلاف شیعه و اهل سنت در مسئله امامت، سه معنا برای امامت مطرح می کند: امامت به معنای رهبری اجتماع ریاست عامه؛ امامت به معنای مرجعیت دینی؛ امامت به معنای ولایت. از میان این سه معنا، اهل سنت فقط امامت را به معنای اول پذیرفتند؛ ر. ک: امامت و رهبری، صص ۲۸-۳۵.

ص: ۴۵

و [یاد کنید] هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دستورهایی آزمود. و او به‌طور کامل از عهده آنها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم». ابراهیم گفت: «از دودمان من [نیز امامانی قرار بده]» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد [مگر آنان که شایسته‌اند]».

این آیه به روشنی به تعیین امام از سوی خداوند دلالت دارد؛ زیرا:

اولاً: واگذاری مقام امامت به ابراهیم (ع)، از سوی خدا بوده است، نه مردم زمان او.

ثانیاً: امامت، عهد و پیمان الهی نامیده شده است، نه عهد و پیمان مردمی. پس تعیین آن نیز برای کسی ثابت است که طرف این عهد است.

ثالثاً: ظلم، اعم از ظلم به خداوند، ظلم به خویشتن و ظلم به دیگران، مانعی برای رسیدن به مقام امامت است و کسی جز خداوند نمی‌تواند از این مسئله آگاه باشد. (۱)

امامت، خواستار ویژگی‌هایی خاص

وقتی امامت، استمرار وظایف نبوت و در همان راستا باشد، باید شخصی نیز که پرچم‌دار آن است، ویژگی‌های لازم را برای استمرار آن وظایف داشته باشد؛ چنان‌که پیامبر (ص) آن ویژگی‌ها را داشت. ویژگی‌های آن حضرت به جایگاه حقوقی ایشان مربوط می‌شد و از این رو، کسی که می‌خواهد در این جایگاه قرار گیرد، باید آن شرایط را دارا باشد؛ اموری مانند علم، عصمت و... .

۱- درباره این آیه در ادله نقلی اثبات عصمت، سخن خواهیم گفت.

حقیقت امامت در کلام علامه طباطبایی

درباره حقیقت امامت در کاربردهای قرآنی آن، دقتی از سوی علامه انجام گرفته است که باید به آن توجه کرد. دقت ایشان درباره واژه امامت، در بردارنده دو مطلب است:

۱. در قرآن کریم، هر جا که نامی از امامت برده شده، به دنبال آن، مسئله هدایت نیز مطرح شده است؛ به طوری که گویی خداوند می خواهد واژه امامت را با واژه هدایت تفسیر و تعریف کند. همانند دو آیه زیر:

(وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا. . .) (انبیاء: ۷۳ و ۷۴)

و اسحاق و [علاوه بر او] یعقوب را به وی بخشیدیم و همه آنان را افرادی صالح قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند.

(وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ) (سجده: ۲۴)

و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم] را هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.

۲. در همه جا این هدایت به «امر» مقید شده است. در واقع، با این قید می خواهد بفهماند که امامت به معنای مطلق هدایت نیست، بلکه به معنای هدایتی است که با «امر خدا» صورت می گیرد.

دریافت این دو مطلب دقیق از آیات قرآن موجب می شود که بین

هدایت امام و هدایت دیگران تفاوت وجود داشته باشد. به نظر علامه، امام، هدایت کننده‌ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد، هدایت

ص: ۴۷

می‌کند. پس امامت از نظر باطن، یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایتش همانند هدایت انبیا، رسولان و مؤمنان، فقط راهنمایی از طریق نصیحت، موعظه حسنه و آدرس دادن نیست. بلکه هدایت امام، دست‌گیری از خلق و به راه حق رساندن است. (۱)

خلاصه کلام آنکه به نظر شیعه، امامت فقط مقامی نیست که به حکومت ظاهری نظر داشته باشد. بلکه افزون بر این، جایگاهی معنوی و روحانی است. امام در اندیشه شیعی، هدایت همه جانبه را در امر دین و دنیا بر عهده دارد و شریعت پیامبر (ص) را از تحریف و تغییر حفظ می‌کند. این جایگاه و مقام، همان جایگاه و مقامی است که خداوند پس از پیمودن مقام نبوت، به حضرت ابراهیم (ع) بخشید.

حقیقت امام و امامت در سنت مکتوب

پیامبر (ص) در مواضع مختلف، با قرار دادن عترت خویش در کنار قرآن، ضمن اینکه حجیت و اعتبار گفتار، رفتار و تقریر آنها را گوشزد کرد، راه نجات را در پیروی و اطاعت از آنها دانست. این حقیقت را می‌توان از حدیث مورد قبول شیعه و اهل سنت که به «حدیث ثقلین» معروف شده است، به روشنی و خالی از تعصبات فرقه‌ای فهمید. در اینجا نمی‌خواهیم از این حدیث یا احادیث مشابه آن سخن بگوییم. (۲)

بلکه می‌خواهیم با توجه به اعتبار کلام آن بزرگواران، گوشه‌ای از آن سخنان را درباره امامت و جایگاه آن بازگو کنیم. رهنمودهای پیامبر (ص) و

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، صص ۴۱۰ و ۴۱۱. با اندکی تصرف

۲- درباره حدیث ثقلین، در دلایل نقلی اثبات‌گر عصمت، سخن خواهیم گفت.

ص: ۴۸

اهل بیت (علیهم السلام) در احادیث بسیاری آمده است که در اینجا مجال بیان و توضیح آنها وجود ندارد. (۱) برای نمونه به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبر (ص) فرمود: «هر کس بمیرد و پیشوای زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است».

این حدیث با اندکی اختلاف در الفاظ، هم در منابع شیعی (۲) و هم در منابع اهل سنت (۳) آمده است. توجه به چند نکته درباره این حدیث لازم است:

الف) مردم در هر عصری دارای امام اند.

ب) شناخت امام عصر به قدری لازم و دارای اهمیت است که اگر کسی بدون چنین شناختی از دنیا برود، مانند آن است که در زمان جاهلیت از دنیا رفته باشد و چنان که می‌دانیم مردم زمان جاهلی، مشرک و بت پرست بودند و توحید و نبوت را قبول نداشتند و با چنین وضعیتی می‌مردند.

ج) اطاعت از امام عصر، لازم و واجب است. اگرچه در متن حدیث به این مطلب اشاره ای نشده است، اما با اندکی دقت می‌توان آن را فهمید؛ زیرا شناخت امام عصر وقتی ارزش دارد که این شناخت، مقدمه عمل و اطاعت از راهنمایی‌های او باشد.

۲. محدث بزرگ شیعی «محمد بن یعقوب کلینی» روایتی مفصل از

امام رضا (ع) نقل می‌کند که به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. آن حضرت به «عبدالعزیز بن مسلم» فرمود:

۱- ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۵.

۲- ر. ک: همان، ج ۲۳، ص ۷۶.

۳- برای آگاهی از نقل این حدیث در مصادر اهل سنت ر. ک: الغدیر، ج ۱۰، ص ۴۹۳.

ص: ۴۹

آیا مردم از منزلت و جایگاه امامت در میان امت آگاهی دارند تا روا باشد که انتخاب آن به اختیار ایشان واگذار شود؟ امامت، قدرش والاتر، شأنش بزرگ تر، مکانش رفیع تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند یا با آرای خود آن را دریابند و یا به انتخاب خویش امامی را منصوب کنند. . . امامت، مقام انبیا و ارث اوصیاست. امامت، جانشینی خدا و جانشینی رسول خدا (ص) و مقام امیر مؤمنان (ع) و میراث حسن و حسین (ع) است. امامت، زمام دین و مایه نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت، ریشه بارور اسلام و شاخه بلند آن است. کامل شدن نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، بسیار شدن غنیمت و صدقات، اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف به وسیله امام است. هموست که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می شمارد و حدود خدا را به پا می دارد و از دین خدا دفاع می کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به راه پروردگارش دعوت می نماید. امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا می گیرد و خودش در افق است به نحوی که دست‌ها و دیدگان به آن نمی‌رسد. (۱)

۳. ابو حمزه ثمالی می گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟» آن حضرت فرمود: «اگر زمین لحظه ای بدون امام باقی بماند، حتماً فرو می ریزد» (۲)

۴. امام باقر (ع) می فرماید: «اگر امام لحظه ای از زمین بالا رود، زمین به اضطراب افتد، همچنان که دریا با موجش، اهل خود را مضطرب می سازد» (۳)

۱- الکافی، ج ۱، صص ۱۹۹ و ۲۰۰.

۲- همان، ص ۱۷۹.

۳- همان.

ص: ۵۰

۵. رسول خدا (ص) به سوی قبیله «بنی عامر بن صعصعه» آمد و آنان را به سوی خدا دعوت کرد و [نبوت] خود را بر آنان عرضه کرد. یکی از آنان که به او «بیحرة بن فراس» می گفتند، به پیامبر (ص) عرض کرد: «اگر ما با تو بیعت کردیم و خداوند تو را بر مخالفانت غلبه داد، آیا امر [خلافت] بعد از تو برای ماست؟» آن حضرت فرمود: «این کار به دست خداست، هر کجا که بخواهد قرار می دهد». آن شخص به پیامبر (ص) عرض کرد: «آیا ما سینه های خود را مقابل عرب سپر کنیم و هنگامی که خداوند تو را بر دشمنانت غلبه داد، امر [خلافت] به غیر ما برسد؟! ما احتیاجی به امر مورد نظر تو نداریم...» (۱)

۱- تاریخ الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۶؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۲۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۵۰.

فصل دوم: معنا و حقیقت عصمت

اشاره

مسئله عصمت، مسئله‌ای است که در بخش نبوت عامه، از آن گفت و گو می‌شود. عصمت از ویژگی‌های عمومی انبیای الهی است که موجب امتیاز و برتری آنان بر دیگران می‌شود. فرقه‌های اسلامی، عصمت را در پیامبر شرط می‌دانند، اما درباره جزئیات و حدود آن اختلاف نظر دارند.

درباره کسی که پس از پیامبر (ص)، رهبری و امامت جامعه اسلامی را بر عهده می‌گیرد این پرسش مطرح است که آیا در او نیز عصمت شرط است؟ پاسخ فرقه‌های اسلامی به این پرسش متفاوت است. شیعه امامیه (۱) و شیعه اسماعیلیه (۲)، عصمت را از ویژگی‌های لازم در امام می‌دانند. به نظر شیعه امامیه، امام همه شئون پیامبر (ص) را به جز دریافت وحی داراست. از این رو، همان دلایلی که عصمت پیامبر را ایجاب می‌کنند، بر

۱- ر. ک: اوائل المقالات، ص ۶۵؛ نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، ص ۱۶۴.

۲- ر. ک: شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۱؛ کشف المراد، ص ۳۶۴؛ إحقاق الحق، ج ۲، ص ۳۰۴؛ الباب الحادی عشر مع شرحیه، ص ۴۲؛ مصطلحات الامام الفخر الرازی، ص ۴۵۳.

ص: ۵۲

عصمت امام نیز دلالت دارند. بر این اساس، عصمت مطلق هم در پیامبر و هم در امام شرط است. شیعه زیدیه^(۱)، عصمت را از شرایط امامت نمی‌داند، ولی به عصمت سه امام نخست، یعنی امام علی بن ابی طالب (ع)، امام حسن مجتبی (ع) و امام حسین سیدالشهدا (ع) اعتقاد دارند. البته گفته شده است این عقیده به فرقه جارودیه اختصاص دارد. دیگر مذاهب اسلامی، مانند معتزله، اشعریه، ماتریدیه و... عصمت را از شرایط امامت ندانسته اند. البته برخی چون «جمال‌الدین حنفی» عصمت را ملاک برتری امام دانسته و گفته است: «افضل این است که امام، هاشمی و معصوم باشد»^(۲).

معنای لغوی عصمت

اشاره

واژه «عصمت» از ریشه «ع ص م» گرفته شده است^(۳). عصمت در لغت به معنای محافظت، نگهداری، جلوگیری و بازداشتن است^(۴). به دلیل ویژگی «حفظ» که در واژه عصمت لحاظ شده است، به ریسمانی که به اثاثیه بسته می‌شود و آن را از رها شدن حفظ می‌کند «عصام» گفته می‌شود. از همین روست که در فرهنگ اخلاقی شیعی، امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

۱- درباره عصمت امام از دیدگاه زیدیه، ر. ک: امامت از دیدگاه امامیه و زیدیه، صص ۱۱۵ - ۱۱۹.

۲- امامت در بینش اسلامی، ص ۲۲۲.

۳- درباره معنای لغوی عصمت، ر. ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۳۱؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۳؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۱۶؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۶۹؛ الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۸۶؛ المصباح المنیر، ص ۴۱۴.

۴- «عَصَيْمَةُ الطَّعَامِ»، یعنی غذا او را از گرسنگی حفظ کرد یا غذا مانع گرسنگی او شد. «عَصَمَهُ اللَّهُ مِنَ الْمَكْرُوهِ»، یعنی خداوند او را از ارتکاب عمل مکروه حفظ کرد یا خداوند مانع او شد.

ص: ۵۳

إِنَّ التَّقْوَىٰ عِصْمَةٌ لَّكَ فِي حَيَاتِكَ وَ زُلْفَىٰ لَكَ بَعْدَ مَمَاتِكَ.

به درستی که پرهیزکاری، نگه دارنده ای است برای تو در زندگی و نزدیکی است برای تو بعد از مرگت. (۱)

باید توجه داشت که محافظت و ممانعت دیگران از ارتکاب یک رفتار یا گفتار می تواند به دو صورت باشد:

۱. محافظت و ممانعت همراه با اجبار و سلب اختیار؛

۲. محافظت و ممانعت همراه با اختیار.

با اینکه در هر دو حالت، شخص از ارتکاب عمل اجتناب می کند، اما در صورت اول، انجام ندادن آن به علت سلب اختیار از اوست؛ یعنی چنین نیست که امکان انجام دادن عمل برای او وجود داشته باشد، ولی انجام ندادن عمل را برگزیند. به خلاف صورت دوم که امکان انجام دادن و انجام ندادن عمل وجود دارد، اما شخص، انجام ندادن آن را برمیگزیند.

شاید بتوان ملا-کی را برای بیان تفاوت دو صورت یاد شده ارائه کرد و چنین گفت: در مواردی که حفظ و منع، توسط یک عامل خارجی باشد، انجام ندادن عمل از روی اجبار است و نه اختیار. مانند اینکه شخص عصبانی توسط یک یا چند نفر محبوس شود و امکان ضرب و شتم برای او وجود نداشته باشد. در مواردی که حفظ و منع، توسط یک عامل درونی (معرفتی و شناختی) باشد، انجام ندادن عمل از روی اختیار است و نه اجبار. مانند اینکه عواقب دنیوی و اخروی ضرب و شتم دیگران به

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۴، ح ۶۰۱۱.

ص: ۵۴

شخص عصبانی گفته شود و او نیز با توجه به این مطلب از ارتکاب آن خودداری کند. عصمت مورد نظر در امام به همین معنای دوم است.

واژه عصمت در قرآن

این واژه به صورت فعلی و اسمی، سیزده بار در دوازده آیه از قرآن به کار رفته است (۱) و در تمام این موارد، معنای لغوی آن اراده شده است. عصمت در کاربردهای قرآنی خود، این معانی را داراست: تمسک کردن، چنگ زدن، حفظ و نگهداری، خودداری و بازداشتن.

معنای اصطلاحی عصمت

اشاره

ویژگی «حفظ و منع» که در معنای لغوی عصمت مورد نظر قرار گرفته است و در یک معنای عام، حفاظت از هرگونه گزندی را شامل می‌شود، در معنای اصطلاحی آن نیز لحاظ شده است. البته با این تفاوت که در مباحث کلامی و اعتقادی، بر حفظ و نگهداری در برابر «گناه» و «اشتباه» به کار می‌رود. بر اساس این ویژگی، عصمت، مصونیت ویژه‌ای است که باید برخی از انسان‌ها (پیامبران و امامان) آن را دارا باشند. (۲)

پرسش این است که آن مصونیت ویژه، چه مصونیتی است و ماهیت آن چیست؟

۱- ر. ک: آل عمران: ۱۰۱ و ۱۰۳؛ نساء: ۱۴۶ و ۱۷۵؛ مائده: ۶۷؛ یونس: ۲۷؛ هود: ۴۳؛ یوسف: ۳۲؛ حج: ۷۸؛ احزاب: ۱۷؛ غافر: ۳۳؛ ممتحنه: ۱۰.

۲- برخوردار پیامبران و امامان از عصمت، به معنای انحصار این ویژگی در آنها نیست و چنین نیست که سایر انسان‌ها نتوانند به آن دست یابند؛ زیرا دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد دیگران نیز می‌توانند به چنین مقامی دست یابند که در جای خود بیان خواهد شد.

ص: ۵۵

درباره چیستی و ماهیت عصمت، دیدگاه‌های مختلفی از سوی متکلمان و اندیشمندان اسلامی عرضه شده است که به اصلی‌ترین آنها اشاره می‌کنیم (۱):

لطف خداوند

بسیاری از متکلمان امامیه (۲) و معتزله (۳)، عصمت را با توجه به مفهوم لطف تفسیر کرده‌اند. به نظر این گروه، عصمت، لطفی است از جانب خداوند که موجب می‌شود انسان، از روی اختیار، نسبت به ارتکاب گناه مصونیت یابد و از ترک فعل واجب و انجام دادن کار قبیح خودداری کند. (۴) چنین شخصی، هیچ انگیزه‌ای برای ترک طاعت یا انجام دادن معصیت ندارد، درحالی‌که بر آن قدرت دارد.

- ۱- ر. ک: امامت در بینش اسلامی، صص ۲۱۴-۲۱۹؛ پژوهشی در عصمت معصومان، صص ۲۷-۲۹؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم وحی و نبوت در قرآن، ج ۳، صص ۲۲۷-۲۳۸؛ کلام فلسفی ماهیت و قلمرو عصمت، ص ۳۶۴.
- ۲- ر. ک: رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۳۲۶؛ النکت الاعتقادیه، ص ۳۷؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۹۴؛ إرشاد الطالبین، ص ۳۰۱؛ مناهج الیقین، ص ۴۲۴؛ انوار الملکوت، ص ۱۹۵؛ الباب الحادی عشر مع شرحیه، ص ۳۷؛ سرمایه ایمان، ص ۹۰.
- ۳- ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۸؛ المغنی، قاضی عبدالجبار، ج ۱۳، ص ۱۵.
- ۴- بر اساس آموزه‌های دینی، هدف نهایی از خلقت انسان، رسیدن او به کمال و سعادت ابدی است که آن هم با انجام دادن دستوره‌های خداوند و دوری از نافرمانی محقق می‌شود. با توجه به این مطلب، اگر خداوند متعال اموری را در اختیار انسان مکلف قرار دهد که به سبب آنها، به انجام دادن طاعات نزدیک‌تر و از انجام دادن معاصی دورتر شود، در اصطلاح اهل کلام و عقاید به چنین چیزی «لطف الهی» گفته می‌شود. البته لطف نباید به گونه‌ای باشد که انسان مکلف را برای انجام دادن طاعت یا ترک معصیت به اضطرار برساند؛ زیرا در این صورت، موجب جبر می‌شود و با تکلیف که انجام دادن آن ثواب دارد و ترک آن عقاب دارد، ناسازگار است.

ص: ۵۶

در این تعریف، دو نکته درخور توجه است:

۱. گناه نکردن شخص معصوم، از آن روست که انگیزه ای برای انجام دادن گناه ندارد. بنابراین، شخصی که انگیزه انجام دادن گناه را دارد، اما به دلیل وجود موانع خارجی یا فقدان زمینه لازم، موفق به ارتکاب آن نمی شود، معصوم نیست.
۲. عصمت از گناه، ملازم با سلب قدرت نیست. بلکه شخص معصوم، درحالی که بر ارتکاب معصیت توانایی دارد، از انجام دادن آن خودداری می کند.

شیخ مفید، از جمله کسانی است که عصمت را براساس مفهوم لطف تبیین کرده است. این اندیشمند شیعی، درباره عصمت به نکات زیر توجه دارد:

- عصمت، تفضلی است از جانب خداوند متعال برای کسی که خداوند می داند او به عصمت چنگ خواهد زد.
- شخص معصوم در همان حال که عصمت پیشه می کند، قدرت بر گناه نیز دارد و این گونه نیست که عصمت، مانعی برای قدرت بر انجام گناه باشد.
- عصمت، موجب نمی شود که شخص بر انجام دادن کار نیک مجبور شود.
- عصمت، موجب می شود که شخص با داشتن آن، نافرمانی خداوند را اختیار نکند. (۱)

۱- ر. ک: اعتقادات الامامیه، ص ۱۲۸.

ص: ۵۷

«فیاض لاهیجی»، درباره عصمت می نویسد: «همچنان که وجود امام لطف است، عصمت امام نیز لطف است. بلکه لطف بودن متحقق نشود مگر به عصمت»^(۱).

ملکه نفسانی

بیشتر حکمای اسلامی و نیز برخی از متکلمان بر ملکه بودن عصمت تأکید می کنند و آن را ملکه ای نفسانی می دانند که وجود آن موجب می شود تا گناه از انسان صادر نشود. در واقع، با اینکه صاحب ملکه عصمت، قدرت بر ارتکاب گناه دارد، ولی وجود این ملکه، مانع از ارتکاب گناه می شود.^(۲)

علامه حلی می نویسد: «عصمت، ملکه ای نفسانی است که فرد صاحب ملکه را با اینکه بر انجام گناه قدرت دارد، از ارتکاب گناه منع می کند»^(۳).

«ملکه»، صفت راسخ نفسانی است که قابل زوال و تغییر نباشد.^(۴) در اینجا، مقصود از ملکه نفسانی، پدید آمدن حالتی برای نفس انسان است که با وجود چنین حالتی، این توانایی برای انسان فراهم می شود که به طور دائمی و همیشگی، مرتکب گناه و اشتباه نشود.

۱- سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، ص ۱۱۴.

۲- ر. ک: تلخیص المحصل، ص ۳۶۹؛ گوهر مراد، ص ۳۷۹؛ انیس الموحدین، ص ۹۷؛ الالهیات، ج ۳، ص ۱۵۸؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم وحی و نبوت در قرآن، ج ۳، ص ۱۹۷؛ المیزان، ج ۱۱، صص ۱۶۵-۱۶۷؛ الباب الحادی عشر مع شرحیه، ص ۳۷؛ التعریفات، ص ۶۵؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۱؛ شرح المقاصد، ج ۴، ص ۳۱۲؛ موسوعه کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۲، ص ۱۱۸۳.

۳- اللوامع الالهیة، ص ۲۴۴.

۴- فرهنگ معین، ج ۴، ص ۴۳۴۹.

نیافریدن گناه در انسان

به علت رویکرد خاصی که درباره نظام اسباب و مسببات در میان اشاعره وجود دارد^(۱)، برخی از آنها معتقدند عصمت، یعنی خداوند، گناه و کار قبیح را در انسان معصوم نیافریند.^(۲) طبق این دیدگاه، عصمت را نمی‌توان به خود انسان معصوم نسبت داد و منشأ آن را در درون انسان جست‌وجو کرد.

فقط توانایی بر انجام دادن طاعت

به نظر برخی از اشاعره، عصمت عبارت است از توانایی داشتن بر انجام دادن طاعت و توانایی نداشتن بر معصیت. طبق این دیدگاه، خداوند، فقط توانایی انجام دادن طاعت را میان برخی از انسان‌ها قرار داده است و توان انجام گناه را ندارند.^(۳) براساس دو دیدگاه اخیر که نشان از غیر اختیاری بودن ترک گناه دارد، مسئله عصمت فضیلتی برای معصوم به حساب نمی‌آید.

خاستگاه عصمت

اشاره

از پرسش‌های اساسی در مسئله عصمت این است که منشأ پیدایش عصمت چیست و عصمت در چه چیزی ریشه دارد؟ چه چیزی موجب

۱- اشاعره، همه امور و افعال را بدون واسطه به خداوند نسبت می‌دهند و نظام اسباب و مسببات، و وجود رابطه علی بین اشیا را انکار می‌کنند. از نظر ایشان، فاعل حقیقی، خداوند است نه انسان. برای آگاهی تفصیلی، ر. ک: بحوث فی‌الممل و النحل، ج ۲، ص ۱۱۵ به بعد.

۲- ر. ک: شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۰؛ موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۲، ص ۱۱۸۳.

۳- ر. ک: شرح المقاصد، ج ۴، ص ۳۱۲؛ موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۲، ص ۱۱۸۳.

ص: ۵۹

می شود که انسان نسبت به ارتکاب گناه عصمت داشته باشد؟ پاسخ به این پرسش، افزون بر روشن ساختن حقیقت عصمت، ما را در ارزشیابی رفتارهای انسان معصوم توانا می سازد. البته قبول داریم که انسان‌های غیر معصوم از درک حقیقت عصمت ناتوانند، همچنان که شخص ترسو از درک حقیقت شجاعت ناتوان است.

در پاسخ به این پرسش، می توان نکات مختلفی را بیان کرد که از آنها صرف نظر می کنیم و به مطلب مهمی می پردازیم که باید در همه دیدگاه‌ها مورد توجه باشد. (۱)

عصمت، ریشه در شناخت و آگاهی

ممکن است تصور شود که منشأ و ریشه عصمت یکی از امور زیر است:

۱. فقدان ابزار گناه در انسان: مقصود این است که انسان معصوم مرتکب گناه نمی شود؛ زیرا ابزار ارتکاب گناه را در اختیار ندارد. به تعبیر بهتر، فاقد نیروی غضب و شهوت است.
۲. وجود عامل خارجی: یعنی عامل یا عواملی خارج از انسان وجود دارد که از ارتکاب گناه جلوگیری می کند و مانع می شود. روشن است که چنین ریشه‌هایی، رفتارهای انسان معصوم را بی ارزش می کند و کمالی برای او محسوب نمی شود. بنابراین، باید به دنبال منشأ و ریشه‌ای دیگر بود. توضیح اینکه عصمت وقتی دارای ارزش

۱- برای آگاهی از دیدگاه‌ها درباره خاستگاه عصمت ر. ک: کلام فلسفی ماهیت و قلمرو عصمت، ص ۳۸۲؛ پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۵۴.

ص: ۶۰

است و کمال محسوب می شود که با ایمان شخص ارتباط پیدا کند. بر این اساس، معصوم بودن، به میزان ایمان شخص به خداوند و سایر متعلقات ایمان بستگی دارد. هر اندازه ایمان و باور انسان نسبت به خداوند و مسائل ایمانی بیشتر باشد، به همان اندازه اجتناب از گناه بیشتر است. از سوی دیگر، براساس آموزه های اسلامی، ایمان بر شناخت و آگاهی بنا شده است. معنای این سخن آن است که هر مقدار که آگاهی و شناخت انسان بالا رود، به همان مقدار ایمان و باور وی نیز افزایش خواهد یافت. بر این اساس، عصمت، معلولِ بینش و نگرش انسان به خداوند است که نتیجه این نگرش، ایمان حقیقی و یقینی خواهد بود و این ایمان برای صاحب آن، مقام عصمت را به ارمغان می آورد. به تعبیر دیگر، عصمت از گناه، یعنی قرار گرفتن در نهایت درجه ایمان؛ ایمانی که به نهایت درجه شناخت تکیه کرده است. از این نظر، خاستگاه عصمت، آگاهی خاص انسان معصوم نسبت به پیامدهای افعال زشت است. مثال زیر می تواند حقیقت عصمت را روشن تر سازد:

مَثَل انسان معصوم در مواجهه با گناه، مَثَل انسانی است که در کنار آتش قرار گرفته است. چنین انسانی با توجه به شناختی که به سوزاندگی آتش دارد، آگاهانه و از روی اختیار، دست خویش را به سوی آتش نمی برد. در اینجا، آگاهی و شناخت نسبت به حقیقت آتش، مانع حرکت به سوی آن است. همین معنا درباره انسان معصوم نیز مطرح است. کسی که با رسیدن به درجات والای معرفت و یقین، به حقیقت هستی (خداوند) ایمان دارد و وابستگی مطلق خویش را به خداوند درک می کند، لحظه ای از یاد خدا غافل نیست و همواره بیدار

ص: ۶۱

است. این انسان، به چیزی جز اطاعت نمی اندیشد و عصمت، چیزی جز این نیست.

شاید درک چنین معنایی از عصمت دشوار باشد، اما اگر به خوبی بنگریم خواهیم دید که ما نیز نسبت به برخی گناهان معصومیم و در هیچ شرایطی حاضر به انجام دادن آنها نیستیم (عصمت نسبی) و این اجتناب به آن علت است که به مضر بودن و عواقب خطرناک آنها باور داریم. اگر این باور نسبت به همه گناهان وجود داشته باشد، آن گاه به درجه «عصمت مطلق» خواهیم رسید.

محقق سبزواری در توضیح چیستی و ماهیت عصمت، آن را خصلتی می داند که مانع از ارتکاب گناه می شود. وجود این حالت به علت آگاهی و شناخت نسبت به پیامدها و عواقب ارتکاب معصیت و ترک اطاعت است. وجود چنین شناختی موجب می شود که پرهیز از گناه و اصرار بر اطاعت از روی اختیار باشد و امکان معصیت و ترک طاعت منتفی نباشد. به نظر ایشان، اینکه برخی عصمت را به گونه ای معنا می کنند که با وجود آن، ارتکاب گناه ممتنع می شود، دیدگاه صحیحی نیست؛ زیرا اگر امکان ارتکاب گناه وجود نداشته باشد، شخص معصوم، شایسته مدح نخواهد بود.^(۱)

کوتاه سخن اینکه، عصمت به میزان برخورداری انسان از ایمان بستگی دارد. از آنجا که ایمان بر آگاهی و شناخت مبتنی است، بنابراین منشأ عصمت، آگاهی و شناخت و تشخیص است. البته نمی توان انکار

ص: ۶۲

کرد که لطف و عنایت خداوند در این مسیر، کمک شایانی به انسان می‌کند. اما این لطف به گونه‌ای نیست که انسان هیچ نقشی در پیدایش عصمت نداشته باشد. برای روشن شدن این معنا، منشأ و خاستگاه عصمت را در کلام سه اندیشمند شیعی معاصر پی می‌گیریم و دو تعبیر مختلف را که به یک معنا اشاره دارند، بیان می‌کنیم:

ریشه عصمت در کلام علامه طباطبایی

به نظر ایشان، عصمت انسان، معلول «گونه‌ای از علم» است که مانع ارتکاب گناه می‌شود. این مفسر عظیم‌القدر در این باره می‌نویسد:

آن چیزی که عصمت به وسیله آن تحقق می‌یابد و شخص معصوم به وسیله آن معصوم می‌شود، نوعی از علم است؛ علمی که نمی‌گذارد صاحبش مرتکب معصیت و خطا شود. (۱)

ایشان درباره عصمت به دو مطلب اشاره می‌کند:

۱. «علمی» که آن را عصمت می‌نامیم با سایر علوم از این جهت مغایرت دارد که اثر این علم (بازداری انسان از کار زشت و واداری به کار نیک) دائمی و قطعی است. به خلاف سایر علم‌ها که تأثیرشان در بازداری انسان، اکثری و غیر دائمی است.

۲. علم مزبور (ملکه عصمت) با اینکه اثرش قطعی و دائمی است، اما طبیعت انسانی را که مختار بودن در افعال ارادی خویش است، تغییر نمی‌دهد و او را مجبور به عصمت نمی‌کند. چگونگی این علم می‌تواند او

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۲۴.

ص: ۶۳

را مجبور کند درحالی که علم، یکی از مبادی اختیار است. باید توجه داشت که قوی بودن علم، موجب قوی شدن اراده می شود، نه اینکه به اجبار و اضطراب کشانده شود. برای مثال، کسی که طالب سلامت است، وقتی یقین کند که فلان چیز، سم کشنده آنی است، هر قدر هم که یقینش قوی باشد او را مجبور به اجتناب از سم نمی کند. بلکه وادارش می کند به اینکه با اختیار خود از نوشیدن آن مایع سمی خودداری کند.

ایشان برای اثبات دو مطلب یاد شده، به آیاتی از قرآن تمسک می کند. (۱)

ریشه عصمت در کلام شهید مطهری

ایشان درباره چگونگی عصمت پیامبران، سه صورت مطرح می کند که از این قرارند:

۱. در هنگام ارتکاب گناه و اشتباه، یک مأمور غیبی، مانع آنها می شود؛ مانند پدری که از لغزش فرزندش جلوگیری می کند.
۲. سرشت و ساختمان وجودی و تکوینی آنها به گونه ای است که امکان ارتکاب گناه و اشتباه در آنها وجود ندارد، همانند فرشتگان که به دلیل خالی بودن از شهوت جنسی، زنا نمی کنند و این به نوع آفرینش آنها مربوط می شود.
۳. گناه و اشتباه نکردن آنها، معلول نوع بینش و درجه یقین و ایمان آنهاست. (۲)

۱- ر. ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲- ر. ک: وحی و نبوت، ص ۱۲. درباره این سه صورت نیز ر. ک: همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، ص ۱۹۰.

ص: ۶۴

شهید مطهری، سومین صورت را صورت صحیح می‌داند و در تبیین و تحلیل «مصونیت از گناه» بر عنوان «تشخیص» تکیه می‌کند. توضیح اینکه انسان، موجودی مختار است و کارهای خویش را بر اساس نفع یا ضرری که تشخیص می‌دهد، انتخاب می‌کند. محال است که انسان چیزی را انتخاب کند که طبق تشخیص خودش هیچ فایده‌ای نداشته باشد و ضرر و زیان را نیز به دنبال آورد. مانند اینکه انسان عاقل و علاقه‌مند به حیات، با اختیار خویش، خود را از کوه پرت نمی‌کند و زهر کشنده را نمی‌نوشد. ایشان با در نظر داشتن عامل تشخیص، عصمت از گناه را معلول تشخیص و آگاهی انسان می‌داند و می‌نویسد:

افراد مردم از نظر ایمان و توجه به آثار گناهان متفاوت اند. به هر اندازه که ایمانشان قوی تر و توجه شان به آثار گناهان شدیدتر باشد، اجتنابشان از گناه بیشتر و ارتکاب آن کمتر می‌شود. اگر درجه ایمان در حد شهود و عیان برسد، به حدی که آدمی حالت خود را در حین ارتکاب گناه، حالت شخصی ببیند که می‌خواهد خود را از کوه پرت کند یا زهر کشنده‌ای را بنوشد، در اینجا احتمال اختیار گناه به صفر می‌رسد؛ یعنی هرگز به طرف گناه نمی‌رود. چنین حالی را «عصمت از گناه» می‌نامیم. . . . (۱)

استاد مطهری، عصمت از خطا و اشتباه را نیز مولود نوع بینش می‌داند و می‌خواهد بگوید که نوع آگاهی انسان معصوم از واقعیات، با نوع آگاهی انسان غیر معصوم از واقعیات تفاوت دارد و همین امر موجب رخ دادن اشتباه در غیر معصوم می‌شود. (۲)

۱- وحی و نبوت، ص ۱۳. برای آگاهی بیشتر، ر. ک: امامت و رهبری، ص ۱۳۶.

۲- ر. ک: وحی و نبوت، ص ۱۳.

ریشه عصمت در کلام علامه عسکری

علامه سید مرتضی عسکری درباره عصمت از گناه می نویسد:

مثال [انسان معصوم]، مثال انسان بی‌نا و ناینایی است که با هم در مسیری ناهموار و پرخطر حرکت می کنند. بی‌نا از خطرها و پرتگاه‌ها دوری می کند و همراه ناینایش را نیز آگاه می کند تا از آنها دوری کند. یا مانند انسان‌های تشنه‌ای که رویاروی آنان آب به ظاهر گوارایی است و جانشان را به نوشیدنی و فرونشاندن تشنگی فرا می خواند و حال آنکه در میانشان طیبی است مجهز به میکروسکوپ که با آن، انواع میکروب‌های کشنده را مشاهده می کند و دستور می دهد تا آن را پیش از مصرف تصفیه کنند. مثال بندگان مخلص خدا در دین، برهان الهی و بصیرت به حقایق اعمال و آثار زشت و زیبای آن نیز بدین گونه است. آنان با چنین دیدی که از زشتی انجام دادن گناه در دنیا و تجسم آتشین و جاودان آن در آخرت دارند، ممکن نیست که با اراده و اختیار خود به انجام دادن گناه یا ترک واجب اقدام کنند. (۱)

۱- برگستره کتاب و سنت، ص ۹۳. با اندکی تصرف

ص: ۶۷

فصل سوم: انواع عصمت**اشاره**

چنان که در بخش دوم خواهد آمد، عقیده به عصمت پیامبران و امامان به دلیل جایگاه والایی است که در هدایت و رساندن بشر به کمال و سعادت به عهده دارند. در نگاه اسلامی، هدف خداوند از بعثت پیامبران، تعلیم و پرورش انسان‌ها بوده است. در نگاه شیعی، هدف از نصب امام، هدایت بشر و استمرار وظایف پیامبر به جز دریافت وحی است. لزوم عصمت در پیامبر و امام برای تحقق بخشیدن به این هدف الهی است. بر این اساس، باید مسئله عصمت را در عرصه‌های مختلف زندگی معصوم مد نظر قرار دهیم و ابعاد مختلف آن را در نظر داشته باشیم.

به نظر می‌رسد تعریف‌هایی که از سوی اندیشمندان مسلمان برای عصمت ارائه شده است، به گونه خاصی از عصمت اشاره دارد. این گونه خاص، همان عصمت از ارتکاب گناه است، درحالی که قلمرو عصمت، منحصر در این نیست.

ص: ۶۸

در اینجا به انواع مختلف عصمت (۱) که امام باید واجد آنها باشد، اشاره می‌کنیم. (۲)

اول: عصمت عملی و رفتاری

مقصود از عصمت عملی و رفتاری، عصمت از ارتکاب گناه و مخالفت با دستورهای الهی است که عالی‌ترین درجه تقوا و خویشتن‌داری محسوب می‌شود. خداوند متعال، اموری را بر انسان واجب نموده و او را از ارتکاب برخی امور نهی و منع کرده است که تحت عنوان «واجبات» و «محرمات» نامگذاری می‌شوند. انسان‌ها در التزام عملی نسبت به دستورهای خداوند با هم تفاوت دارند. کسی که به تمام خواسته‌های خداوند التزام دارد و اعمال و رفتارش نیز مطابقت کامل با آن خواسته‌ها دارد، در واقع به درجه عصمت عملی رسیده است؛ زیرا التزام کامل نسبت به خواسته‌های خداوند به معنای گناه نکردن و انجام دادن کردار شایسته است. باید این مرتبه از عصمت، هم در پیامبر و هم در امام وجود داشته باشد. با وجود چنین عصمتی، نه از روی عمد و نه از روی فراموشی، به سمت گناه تمایل پیدا نمی‌کنند. علامه جوادی آملی می‌نویسد:

۱- درباره انواع عصمت ر. ک: تفسیر موضوعی قرآن کریم وحی و نبوت در قرآن، ج ۳، صص ۱۹۸-۲۰۱.

۲- در اینجا به انواع مختلف عصمت می‌پردازیم که باید در امام وجود داشته باشد. با این حال، باید توجه داشت که عصمت نوع دیگری نیز دارد که ویژه پیامبر است که آن عصمت از خطا و فراموشی در دریافت و ابلاغ وحی است.

ص: ۶۹

مقام منیع عصمت عملی، برای کسی حاصل است که به مرز اخلاص رسیده باشد. در این حال، در حرم امن او، شهوت و غضب باطل وجود ندارد؛ چون وی هر دو را مهار کرده است. . . وقتی انسان به مقام امن اخلاص راه یافت و از صالحان شد، تحت ولایت الله است و شیطان اقرار کرده است که به آن مقام راه ندارد. (۱)

در روایات اسلامی به عصمت از گناه و محرمات الهی، تصریح شده است. محدث جلیل‌القدر، علامه مجلسی، در فصلی با عنوان «عصمتهم و لزوم عصمة الإمام (ع)» روایاتی را نقل کرده است که به نمونه‌هایی از آنها درباره عصمت از گناه اشاره می‌کنیم:

۱. «هشام بن حکم» می‌گوید از امام صادق (ع) درباره عصمت امام پرسیدم. امام صادق (ع) فرمود:

معصوم کسی است که از تمام گناهان خودداری کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: (وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ «هر کس به خدا تمسک جوید به راهی راست هدایت شده است» (۲) (آل عمران: ۱۰۱)

۲. امام صادق (ع) فرمود: «انبیا و جانشینان آنها گناهی ندارند؛ زیرا معصوم و پاک‌اند» (۳)

۳. از جمله مطالبی که حضرت رضا (ع) به مأمون نوشت، این جملات بود که خداوند اطاعت کسی را واجب نمی‌کند با اینکه می‌داند او باعث

۱- همتایی قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، صص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۲- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴.

۳- همان، ص ۱۹۹.

ص: ۷۰

گمراهی مردم می‌شود و چنین کسی را نیز برای مقام پیامبری انتخاب نمی‌کند و کسی را بر نمی‌گزیند که می‌داند نسبت به خدا و پرستش او کافر و شیطان پرست می‌شود. (۱)

۴. «سلیم بن قیس» می‌گوید: از حضرت امیر مؤمنان (ع) شنیدم که فرمود:

اطاعت، فقط برای خدا و رسولش و اولوالامر است. به این دلیل به اطاعت اولوالامر دستور داده شده است که آنها معصوم و پاک‌اند و به معصیت خداوند فرمان نمی‌دهند. (۲)

دوم: عصمت علمی و بینشی

گونه‌ای دیگر از عصمت نیز وجود دارد که معمولاً در تعریف عصمت به آن توجه نمی‌شود. این قسم از عصمت، با حوزه شناخت، آگاهی، بینش و اعتقادات معصوم ارتباط دارد. توضیح اینکه، امامت در اندیشه شیعی، استمرار همه وظایف نبوت به جز دریافت وحی است. همچنان‌که پیامبر، مرجعی برای تبیین مفاهیم وحی، دفع شبهات و پاسخ به پرسش‌هاست و در حوزه سیاسی و اجتماعی، حاکمیت دارد، امام نیز که جانشین پیامبر است، دارای چنین مرجعیتی است. دانش و آگاهی امام باید به گونه‌ای باشد که بتواند:

۱. احکام خداوند را به درستی بشناسد و در بیان، تبیین و اجرای احکام دچار خطا و فراموشی نشود. (عصمت از خطا در شناخت معارف و احکام الهی)

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۹.

۲- همان، ص ۲۰۰.

ص: ۷۱

۲. از اموری که مصلحت و مفسده جامعه اسلامی به آنها بستگی دارد، آگاهی داشته باشد. (عصمت از خطا در شناخت مصالح و مفاسد)

علامه جوادی آملی درباره چگونگی تحقق عصمت عملی می نویسد:

انسان در نشئه وهم و خیال، بافته های خود را بر یافته های عقل عرضه می کند و آن را مشوب می سازد و این تفکر مشوب، با جهل، سهو و نسیان آمیخته خواهد بود. ولی اگر در حرم عقل ناب به سر برد و از دسترس وهم و خیال رهید، معصوم خواهد بود؛ زیرا در حرم عقل، نه شیطان درونی وهم و خیال راه دارد و نه شیطان بیرونی (ابلیس) ... بنابراین، کسی که به مقام اخلاص علمی و شهودی رسید، در مسائل علمی، حدوثاً و بقائاً مصونیت دارد؛ چیزی را بد نمی فهمد و در فهمیده ها نیز اشتباه و شک نمی کند. (۱)

متکلمان شیعی به عصمت عملی و علمی امام توجه داشته و آن را در امام شرط دانسته اند. شیخ صدوق به عصمت انبیا، رسولان، امامان و ملائکه اعتقاد داشت و معتقد بود که در هیچ حالی به نقص، معصیت و جهل متصف نمی شوند. (۲)

شیخ طوسی می گوید:

امام از اول تا آخر عمرش در آنچه می گوید یا انجام می دهد و یا ترک می کند، معصوم از سهو و نسیان است؛ زیرا اگر امام مرتکب معصیت شود اعتماد قلبی مردم نسبت به او از بین می رود و اگر قائل به جواز سهو و نسیان امام شویم، در نتیجه اعتماد به خبرهای امام از بین می رود و هدف از نصب امام باطل می شود. (۳)

۱- همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، صص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۲- ر. ک: الاعتقادات، ص ۹۶.

۳- امامت از دیدگاه امامیه و زیدیه، ص ۴۹ به نقل از الرسائل العشر، ص ۹۸.

سوم: عصمت خَلقی و خُلقی

افزون بر عصمت عملی و عصمت علمی، گونه ای دیگر از عصمت نیز در کلمات برخی از متکلمان مطرح شده است آنان بر این عقیده اند که عصمت امام در عصمت از گناه و اشتباه منحصر نمی شود، بلکه باید افزون بر چنین عصمتی، در خَلق (امور ظاهری) و خُلُق (امور باطنی) نیز دارای عصمت باشد.

محقق لاهیجی در این باره می نویسد:

نزد امامیه، همچنان که عصمت از ذنوب شرط است در امام، عصمت از عیوب نیز شرط است؛ خواه عیوب جسمانی، مانند امراض مزمنه مستکره منقره، مثل جذام و برص و عمی (نابینایی) و صم (ناشنوایی) و خرص (گنگی) یا عیوب نفسانی، مانند اخلاق ذمیمه چون بخل و خست (خسب) و غلظت (خشونت) و فطاعت (ترش رویی). خواه عیوب عقلی مانند جهل و جنون و اغما (بی هوشی) و امراض منسیه (فراموشی) علوم. و همچنان که واجب است خَلو از عیوب مذکوره [در] ابتدا، واجب است خَلو از طریان آن نیز. (۱)

انواع عصمت در کلام امام علی (ع)

امام علی (ع) در روایتی مفصل، پنج نشانه برای امام بیان می فرماید که عبارت‌اند از:

۱. از تمام گناهان کوچک و بزرگ معصوم باشد، در فتوا لغزش نکند، در پاسخ دادن خطا نکند، فراموشی نداشته باشد و در امور دنیا اهل لهو نباشد.

۱- گوهر مراد، ص ۴۶۸. و نیز ر. ک: سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، ص ۱۱۵.

ص: ۷۳

۲. داناترین مردم باشد نسبت به حلال و حرام خدا، انواع احکام خدا، امر و نهی پروردگار و تمام آنچه مردم به آن نیاز دارند و به او محتاج‌اند و او از آنها بی‌نیاز است.

۳. باید شجاع‌ترین مردم باشد. . .

۴. باید سخاوتمندترین مردم باشد. . .

۵. نسبت به تمام گناهان عصمت داشته باشد و با همین ویژگی از سایر مردمی که معصوم نیستند، تشخیص داده می‌شود؛ زیرا اگر معصوم نباشد ممکن است مرتکب گناهان هلاک‌کننده، شهوات و لذاتی شود که سایر مردم مرتکب آن می‌شوند. اگر امام در چنین اموری وارد شود، به کسی نیاز است تا حدّ الهی را بر او جاری کند و در چنین صورتی، کسی که امام است باید مأموم باشد و جایز نیست امام دارای چنین ویژگی‌هایی باشد.

در ادامه روایت، امام علی (ع) درباره هر یک از ویژگی‌های یاد شده بیشتر توضیح می‌دهد. (۱)

چنان‌که مشاهده می‌شود در موارد اول و پنجم به عصمت عملی و علمی امام تصریح شده است.

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۴.

ص: ۷۵

بخش دوم: چرا امام باید معصوم باشد؟

اشاره

ص: ۷۷

فصل اول: دلایل عقلی عصمت امام**اشاره**

در این باره که آیا امام نیز همچون پیامبر باید معصوم باشد، میان اهل سنت و شیعه اختلاف نظر شده است. اهل سنت با توجه به رویکرد خاصی که به مسئله امامت و جانشینی پس از رسول گرامی اسلام (ص) دارند که آن را در زعامت اجتماعی - سیاسی خلاصه می کنند، شرط عصمت را در امام نمی پذیرند. به نظر اینان، عصمت از شرایط امامت نیست. «تفتازانی» برای اثبات این ادعا، استدلال عجیبی دارد. وی می گوید:

اصحاب ما برای واجب نبودن شرط عصمت، به اجماعی بودن امامت ابوبکر و عمر و عثمان احتجاج کرده اند، با اینکه معصوم بودن این سه نفر اجماعی است. . . نتیجه اینکه واجب نبودن شرط عصمت در امام، امری اجماعی است. (۱)

۱- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۹.

ص: ۷۸

عجیب بودن سخن تفتازانی در این است که هیچ مبنای عقلی یا نقلی برای اثبات دیدگاه خود (ضروری نبودن عصمت امام) ندارد، بلکه با نگرستن در ویژگی امامان مورد نظر خود! می‌خواهد برای منصب امامت شرایط بسازد! در مقابل، به نظر شیعه امامیه، کسی که پس از رسول گرامی اسلام (ص)، رهبری و هدایت جامعه اسلامی را بر عهده می‌گیرد، باید دارای عصمت باشد. (۱) اختیار چنین دیدگاهی درباره امامت به نگاهی بر می‌گردد که شیعه در زمینه حقیقت امامت به آن معتقد است.

به نظر شیعه، مقام امامت در رهبری اجتماعی - سیاسی جامعه منحصر نمی‌شود، بلکه در ادامه نبوت است. چنین تصویری از مسئله امامت، امام را در کنار پیامبر قرار می‌دهد و دلایل عصمت پیامبر را به لزوم عصمت در امام نیز می‌کشاند، با این تفاوت که درباره امام باید به جای دریافت و ابلاغ وحی، از تبیین وحی سخن گفت. از اینجا است که به اعتقاد اندیشمندان شیعی، در حریم امامت، نباید نه جهل و فراموشی و نه گناه و نافرمانی راه یابد. این متفکران، برای اثبات لزوم عصمت امام، به دلایل عقلی و نقلی گوناگونی استدلال می‌کنند. در میان آثار کلامی، کتاب «اللفین» نوشته علامه حلی، کتابی است که در آن ۱۰۳۸ دلیل برای اثبات عصمت امام بیان شده است. (۲)

۱- در این باره ر. ک: اوائل المقالات، ص ۶۵؛ نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، ص ۱۶۴.

۲- گفتنی است که مؤلف پس از اقامه بیش از هزار دلیل بر وجوب عصمت امام، اظهار می‌دارد که این تعداد، بخشی از ادله است و دلایل وجوب عصمت امام به شمارش نمی‌آیند. ر. ک: اللفین، ج ۲، ص ۳۲۴.

ص: ۷۹

باید به این مطلب توجه داشت که عقیده شیعه درباره عصمت جانشین پیامبر (ص)، عقیده ای است که افزون بر دلایل عقلی، برگرفته از آموزه های قرآنی و سنت پیامبر (ص) است و ریشه در زمان حضور پیامبر (ص) دارد.

قبل از اینکه در فصل حاضر، برخی از مهم ترین دلایل عقلی عصمت امام را بیان کنیم، گفتنی است به عقل که موهبتی الهی است، هم در تعبیر قرآنی و هم در روایات (۱) توجه فراوان شده است و درباره حجیت ذاتی آن تردیدی وجود ندارد. تا جایی که روایات، آن را حجتی باطنی در کنار حجت ظاهری (انبیا و رسولان) دانسته‌اند و هر دو وسیله ای برای احتجاج خداوند بر بندگان معرفی شده‌اند. (۲)

با حفظ این مقدمه، مسئله وجوب عصمت امام را از دیدگاه عقل بررسی می‌کنیم و در سه دلیل اثباتی آن دقت می‌کنیم. اگرچه دلایل عقلی عرضه شده در این مقام، بیش از اینهاست. (۳)

قبل از ارائه این دلایل باید بگوییم دلایل عقلی فقط می‌توانند عصمت امام را به طور کلی اثبات کنند، بدون اینکه درباره مصادیق آن اظهار نظری نمایند؛ زیرا تعیین مصداق به عهده دلایل نقلی است و عقل راهی برای اظهار نظر درباره جزئیات و مصادیق ندارد.

۱- درباره روایات مربوط به عقل ر. ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۰.

۲- امام موسی بن جعفر ع به هشام فرمود: «... ای هشام! خدا را بر مردمان دو حجت است: حجتی آشکار و حجتی پنهان؛ حجت آشکار خداوند، رسولان و پیامبران و امامان علیهم السلام و حجت پنهان خداوند، عقل های مردمان اند...». الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

۳- برای نمونه، محقق طوسی، پنج دلیل ارائه کرده است. ر. ک: کشف المراد، ص ۳۶۴.

اول: معصوم نبودن امام، یعنی اجتماع دو امر متضاد

امام به لحاظ معنای لغوی، یعنی کسی که مورد اقتدای دیگران قرار می‌گیرد و باید همگان از او پیروی کنند. اگرچه در چگونگی و شکل این پیروی اختلاف نظر است، اما وجوب پیروی و اقتدا به او امری قطعی است. با توجه به این مطلب، وقتی عقل به شخص امام نظر می‌کند با دو صورت مواجه می‌شود:

۱. عصمت در امام لازم نیست، اگرچه امری نیکو و پسندیده است.

۲. عصمت در امام لازم است و باید معصوم از گناه و اشتباه باشد.

ناگفته پیداست که دو صورت یاد شده نمی‌توانند توأمان صحیح باشند. بنابراین باید با تأملی عقلی، دو صورت مزبور را واکاوی کرده و به صورت صحیح دست یافت.

در واکاوی صورت اول می‌گوییم: اگر امام، معصوم نباشد این امکان وجود دارد که دست کم نسبت به برخی از گفتارها و رفتارها دچار انحراف و اشتباه شود. در این حالت، وظیفه مردم نسبت به گفتارها و رفتارهای انحرافی امام چیست؟ در پاسخ به این پرسش با دو وضعیت روبه‌رو می‌شویم:

۱. از آن‌رو که امام است و پیروی از او واجب، باید حتی در گفتارها و رفتارهای انحرافی نیز از او پیروی شود؛ زیرا خداوند به طور مطلق فرموده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر [خدا] و پیشوایان [معصوم] خود را». (نساء: ۵۹)

۲. از آن‌رو که مرتکب انحراف و معصیت شده است، نباید از او پیروی کرد.

ص: ۸۱

چنان که ملاحظه می شود در صورت معصوم نبودن امام، نسبت به گفتارها و رفتارهای انحرافی و قبیح او در دو وضعیت متضاد (اطاعت کردن و اطاعت نکردن) قرار خواهیم گرفت و این در حالی است که از نظر عقلی، اجتماع دو امر متضاد در یک موضوع، معقول و مقبول نیست و محال است که خداوند حکیم انسان را به انجام دادن امری نامعقول دستور دهد. با این استدلال، درستی صورت دوم (وجوب عصمت امام) اثبات می شود. (۱)

محقق لاهیجی می نویسد:

غرض از نصب امام، حصول اطاعت و انقیاد است و هرگاه معصوم نباشد و خطا و معصیت بر او روا باشد، اطاعتش واجب نیست، بلکه مخالفتش واجب شود و این مناقض غرض امامت است. (۲)

ملا مهدی نراقی در این باره می نویسد:

امام هرگاه جایز الخطا باشد و از او خطایی و معصیتی صادر شود، باید او را انکار کرد و در آن خطا قول او را رد نمود و حال اینکه امام در همه امور «واجب الاطاعة» است. همچنان که خدای تعالی می فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ، و مراد از صاحبان امر، خلفا و ائمه اند بالاتفاق. پس رد قول او و اطاعت مطلقه با یکدیگر جمع نمی شوند. پس باید امام، معصوم باشد و خطا از او سر نزنند. (۳)

دوم: معصوم نبودن امام، یعنی نیاز به بی نهایت امام در زمان واحد

در این استدلال می خواهیم بگوئیم اگر امام، معصوم نباشد، موجب تسلسل در امامت و نیاز به امامان نامتناهی در هر برهه ای از زمان خواهد

۱- در این باره ر. ک: الشافی فی الامامه، سید مرتضی، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲- سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، ص ۱۱۴؛ و نیز ر. ک: کشف المراد، ص ۳۶۴.

۳- انیس الموحدین، ص ۱۴۰؛ و نیز ر. ک: رسائل فارسی جرجانی، صص ۸۴ و ۸۵.

ص: ۸۲

شد و از آنجا که تسلسل از نظر عقل، ممتنع و باطل است، بنابراین، تسلسل در امامت نیز به حکم عقل، باطل است و امام باید معصوم باشد. (۱)

پرسش: چرا معصوم نبودن امام، وجود امامان نامتناهی را به دنبال دارد؟

پاسخ به این پرسش، مستلزم پاسخ به این سؤال است که از نگاه دین، علت نیاز جامعه به امام چیست؟ با روشن شدن پاسخ این سؤال اساسی، استدلال روشن خواهد شد. بنابراین می‌گوییم از آنجا که عموم مردم توانایی و دانش لازم را برای آگاهی از تکالیف الهی و تشخیص راه صحیح و... در اختیار ندارند و خطاپذیرند. بنابراین برای هدایت آنها به سوی سعادت و رسیدن به کمال، باید شخصی وجود داشته باشد که بر دیگران، هم از نظر علم و هم از نظر عمل، برتری داشته باشد تا امام و مقتدای آنها قرار گیرد و با پیروی از او، بشر در مسیر هدایت گام بردارد. در واقع، امام همانند کارشناس و نگهبان دین در معنای حقیقی آن است. در اینکه چنین شخصی همانند سایر مردم، مکلف به انجام دادن دستورهای الهی است، تردیدی وجود ندارد. پرسش این است که برتری علمی و عملی او باید تا چه اندازه باشد؟ این برتری از دو صورت خارج نیست:

۱. برتری نسبی کفایت می‌کند، هر چند به مرتبه عصمت از گناه و اشتباه نرسد؛

۲. برتری امام بر مردم باید برتری مطلق باشد و تا مرتبه عصمت پیش رود.

۱- محقق طوسی در یک جمله کوتاه در بیان این دلیل می‌نویسد: «امتناع التسلسل یوجب عصمته». کشف المراد، ص ۳۶۴.

ص: ۸۳

اگر صورت اول را بپذیریم و برتری نسبی را کافی بدانیم، آن‌گاه همان ملا-کی را که برای نیاز مردم به امام بیان کردیم، درباره شخصی وجود دارد که در جایگاه امامت قرار گرفته است؛ زیرا علت نیاز مردم به امام، مکلف بودن و خطا کار بودن آنها بود و فرض این است که این شخص مورد نظر که در جایگاه امامت قرار دارد، هم مکلف و هم دارای برتری نسبی است و خطا کار بودنش نیز ممتنع نیست. بنابراین، طبق ملا-ک یاد شده، او نیز برای جلوگیری از انحراف خویش به امام نیاز دارد. اگر این امام دوم نیز دارای برتری نسبی باشد، درباره او نیز مسئله به همین وضع است که برای جلوگیری از انحراف خود، به امام دیگری نیاز دارد. در چنین حالتی، یکی از دو صورت زیر را باید بپذیریم:

الف) مردم برای جلوگیری از انحرافات عقیدتی و عملی باید تا بی‌نهایت پیش روند و با بی‌نهایت امام سروکار داشته باشند.

ب) امامت باید در یک شخص که از نظر علم و عمل دارای عصمت است، تحقق یابد.

از آنجا که صورت اول به تسلسل کشیده می‌شود و تسلسل، از نظر عقل، نامعقول و نامقبول است، بنابراین باید صورت دوم را پذیرفت و ملتزم شد به اینکه در هر جامعه‌ای فقط یک امام وجود دارد که دارای ویژگی عصمت به معنای کامل آن است. (۱)

۱- درباره این استدلال ر. ک: رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۳۲۴؛ الشافی فی الإمامة، ج ۱، ص ۲۸۹؛ الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۳۰؛ کشف المراد، ص ۳۶۴؛ قواعد المرام، ص ۱۷۷؛ اللوامع الالهیه، ص ۳۳۰؛ الألفین [چاپ قدیم]، ص ۵۶؛ النکت الاعتقادیة، ص ۴۰؛ إرشاد الطالبین، ص ۳۳۳؛ الباب الحادی عشر مع شرحیه، ص ۴۱.

ص: ۸۴

ملا مهدی نراقی در این باره می نویسد:

احتیاج مردم به امام، به علت این است که چون جایز است که از ایشان خطا در علم و عمل سرزنند، باید کسی باشد تا ایشان را از خطا محافظت کند. پس هرگاه امام جایزالخطا باشد، او هم محتاج به امام دیگر خواهد بود. او هم اگر جایزالخطا باشد، محتاج به امام سوم خواهد بود و همچنین تا بی نهایت خواهد رفت و به جایی نخواهد رسید. پس باید امام، معصوم باشد و جایزالخطا نباشد. (۱)

سوم: وجوب حفظ شریعت اسلامی

این استدلال برای اثبات وجوب عقلی عصمت امام از چندین مقدمه تشکیل می شود: (۲)

۱. پیامبر گرامی اسلام (ص) آخرین پیامبر خداست و شریعتی که برای بشر آورده، آخرین شریعت و ابدی است.
۲. بر همگان واجب است که از ابتدای تکلیف تا زمان مرگ به شریعت پیامبر (ص) پای بند باشند و تمام تلاش خود را برای پیروی از دستورهای الهی به کار گیرند.
۳. اگر شریعت پیامبر (ص)، آخرین شریعت تا قیامت است پس باید براساس حکمت مطلق الهی، روش حفظ این شریعت نیز فراهم شود؛ زیرا در غیر این صورت، غرض خداوند از فرستادن شریعت، نقض می شود.

۱- انیس الموحدین، ص ۱۳۹. با اندکی تصرف

۲- این استدلال با بیان‌های مختلف در آثار برخی از متکلمان صاحب نظر شیعه آمده است. ر. ک: الشافی فی‌الإمامة، ج ۱، ص ۱۷۹؛ کشف المراد، ص ۳۶۴؛ قواعد المرام، ص ۱۷۸؛ اللوامع الالهیه، ص ۳۳۱؛ ارشاد الطالبین، ص ۳۳۳؛ الباب الحادی عشر مع شرحیه، ص ۴۱.

ص: ۸۵

۴. روش و برنامه حفظ شریعت، در زمان حیات پیامبر (ص) پی‌ریزی شد؛ زیرا وظیفه پیامبر (ص) فقط دریافت، حفظ و ابلاغ وحی نبود، بلکه افزون بر این، تبیین محتوای وحی و محافظت از شریعت را نیز بر عهده داشت. اما از آنجا که زندگانی پیامبر (ص) محدود است و از طرفی، مسئله تبیین و محافظت عقیدتی و عملی شریعت، پایان‌پذیر نیست، بنابراین، به حکم عقل، وجود جانشین (امام) به منظور حفاظت از شریعت، لازم و امری کاملاً روشن است.

۵. کسی که در جایگاه جانشینی پیامبر (ص) قرار می‌گیرد و حافظ دین شناخته می‌شود، از دو حالت خارج نیست: یک- معصوم نیست؛ دو- معصوم است.

۶. معصوم نبودن حافظ شریعت به این معناست که دست کم در برخی موارد، مرتکب رفتار یا گفتاری می‌شود که مطلوب خداوند نیست. چنین رفتارها و گفتارهایی، آثار زیر را به دنبال خواهد داشت:

الف) ترک تکالیف الهی از سوی مردم به دلیل بی‌اطلاعی یا فهم خطاپذیر امام و حافظ شریعت؛

ب) انجام‌دادن اموری از سوی مردم که امام آنها را تکالیف الهی می‌داند، درحالی که چنین نیست؛

ج) توانا نبودن در پاسخ به پرسش‌ها و دفع شبهات.

و...

چنان‌که مشاهده می‌شود امور یاد شده با حافظ شریعت بودن در تنافی است؛ زیرا نه تنها از شریعت محافظت نمی‌شود، بلکه خواسته

یا

ص: ۸۶

ناخواسته در مسیر تغییر آن گام برداشته می شود که نقض غرض خداوند را به دنبال دارد. تنها چیزی که می تواند در راستای حفظ شریعت، از رخ دادن امور یاد شده جلوگیری کند، این است که حافظ شریعت، معصوم از گناه و اشتباه باشد؛ همچنان که در عصر نزول قرآن، پیامبر (ص) در دریافت و حفظ شریعت، معصوم بود و همین عصمت، ضامن پذیرش سخنان آن حضرت به شمار می رفت.

محقق لاهیجی می نویسد: «... اگر وجود امام معصوم، واجب نباشد، بقای شریعت واجب نیست. لیکن بقای شریعت واجب است پس وجود امام معصوم واجب است»^(۱)

ملا مهدی نراقی در این باره می نویسد:

رتبه امامت مثل رتبه نبوت است. پس تمام دلایلی که بر عصمت نبی دلالت می کند، بر عصمت امام هم دلالت می کند. چگونه می تواند امام، معصوم نباشد و حال اینکه او حافظ شریعت شرایع الهیه و ناصر نوامیس نبویه است. بنابراین اگر خطا از او سرزند و با شریعت مخالفت کند، چگونه حافظ شریعت خواهد بود.^(۲)

۱- سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، ص ۱۱۵.

۲- انیس الموحدین، ص ۱۳۹. با اندکی تصرف

فصل دوم: دلایل نقلی عصمت امام**اشاره**

در اهمیت دلایل نقلی که از قرآن و روایات دریافت می‌شوند، همین بس که در حدیث متواتر و مورد قبول شیعه و اهل سنت، قرآن و اهل بیت پیامبر (ص) دو «ثقل» معرفی شده‌اند. (۱) بر این اساس، کاملاً ضروری است که پس از دریافت‌های عقلانی، به سراغ نقل (کتاب و سنت) برویم و ادله اثباتی و جوب عصمت امام را در این منابع جست‌وجو کنیم تا ثابت شود که این رویکرد شیعی، نه تنها از دیدگاه عقل، بلکه از منظر نقل نیز خواسته دین و مطلوب است؛ زیرا چنان‌که روشن خواهد شد آیات و روایاتی وجود دارد که تبیین و تفسیر معنای آنها جز با پذیرش عصمت ممکن نیست. باید توجه داشت که در ارتباط با ادله نقلی، با سه گونه دلیل مواجه می‌شویم:

۱- درباره حدیث تقلین سخن خواهیم گفت.

ص: ۸۸

۱. آیاتی از قرآن و روایاتی از سنت که به طور کلی بر عصمت امام دلالت دارند و عصمت را بدون اشاره به شخص خاصی، یکی از ویژگی های امام معرفی می کنند.
۲. آیاتی که افزون بر دلالت بر عصمت امام به طور کلی، با توجه به روایاتی که در تفسیر و شأن نزول آنها آمده است، به عصمت فرد یا افراد خاصی هم اشاره دارد.
۳. روایاتی که عصمت فرد یا افراد مشخصی را بیان می کنند.

قرآن و مسئله عصمت امام

اول: آیه عهد الهی

اشاره

اشاره

خداوند در قرآن می فرماید:

(وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (بقره: ۱۲۴)

و [یاد کنید] هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دستورهایی آزمود. و او به طور کامل از عهده آنها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» ابراهیم گفت از دودمان من [نیز امامانی قرار بده] خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی رسد [مگر آنها که شایسته اند]».

خدای متعال، در اواخر عمر حضرت ابراهیم (ع) و در آن دوران پیری که او پیامبر بود(۱)، مقام والای امامت و پیشوایی را به ایشان عطا فرمود.

۱- در این باره ر. ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۷۴، باب طبقات الأنبياء و الرسل و الأئمه، ح ۲ و ۴؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۰۴.

ص: ۸۹

اعطای مقام امامت، پس از آزمون‌های مهم و متعددی بود که وی در زندگی به آنها مبتلا شد و از عهده انجام دادن همه آنها به خوبی برآمد. بعد از آنکه خداوند متعال او را نسبت به دریافت مقام امامت آگاه ساخت، حضرت ابراهیم (ع) از خداوند پرسید: «از میان ذریه ام چه کسی دارای این مقام می شود؟» خداوند پاسخ داد: «عهد و پیمان من شامل افراد ظالم نمی شود». این پاسخ خداوند، بیانگر ملاک و معیاری کلی است که یکی از مهم‌ترین شرایط امام را تبیین می‌کند و جایگاه امامت را در مرتبه ای برتر قرار می‌دهد. ۲

نقطه اساسی در این آیه شریفه، فراز (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) است که متکلمان ۳ و مفسران ۴ با توجه به آن، وجوب عصمت امام را نتیجه گرفته و آن را دلیلی بر لزوم عصمت امام دانسته‌اند. برای روشن شدن استدلال، باید به دو مطلب توجه کرد:

۱. مقصود از «عهد»، عهد امامت است؛ زیرا قبل از این جمله، خداوند به حضرت ابراهیم فرمود: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) و در واکنش به این جمله بود که حضرت ابراهیم (ع) از قرار گرفتن آن در میان

۱. قرآن از زبان حضرت ابراهیم (ع)، سر بردن فرزندش اسماعیل را آزمونی آشکار یاد می‌کند. ر. ک: الصافات: ۱۰۲ تا ۱۰۶. همچنین مبتلا شدن به ستاره پرستان و بت پرستان، سوزانده شدن در آتش و... از جمله این آزمون‌ها بود.

۲. درباره این آیه ر. ک: پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۷؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۳۵.

۳. در این باره ر. ک: الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۱۳۷؛ اللوامع الالهیه، ص ۳۳۲؛ الباب الحادی عشر مع شرحیه، ص ۴۳.

۴. در این باره ر. ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۴۹؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۷؛ روض الجنان، ج ۲، ص ۱۴۳.

ص: ۹۰

ذریه اش پرسش کرد. پس منطقی این است که پاسخ خداوند، با پرسش حضرت ابراهیم (ع) تناسب داشته باشد. با توجه به اینکه واژه «امام» به معنای مقتدا و پیشواست، برخی از مفسران اهل سنت بر این عقیده اند که در این آیه، مراد از امامت همان نبوت است؛ زیرا نبی نیز کسی است که امتش در دین خود به وی اقتدا می کنند، همچنان که خدای تعالی فرموده است:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ) (نساء: ۶۴)

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا از وی اطاعت شود. به نظر علامه طباطبایی، این تفسیر در نهایت بی اعتباری است. ایشان در رد این تفسیر دو دلیل ارائه می کند و در دلیل دوم خویش می گوید: (۱)

قصه امامت ابراهیم در اواخر عمر او و بعد از بشارت به [تولد] اسحاق و اسماعیل بوده [است]. ملائکه وقتی این بشارت را آوردند که برای هلاک قوم لوط آمده بودند. آنها در سر راه خود، سری به ابراهیم (ع) زدند و ابراهیم در آن موقع پیغمبری مرسل بود. پس معلوم می شود قبل از امامت، پیغمبر بوده و در نتیجه امامتش غیر نبوتش بوده است. (۲)

۱- دلیل اول مرحوم علامه، یک دلیل ادبی براساس ساختار زبان عربی است. توضیح اینکه در آیه شریفه، جاعِلُكَ، اسم فاعل و إِمَامًا، مفعول دوم آن است. از طرفی، اسم فاعل وقتی عمل می کند که یا به معنای حال باشد یا به معنای آینده. بنابراین اگر به معنای گذشته باشد، عمل نمی کند و مفعول نمی گیرد. درحالی که در آیه شریفه، عمل کرده و مفعول گرفته است. طبق این قاعده، جمله إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، وعده‌ای است به ابراهیم که در آینده او را امام می کند. به این مطلب نیز باید توجه داشته باشیم که خود این جمله و وعده، از طریق وحی به ابراهیم ابلاغ شده است. پس قبل از رسیدن این وعده، پیغمبر بوده است که چنین وعده‌ای به او وحی شده است. با توجه به این مطالب، قطعاً امامتی که بعدها به او داده خواهد شد، غیر از مقام نبوت است. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۰۹. با اندکی تصرف

ص: ۹۱

۲. درباره واژه ظلم باید به دو مطلب توجه داشت:

الف) از نظر لغوی، «ظلم» در مقابل «عدل» قرار می‌گیرد و عدل به معنای قرار دادن هر چیزی در جای خود است. بنابراین، ظلم به معنای نهادن هر چیزی در غیر جایگاه خود و کار نادرست انجام دادن است. در نگاه دینی می‌توان گفت که هرگونه تجاوز از حق، ظلم است.

ب) ظلم می‌تواند به سه صورت باشد:

یک- ظلم میان انسان و پروردگار خویش که بزرگ‌ترین آن شرک و کفر است (لقمان: ۱۳ و انعام: ۱۵۷)؛

دو- ظلم انسان به مردم (شوری: ۴۲)؛

سه- ظلم انسان بر خویشتن (بقره: ۲۳۱ و طلاق: ۱) (۱)

طبق این تقسیم، افزون بر اینکه تجاوز به حقوق دیگران از مصادیق ظلم است، گناهی هم که شخص آن را مرتکب می‌شود در حقیقت، ظلمی است که به خود روا داشته و حق رسیدن به کمال را از خود گرفته است. (۲) در زبان قرآن، کسی که گناه می‌کند و از حد و مرزی تجاوز می‌کند که خداوند در اعمال و رفتار برای او مقرر کرده، ظالم است.

۱- ر. ک: برگستره کتاب و سنت، ص ۸۸.

۲- علامه طباطبایی در ذیل این آیه، درباره واژه الظَّالِمِينَ می‌نویسد: «مراد از کلمه «ظالمین» مطلق هر کسی است که ظلمی از او صادر شود، هرچند آن کس، یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد. حال چه اینکه آن ظلم شرک باشد، و چه معصیت، چه اینکه در همه عمرش باشد، و چه اینکه در ابتدا باشد و بعد توبه کرده و صالح شده باشد، هیچ‌یک از این افراد نمی‌توانند امام باشند. پس امام تنها آن کسی است که در تمامی عمرش حتی کوچک‌ترین ظلمی را مرتکب نشده باشد». ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، صص ۴۱۴ و ۴۱۵.

ص: ۹۲

خداوند در این باره می‌فرماید: (مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)؛ «و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، ستمکار است». (بقره: ۲۲۹)

با توجه به این دو مطلب، اکنون می‌توان استدلال به آیه یاد شده را برای اثبات عصمت امام چنین تبیین کرد: (۱) اولاً: غیر معصوم، ظالم است؛ زیرا کسی که معصوم نباشد، خطاپذیر و خطاکار است و دست کم اگر نسبت به دیگران حقی را ضایع نکرده و مرتکب ظلم نشده باشد، نسبت به خویشان مرتکب ظلم شده است. ثانیاً: شخص ظالم، شایستگی امامت را ندارد؛ زیرا خداوند در آیه یاد شده می‌فرماید: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛ «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد». در نتیجه، غیر معصوم، شایستگی امامت را ندارد.

اشاره

برای روشن شدن لزوم عصمت امام باید به این آیات توجه کنیم:

استدلال استاد علامه طباطبایی

مفسر بزرگ شیعی، علامه طباطبایی، خاطره ای را از یکی از اساتید خویش درباره دلالت این آیه بر لزوم عصمت امام نقل می‌کند. استدلال استاد علامه چنین است:

به حکم عقل، مردم به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱. کسانی که در تمام عمر خویش ظالم‌اند.
۲. کسانی که در هیچ مرحله ای از عمر خویش ظالم نیستند.
۳. کسانی که در ابتدای عمر، ظالم بوده‌اند و در پایان آن توبه می‌کنند.
۴. کسانی که در آغاز عمر، صالح بوده و در پایان آن ظالم‌اند.

۱- ر. ک: اللوامع الالهیه، ص ۳۳۲.

ص: ۹۳

با توجه به این اقسام باید بگوییم:

شأن حضرت ابراهیم (ع) برتر از آن است که از خداوند درخواست کند که مقام امامت را به ذریه ای بدهد که از دسته اول یا دسته چهارم‌اند. به یقین، خواسته آن حضرت درباره این دو دسته نیست. از میان دو دسته باقیمانده (دوم و سوم)، دسته دوم را خداوند در این آیه نفی فرموده است: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ). بنابراین، تنها دسته ای که می‌توانند مقام امامت را دریافت کنند کسانی‌اند که در دسته اول قرار دارند و در طول عمر، هیچ ظلمی را مرتکب نشده‌اند. (۱)

نکاتی درباره آیه

دو نکته از نکات در خور توجه در این آیه عبارت‌اند از:

۱. جایگاه امامت، جایگاهی است الهی که باید از سوی خداوند به انسان عطا شود. بنابراین، مردم در تعیین آن نقشی ندارند.
۲. مقام امامت به کسی تعلق می‌گیرد که هیچ‌گاه ظالم نباشد؛ چه ظالم به خدا، چه ظالم به خویشتن و چه ظالم به دیگران.

دوم: آیه اطاعت از اولوا الأمر (۲)

اشاره

از جمله دلایل عصمت، آیه «اولوا الأمر» است. خداوند در این آیه می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ)

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲- ر. ک: پیام قرآن، ج ۹، صص ۵۳ - ۶۰؛ و نیز: صص ۲۱۵ - ۲۱۹.

ص: ۹۴

إِنَّ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء: ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر [خدا] و پیشوایان [معصوم] خود را و هرگاه در امری نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر باز گردانید [و از آنها داوری بطلبید] اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، [این کار برای شما] بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

خداوند در این آیه به مؤمنان فرمان می‌دهد که او را اطاعت کنند. به دنبال این فرمان، به اطاعت از رسول خویش و نیز اطاعت از «اولوا الأمر» فرمان می‌دهد. اطاعت از خدا و رسول خدا معلوم است و ابهامی در آن وجود ندارد، اما درباره «اولوا الأمر» که به اطاعت کردن از آنها نیز دستور داده شده است، بین شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد. در اینجا، دیدگاه هر یک از آنها را بیان می‌کنیم:

دیدگاه اهل سنت

مفسران و علمای اهل سنت درباره معنای «اولوا الأمر» اختلاف کرده‌اند. مشهورترین دیدگاه‌ها در این باره از این قرار است:
 ۱. مقصود از «اولوا الأمر»، امیران و زمامداران حق‌اند. (۱) زمخشری این دیدگاه را می‌پذیرد و درباره علت آن می‌نویسد: «زیرا خداوند و رسولش از زمامداران باطل و ستمگر بیزارند. بنابراین در وجوب اطاعت از آنان بر خدا و رسولش عطف نمی‌شوند». (۲)

۱- ر. ک: تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۲۲۹؛ الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۳۵؛ روح المعانی، ج ۳، ص ۶۳؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۵۲۴.

ص: ۹۵

صاحب «أنوار التنزیل» نیز همین دیدگاه را اختیار می‌کند و مقصود از «اولوا الأمر» را امیرانی می‌داند که در زمان حیات رسول الله (ص) و نیز در زمان‌های بعد ظهور کرده‌اند. وی، خلفا، قضات و فرماندهان جنگ‌هایی را که پیامبر در آنها حضور نداشت (سرایا)، از این جمله می‌شمارد. (۱)

۲. مقصود از «اولوا الأمر»، فرماندهان سپاه در جنگ‌هایی بود که شخص پیامبر در آن جنگ‌ها حضور نداشت و کسی را به‌جای خود برای فرماندهی سپاه منصوب می‌فرمود. (۲)

زمخشری پس از ارائه دیدگاه مورد قبول خویش که در شماره پیشین بیان شد، این دیدگاه را یاد آور می‌شود و روایتی را از پیامبر درباره چنین معنایی نقل می‌کند. در این روایت پیامبر (ص) فرمود:

هر کس از من اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس از من نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. هر کسی فرمان امیر مرا اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر کس از فرمان امیر من سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است. (۳)

۳. مقصود از «اولوا الأمر»، علما و دانشمندان دین‌اند که دین را به مردم آموزش می‌دهند و آنها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. (۴) این دیدگاه، سومین دیدگاهی است که زمخشری پس از ارائه دیدگاه مورد قبول خویش از آن یاد می‌کند. (۵)

۱- أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۲، ص ۸۰.

۲- ر. ک: تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۰۳؛ الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۳۴؛ روح المعانی، ج ۳، ص ۶۳؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۵۲۴.

۴- ر. ک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۰۴؛ الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۳۴؛ روح المعانی، ج ۳، ص ۶۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۶.

۵- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۵۲۴.

ص: ۹۶

۴. «اولوا الأمر» دارای معنای گسترده است که هم شامل زمامداران می شود و هم شامل علما. ابن کثیر همین دیدگاه را در تفسیر خویش استظهار کرده است. (۱)

۵. مقصود از «اولوا الأمر»، اهل حلّ و عقدند. این دیدگاه را فخر رازی مطرح کرده است. به نظر وی، فراز (وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) بر حجّیت اجماع امت دلالت دارد؛ زیرا در این آیه، خداوند متعال به طور جزم و یقین به اطاعت از اولوا الأمر دستور داده است و کسی که خداوند با جزم و یقین به اطاعت او دستور دهد، باید معصوم از خطا باشد. پس اولوا الأمر باید معصوم از خطا باشند. سپس این پرسش را مطرح می کند که آیا این معصوم، مجموع امت است یا برخی از آنان؟ در پاسخ به این سؤال، نشناختن امام معصوم و دسترسی نداشتن به او را به منظور دریافت دین و علم، دلیل بر این می گیرد که آن معصومی که خداوند در این آیه به اطاعت او دستور داده است، نمی تواند برخی از افراد امت و حتی طائفه ای از طوائف امت باشد. با باطل شدن این فرض، نتیجه آن است که مقصود از معصوم مورد نظر که در فراز (وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) بیان شده است، اهل حلّ و عقد امت اسلام اند. با ثابت شدن این معنا، وی به حجّیت اجماع امت معتقد می شود. (۲)

۱- تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲- ر. ک: مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

دیدگاه شیعه

به نظر مفسران و اندیشمندان شیعه، سیاق آیه به گونه ای است که نشان می‌دهد «اولوا الأمر» باید معصوم باشند؛ زیرا اطاعت از اولوا الأمر در ردیف اطاعت از خدا و رسولش قرار گرفته است. از طرفی، تردیدی در عصمت خداوند و رسول گرامی اسلام (ص) و وجوب اطاعت مطلق از آنها وجود ندارد و اطاعت بی‌قید و شرط از آنها امری معقول و مقبول است. اما معقول نیست که خداوند عالم و حکیم و خیرخواه، افزون بر اینکه به اطاعت بی‌قید و شرط از خود و رسولش دستور می‌دهد، همین گونه اطاعت را درباره «اولوا الأمر» نیز دستور بدهد مگر اینکه آنها نیز از درجه عصمت برخوردار باشند؛ زیرا چنین دستوری فقط در برابر کسی سزاوار است که از کج‌رفتاری و کج‌اندیشی مصون باشد و از خداوند حکیم شایسته نیست که به اطاعت کج‌رفتار و کج‌اندیش دستور دهد و با این کار، غرض خویش را از فرستادن رسولان که هدایت بشر بوده است، نقض کند. (۱)

از سوی دیگر، وجوب اطاعت از خداوند بر وجوب اطاعت از رسول او مقدم شده است. درباره اطاعت از رسول خدا و اطاعت از اولوا الأمر نیز همین وضع وجود دارد؛ یعنی اطاعت از رسول خدا بر اطاعت از اولوا الأمر مقدم شده است. با توجه به این مطلب، وجوب اطاعت از اولوا الأمر

۱- از این گذشته، به لحاظ ادبی، از یک فعل امر «أطیعوا» برای بیان وجوب اطاعت از خدا و از یک فعل امر مشابه «أطیعوا» برای بیان وجوب اطاعت از رسول خدا و وجوب اطاعت از اولوا الأمر استفاده شده است. این حالت نشان از آن دارد که پیامبر ص و گروه اولوا الامر دارای عصمت اند که به اطاعت بی‌قید و شرط آنها دستور داده شده است.

ص: ۹۸

یاد آور این مطلب است که اولوا الأمر بر سایر مردم برتری دارند و همین برتری، مورد توجه خداوند بوده و به اطاعت مطلق آنها امر کرده است.

حال این پرسش مطرح می شود که ملاک برتری اولوا الأمر و وجوب اطاعت مطلق و بی قید و شرط از آنها چیست؟ آیا صحابه پیامبر بودن، خلافت و زمامداری ظاهری، فرمانده جنگ بودن و... ملاک این برتری است یا ملاک برتری را باید در چیز دیگری جست و جو کرد؟

پاسخ این پرسش روشن است و آن اینکه باید مصونیت و معصومیت معنوی، ملاک تقدّم باشد. مگر نه این است که گرامی ترین افراد نزد خداوند، با تقواترین آنهاست؟! و آیا بالاترین مقام تقوا، عصمت مطلق نیست؟! و آیا پذیرفتنی است که خداوند حکیم و خیرخواه به اطاعت بی قید و شرط غیر معصوم دستور دهد؟! و آیا مصادیقی که اهل سنت برای اولوا الأمر معرفی کردند، معصوم بودند؟!!

چنان که در ارائه دیدگاه های اهل سنت گفتیم، فخر رازی از مفسران معروف این فرقه اسلامی، تا اینجا با مفسران شیعه هم عقیده است و دلالت آیه را بر عصمت اولوا الأمر می پذیرد، اما در تعیین مصداق «اولوا الأمر» با شیعه اختلاف نظر دارد. به نظر وی، مقصود از اولوا الأمر، «أهل حلّ و عقد» (نخبگان) جامعه اند. در حالی که به نظر مفسران امامیه، مصداق اولوا الأمر، کسانی اند که پیامبر (ص) آنان را جانشینان خود معرفی کرد. به نظر شیعه، پیامبر اکرم (ص)، رهبری اجتماعی-سیاسی و هدایت معنوی جامعه اسلامی را از جانب خداوند متعال به امامان سپرده است.

اولوا الأمر چه کسانی اند؟

روایاتی از منابع مشهور اهل سنت و نیز منابع شیعه در اختیار است که «اولوا الأمر» را در این آیه بر حضرت علی (ع) و فرزندان آن حضرت تطبیق می‌کنند که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

منابع اهل سنت

«عبیدالله بن احمد حسکانی» مفسر معروف قرن پنجم اهل سنت در کتاب تفسیری خود به نام «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»، پنج حدیث، ذیل این آیه نقل کرده است که در همه آنها مصداق «اولوا الأمر» حضرت علی (ع) معرفی شده است. در نخستین حدیث، «ابان بن ابی عیاش» از «سلیم بن قیس هلالی» نقل می‌کند که علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل فرمود:

شریکان من کسانی‌اند که خداوند آنها را در کنار نام خویش و نام من قرار داده و درباره آنها آیه (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ . . .) را نازل کرده است. [حضرت علی (ع) می‌گوید: «ای پیامبر خدا! آنها (اولوا الأمر) چه کسانی‌اند» فرمود: «تو نخستین آنهايي»^(۱)

«شیخ سلیمان قندوزی حنفی» در کتاب «ینابیع الموده» از تفسیر مجاهد نقل می‌کند که آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ) درباره امیرمؤمنان علی (ع) نازل شد در آن هنگام که پیامبر (ص) او را در جنگ تبوک جانشین خود در مدینه قرار داد.^(۲)

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲- ینابیع الموده، ص ۱۳۵.

ص: ۱۰۰

سوم: آیه صادقین**اشاره**

خداوند در قرآن می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (توبه: ۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید و با راستگویان باشید.

در این آیه شریفه (۱)، خداوند متعال پس از مخاطب قرار دادن مؤمنان و دستور به تقوای پیشگی، از آنها می خواهد که «انسان‌های راستگو» را همراهی کنند. این آیه شریفه باید در دو مقام توضیح داده شود:

مقام اول

با توجه به محتوای آیه، (الصَّادِقِينَ) در چه جایگاهی قرار دارند؟

پاسخ به این پرسش در ضمن مطالب زیر روشن خواهد شد:

۱. خطاب (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) و همچنین (اتَّقُوا اللَّهَ) مانند بسیاری از خطاب‌های قرآن، عام است و همه زمان‌ها را شامل می شود. دعوت به ایمان و تقوای پیشگی یکی از اصلی‌ترین خواسته‌های انبیا پس از دعوت به

۱- ر. ک: اُطیب البیان، ج ۶، ص ۳۲۹؛ پیام قرآن، ج ۹، صص ۴۹ - ۵۳ و ۲۲۱.

ص: ۱۰۱

توحید است که همه مؤمنان را در همه زمان‌ها و مکان‌ها مورد خطاب قرار می‌دهد. با توجه به این مطلب، باید در هر زمانی، انسان صادق یا انسان‌های صادقی وجود داشته باشند که مردم آنها را همراهی کنند. بنابراین دلیلی وجود ندارد که تعبیر (الصَّادِقِينَ) را در آیه شریفه به شخص پیامبر (ص) اختصاص دهیم و آن را به زمان آن حضرت منحصر کنیم، بلکه باید بگوییم افزون بر پیامبر (ص) افراد دیگری نیز وجود دارند که همراهی با آنها مطلوب خداوند متعال است.

۲. «صادق بودن»، حالت و وصفی برای انسان است که گاهی برای توصیف اعتقاد او و گاهی برای توصیف گفتار او به کار می‌رود.

۳. صداقت در انسان، به «نسبی» و «مطلق» تقسیم می‌شود. معنای این سخن آن است که انسان توانایی آن را دارد که در همه حالات و در همه زمان‌ها و مکان‌ها صادق باشد (صدق مطلق) همچنان که می‌تواند در برخی از حالات و زمان‌ها و مکان‌ها چنین باشد (صدق نسبی).

۴. وقتی خداوند به همراهی با «صادقان» دستور می‌دهد به طور قطع، مقصود از «صادقان» کسانی‌اند که دارای صدق مطلق‌اند نه نسبی، چنان که شخص پیامبر (ص) هم که یکی از آنهاست، دارای صدق مطلق بود. از آنجا که خداوند متعال، همراهی با صادقان را بدون هیچ قید و شرطی خواستار شده است، نشانگر آن است که آنها دارای صدق مطلق‌اند؛ زیرا خداوند دارای صفت «حکمت» است و حکیم کسی است که کار بیهوده و قبیح انجام نمی‌دهد. بنابراین اگر به همراهی بی‌قید و شرط نسبت به کسانی که دارای صدق نسبی‌اند، دستور دهد، مرتکب فعل قبیح شده است.

ص: ۱۰۲

با توجه به مطالب یاد شده، نتیجه این خواهد بود که صادق مطلق، دارای مقام عصمت است؛ چون همراهی بی قید و شرط، فقط درباره کسی معنا دارد که در همه حالاتها و زمانها کج رفتار و کج اندیش نباشد (معصوم مطلق).
 جالب اینجاست که فخر رازی، مفسر بزرگ اهل سنت، در تبیین و تفسیر این آیه به معصوم بودن (الصَّادِقِينَ) رسیده است و نتیجه می‌گیرد که در هر زمانی باید معصومی وجود داشته باشد. اما به هنگام مصداق‌یابی، «اجماع امت» را همان معصوم می‌داند. چنان که درباره آیه «اولوا الامر» نیز همین رویه را پیش گرفت. (۱)

مقام دوم

آیا برای (الصَّادِقِينَ) مصداق مشخصی بیان شده است؟

با مراجعه به منابع تفسیری و حدیثی شیعه و اهل سنت، روایاتی را می‌یابیم که به روشنی، مصداق یا مصداق مشخصی را برای (الصَّادِقِينَ) بیان کرده‌اند. (۲)

منابع اهل سنت

۱- «جلال‌الدین سیوطی» در کتاب تفسیری «الدر المنثور» از «ابن عباس» و در حدیثی دیگر از «ابن عساکر»، در تفسیر فراز (مَعَ الصَّادِقِينَ) می‌گوید: «مع علی بن ابی‌طالب» (۳)

-
- ۱- ر. ک: مفاتیح الغیب، ج ۱۶، صص ۱۶۶ و ۱۶۷.
 ۲- ر. ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۶۳؛ تأویل الآیات الظاهرة، ج ۱، ص ۲۱۸؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۸۸؛ تفسیر فوات الکوفی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۸۰.
 ۳- الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۹۰.

ص: ۱۰۳

۲. عبيدالله بن احمد حسکاني در کتاب تفسیری «شواهد التنزیل»، هشت روایت در تفسیر این آیه نقل می کند که تعبیرات آن روایات از این قرارند: «محمد و علی»، «نزلت فیعلی بن ابی طالب خاصه»، «مع علی و أصحاب علی»، «مع آل محمد»، «مع علی بن ابی طالب»، «مع علی و أصحاب علی»، «محمداً و أهل بيته»^(۱). این مطلب را می توان در منابع دیگری از اهل سنت نیز یافت.

منابع شیعی

۱. امیر مؤمنان (ع) فرمود:

هنگامی که این آیه نازل شد، سلمان گفت: «ای رسول خدا! آیا این آیه، عمومیت دارد یا منحصر در مصادیق خاص است؟» رسول خدا (ص) فرمود: «کسانی که به آنها امر شده است عموم مؤمنان اند که به همراهی با صادقان دستور داده شده اند، ولی صادقان، به برادر علی و جانشینانم پس از او تا روز قیامت اختصاص دارد»^(۲).

۲. «بُرید بن معاویه» می گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که در تفسیر آیه (اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) فرمود: «خداوند فقط ما را قصد کرده است»^(۳).

۳. «احمد بن محمد» می گوید: از امام رضا (ع) درباره آیه (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) پرسیدم. آن حضرت فرمود: «صادقین، امامانند»^(۴).

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۳۴۱ - ۳۴۵.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۸. در منابع اهل سنت، ر. ک: ینابیع المودّه، ص ۱۳۷.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱.

ص: ۱۰۴

منابع شیعه

روایات بسیاری در منابع شیعی وجود دارد که در آنها «اولوا الأمر» به امامان مورد اعتقاد شیعه تفسیر شده اند که مفسر بزرگ، علامه طباطبایی پس از تفسیر آیه یاد شده، برخی از آنها را نقل می کند. (۱)

چهارم: آیه تطهیر**اشاره**

یکی از آیاتی که بر عصمت اهل بیت پیامبر (ص) دلالت دارد، آیه تطهیر است. خداوند در این آیه می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (احزاب: ۳۳)

خداوند فقط می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

قبل از بیان چگونگی دلالت آیه بر عصمت اهل بیت پیامبر (ص)، توجه به دو تعبیر که به گونه ای بر انحصار دلالت دارند، ضروری است: (۲)

۱. تعبیر (إِنَّمَا): این واژه در ساختار زبان عربی از ادات حصر است و وقتی در جایی به کار می رود، بر انحصار و اختصاص دلالت می کند. در این آیه، خداوند چیزی را اراده کرده که آن را با کلمه (إِنَّمَا) همراه کرده است. بنابراین (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ)، انحصار خواسته خداوند را می رساند. خواسته خداوند متعال در این آیه، دور کردن رجس و پلیدی است.

۲. تعبیر أَهْلَ الْبَيْتِ: خداوند متعال با آوردن این تعبیر، کسانی را معرفی می کند که مصداق خواسته و اراده اویند. این تعبیر دلالت دارد که دور کردن رجس و پلیدی به افراد مشخصی اختصاص دارد و منحصر در آنهاست.

مقصود از اهل بیت

اهل بیت چه کسانی اند که خداوند دور کردن رجس و پلیدی را از آنان اراده کرده است؟

۱- ر. ک: ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۶۵۳؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۳.

۲- ر. ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۲.

ص: ۱۰۵

در پاسخ به این پرسش، چندین احتمال از سوی مفسران اهل سنت بیان شده است که مفسر بزرگ، علامه طباطبایی، آنها را می‌شمارد و رد می‌کند. (۱) بهترین راه برای روشن شدن مقصود از أَهْلَ الْبَيْتِ در این آیه شریفه، توجه به روایاتی است که در شأن نزول آیه در منابع شیعی و اهل سنت نقل شده اند؛ زیرا با مراجعه به این روایات به راحتی می‌توان مراد از أَهْلَ الْبَيْتِ را روشن ساخت.

مراجعه به روایات پیامبر (ص) برای روشن شدن معنای آیه و مقصود از الفاظ آن چیزی نیست که تازگی داشته و منحصر به این مورد باشد؛ زیرا برای نمونه، درباره احکام و جزئیات نماز که باید هر مسلمانی روزانه به انجام دادن آن التزام داشته باشد، در قرآن چیزی نیامده است و تنها منبع مشترک شیعه و اهل سنت، روایات نقل شده از پیامبر (ص) است. بنابراین کاملاً طبیعی است که درباره آیه تطهیر نیز به سراغ آن حضرت برویم؛ زیرا خداوند، تفسیر و تبیین آن حضرت را تأیید کرده و اعتبار آن را بیان فرموده است. خداوند می‌فرماید:

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (نحل: ۴۴)

و بر تو نیز قرآن را نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است، برای آنان روشن سازی.

پیامبر (ص) برای معرفی اهل‌البیت از چندین روش استفاده کرده که یکی از آنها معرفی بیانی است. (۲) فرموده های پیامبر (ص) نشان می‌دهند که

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۳.

۲- روش دیگر پیامبر ص برای معرفی اهل بیت این بود که تا مدت‌ها، هنگام نماز صبح بر در خانه فاطمه زهرا علیها السلام می‌ایستاد و دو دست خود را بر دو طرف چهارچوب در می‌گذاشت و می‌فرمود: «السلام علیکم أهل البيت و رحمة الله و برکاته، الصلاة رحمة الله، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ، أَنَا سَلَامٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ». ر. ک: همتایی قرآن و اهل‌البیت علیهم السلام، صص ۱۶۶-۱۷۶؛ بازشناسی دو مکتب، ج ۱، ص ۲۹۰.

ص: ۱۰۶

آیه تطهیر در واقعه‌ای نازل شد که پنج نفر، یعنی رسول خدا (ص)، حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) طلایه داران آن بودند. طبق تصریح علامه طباطبایی، روایاتی که در این باره وارد شده، بیش از هفتاد حدیث است که بیشتر آنها از طرق اهل سنت نقل شده اند که حدود چهل طریق از اهل سنت و بیش از سی طریق از شیعه است. (۱) در این روایات، حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) اهل بیت پیامبر (ص) معرفی شده‌اند. گفتنی است که کسی درباره شمول آیه تطهیر نسبت به خمسه طیبه، یعنی حضرت پیامبر (ص)، حضرت امام علی (ع)، حضرت فاطمه علیها السلام، حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام حسین (ع) مناقشه نکرده است و اختلاف تنها در شامل شدن یا شامل نشدن دیگران (همسران پیامبر) است. (۲)

تنها چیزی که باعث شده است برخی از مفسران اهل سنت را از همسران پیامبر (ص) مصادیق اهل‌البیت بدانند، این است که آیه مورد بحث، طی آیات هفت‌گانه‌ای قرار داده شده است که در آنها، همسران رسول خدا (ص) مورد خطاب قرار گرفته‌اند و احکامی برای آنها بیان شده است. (۳) همین امر می‌تواند موجب این توهم شود که مقصود از اهل‌البیت، همسران پیامبرند.

۱- ر. ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۵.

۲- همتایی قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، ص ۱۶۲.

۳- این آیات از آیه ۲۸ سوره احزاب شروع می‌شود و تا نیمه اول آیه ۳۳، ادامه دارد. سپس در نیمه دوم آیه ۳۳، اراده خداوند مبنی بر دور شدن رجس و پلیدی از اهل‌البیت مطرح می‌شود.

ص: ۱۰۷

اما در پاسخ به این توهم باید گفت:

اگر مقصود از اهل‌البیت، همسران آن حضرت بودند، باید طبق قواعد زبان عربی از ضمیر «کن» استفاده شود که برای خطاب قرار دادن جمعی از زنان به کار می‌رود و به صورت «لیذهب عنکن» بیان می‌شد، نه به صورت (لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ) که برای خطاب قرار دادن جمعی از مردان به کار می‌رود و این اختلاف ضمیر، روشن می‌سازد که مخاطبان این قسمت با مخاطبان قسمت‌های پیشین و پسین آیه تفاوت دارند.

با توجه به این مطلب، نیمه دوم آیه که از تطهیر اهل‌البیت سخن می‌گوید، ادامه نیمه اول آیه نیست و از نظر نزول، ارتباطی با هم ندارند؛ زیرا روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده‌اند، این اتصال را نفی می‌کنند؛ به این معنا که آیه مورد بحث، به تنهایی و در یک واقعه جداگانه نازل شده است. در میان حدود هفتاد روایتی که در این باره وارد شده است، حتی یک روایت هم وجود ندارد که بگوید آیه شریفه، به دنبال آیات مربوط به همسران رسول خدا (ص) نازل شده است. هیچ یک از مفسران نیز چنین چیزی نگفته‌اند و آنها هم که گفته‌اند آیه مورد بحث، مخصوص همسران رسول خدا (ص) است، نمی‌گویند که این آیه در ضمن آیات نازل شده است. بنابراین، قرار گرفتن این قسمت از آیه به دنبال خطاب به همسران پیامبر (ص) می‌تواند به دو احتمال باشد:

۱. به دستور رسول خدا (ص)، به دنبال آن آیات قرار گرفته است.

۲. پس از رحلت رسول خدا (ص)، اصحاب در هنگام تألیف آیات قرآنی، آن را به صورت فعلی قرار داده‌اند.

ص: ۱۰۸

مؤید احتمال دوم آن است اگر آیه مورد بحث که در حال حاضر در ادامه (وَ قَرَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ . . .) (احزاب: ۳۳) آمده است، حذف شود و فرض کنیم که اصلاً جزء این قسمت نبوده است، آیه مزبور با آیه بعدش که می‌فرماید: (وَ اذْكُرْنَ . . .) (احزاب: ۳۴) کمال اتصال و انسجام را دارد. (۱)

آیه تطهیر در مصادر اهل سنت

چنان‌که گفته شد در منابع اهل سنت روایاتی وجود دارد (۲) که نشان می‌دهد اهل بیت پیامبر (ص) که در آیه تطهیر مورد توجه خداوند قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از: حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن (ع) و امام حسین (ع). این معنا از طریق روایان مختلفی روایت شده است که هر چند از نظر الفاظ با هم اختلاف دارند، اما همه آنها یک معنا را گزارش می‌کنند و در تفسیر «اهل‌البیت» با هم اختلافی ندارند. در اینجا به ذکر دو روایت که در منابع اهل سنت وجود دارد، بسنده می‌کنیم:

۱. در صحیح مسلم (کتاب حدیثی معتبر اهل سنت) از عایشه همسر رسول‌خدا (ص) چنین نقل شده است:

بامدادی، پیامبر (ص) با کسائی از پشم سیاه بیرون آمد. حسن و حسین رسیدند و آن حضرت، آنها را داخل کساء کرد. سپس فاطمه علیها السلام آمد و او را نیز با حسن و حسین داخل کرد. پس از آن علی (ع) آمد و او را هم با آنها داخل کساء کرد و گفت: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (۳)

۱- ر. ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۶. علامه طباطبایی، مورد دیگری را نیز در قرآن مثال می‌زند که وضعیتی شبیه به وضعیت آیه مورد بحث دارد.

۲- ر. ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲.

۳- الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۳؛ ر. ک: بر گستره کتاب و سنت، ص ۱۸۴.

ص: ۱۰۹

در صحیح مسلم، بخشی به نام «کتاب فضائل الصحابه رضی الله تعالی عنهم» وجود دارد که یکی از قسمت‌های این بخش، «باب فضائل اهل بیت النبی (ص)» نام نهاده شده است. حدیثی که اینک نقل شد در برخی از چاپ‌های این کتاب روایی اهل سنت حذف شده است. در نسخه ای که انتشارات دارالفکر با عنوان «صحیح مسلم بشرح النووی» منتشر کرده است، این حدیث وجود ندارد. گفتنی است در کتاب «المنهاج فیشرح صحیح مسلم بن الحجاج» [ص ۱۳۱ (ص)، ح ۲۰۸۱] نوشته «نووی»، این روایت به طور ناقص، یعنی تا آنجا که می‌گوید: «پیامبر (ص) با کسانی از پشم سیاه بیرون آمد»، نقل و شرح شده است، بدون اینکه از ادامه آن سخنی گفته شود.

۲. حاکم نیشابوری از محدثان اهل سنت در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» با صحیح دانستن حدیث دیگری در این باره، آن را از «عبدالله بن جعفر» به این صورت نقل می‌کند:

رسول خدا (ص) هنگامی که رحمت الهی را در حال نزول دید، فرمود: «به سوی من بخوانید، به سوی من بخوانید». صفیه گفت: «چه کسی را ای رسول خدا؟!». فرمود: «اهل بیتم را، علی و فاطمه و حسن و حسین». آنان را آوردند و رسول خدا (ص) کسای خود را بر روی آنان افکند. سپس دستانش را بالا برد و فرمود: «خداوندا! اینان آل من اند. پس بر محمد و آل محمد صلوات فرست». در این هنگام خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (۱) جالب است که این محدث اهل سنت در میان روایاتی که نقل کرده است نامی را غیر از پنج تن آل عبا نبرده است.

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۳.

ص: ۱۱۰

«جلال‌الدین السیوطی» از مفسران اهل سنت در تفسیر روایی خود به نام «الدر المنثور فی تفسیر المأثور» ، هجده روایت (۱) و «واحدی» در «اسباب النزول» دو روایت را در این باره نقل می‌کنند. (۲) در تفسیر شواهد التنزیل (۳) و تفسیر ثعلبی (۴) نیز به نقل‌های این روایت برمی‌خوریم.

دلالت آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت (علیهم السلام) (۵)

با توجه به تأکیدهای موجود در آیه با کلمه انما و تأکید (يُطَهَّرُكُمْ) با (تَطْهِيراً) و همچنین تأکید بر دوری پلیدی از اهل‌البيت، عصمت آنان فهمیده می‌شود؛ زیرا «رجس» به معنای پلیدی، ناپاکی و آلودگی است. این واژه نه بار در قرآن به کار رفته است (۶) که در برخی موارد به طور مشخص برای بیان پلیدی ظاهری و در برخی موارد برای بیان پلیدی معنوی و باطنی است. با توجه به این نکته که در فرهنگ قرآن، بر هرگونه آلودگی ظاهری و باطنی، رجس اطلاق می‌شود، بنابراین نفی رجس به صورت مطلق به معنای اثبات عصمت است. در این آیه شریفه، مقصود از «رجس»، مطلق گناه است، اعم از گناه اعتقادی یا گناه اخلاقی یا گناه عملی. بر اساس اراده خداوند، اهل بیت (علیهم السلام)، دارای تطهیر مطلق‌اند و تطهیر مطلق، با برخورداری از مقام عصمت تلازم دارد و از آن جدا نمی‌شود.

۱- ر. ک: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

۲- ر. ک: اسباب النزول، ص ۲۹۵.

۳- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۵۶.

۴- الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۸، صص ۴۲ - ۴۴. ثعلبی از علمای معروف اهل سنت در قرن پنجم است.

۵- ر. ک: پیام قرآن، ج ۹، صص ۱۳۷ - ۱۵۵؛ آیه‌التطهیر فی مصادیر الفریقین، صص ۱۸۳ - ۲۰۸؛ همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، صص ۱۵۶ - ۱۸۰؛ امامت و رهبری، ص ۱۱۷؛ الالهیات، ج ۴، ص ۱۲۵.

۶- مائده: ۹۰؛ انعام: ۱۲۵ و ۱۴۵؛ اعراف: ۷۱؛ توبه: ۹۵ و ۱۲۵؛ یونس: ۱۰۰؛ حج: ۳۰؛ احزاب: ۳۳.

ص: ۱۱۱

علامه طباطبایی درباره واژه رجس و دلالت آیه بر عصمت اهل بیت می نویسد:

این کلمه به هر معنا که باشد، نسبت به انسان عبارت است از ادراکی نفسانی و اثری شعوری که از علاقه و بستگی قلب به اعتقادی باطل یا عملی زشت حاصل می‌شود. وقتی می‌گوییم انسان پلید، یعنی انسانی که برای دل‌بستگی به عقاید باطل، یا عمل باطل دلش دچار پلیدی شده است. با در نظر گرفتن اینکه کلمه رجس در آیه شریفه الف و لام دارد که جنس را می‌رساند، معنایش این می‌شود که خدا می‌خواهد تمامی انواع پلیدی‌ها و هیئت‌های خبیثه و رذیله را از نفس شما ببرد؛ هیئت‌هایی که اعتقاد حق و عمل حق را از انسان می‌گیرد و چنین ازاله‌ای با عصمت الهی منطبق می‌شود و آن عبارت است از صورت علمیه‌ای در نفس که انسان را از هر باطلی، چه عقاید و چه اعمال، حفظ می‌کند. پس آیه شریفه یکی از ادله عصمت اهل بیت است. . . . (۱)

شمول آیه تطهیر نسبت به دیگر امامان

به اعتقاد شیعه امامیه، همه امامان در دایره اهل بیت جای می‌گیرند. برای اثبات این مطلب می‌توان به دلایل زیر استناد کرد:

۱. سنخیت روحی امامان: علامه جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

کسانی از اهل بیت شمرده می‌شوند که سنخیت روحی لازم را دارا باشند. پیامبر اکرم (ص) که مفسر و مبین رسمی وحی است، به صورت‌های گوناگون، حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را از مصادیق آیه تطهیر معرفی کرد. عمل آن حضرت نشان می‌دهد که آن بزرگواران، این سنخیت روحی را دارا بودند. سایر ائمه (علیهم السلام) نیز از این سنخیت

۱- ر. ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۷.

ص: ۱۱۲

برخوردارند. بنابراین، آنان نیز مصداق آیه تطهیر خواهند بود. بدین ترتیب، ادعای شیعه که تمام امامان (علیهم السلام) را از اهل بیت می دانند، اثبات می شود. (۱)

۲. روایات: درباره شمول آیه تطهیر نسبت به همه امامان، روایاتی وارد شده است. (۲) برای نمونه در یکی از این روایات می خوانیم که امام حسین (ع) از امام علی (ع) چنین نقل کرده است:

در خانه ام سلمه بر رسول خدا (ص) وارد شدم درحالی که آیه تطهیر بر او نازل شده بود. رسول خدا (ص) به من فرمود: «یا علی! این آیه درباره تو و دو نوه ام (حسن و حسین) و امامان از فرزندان توست». گفتم: «یا رسول الله! امامان بعد از تو چند نفرند؟» فرمود: «یا علی! تو و سپس فرزندان حسن و حسین و بعد از حسین فرزندان علی، و بعد از علی فرزندان محمد، و بعد از محمد فرزندان جعفر، و بعد از جعفر فرزندان موسی، و بعد از موسی فرزندان علی، و بعد از علی فرزندان محمد، و بعد از محمد فرزندان علی، و بعد از علی فرزندان حسن، و حجّت از فرزندان حسین. این اسامی را به همین ترتیب، نوشته شده بر ساق عرش یافتیم و از خدای سبحان درباره آنها پرسیدم. فرمود: ای محمد! اینها امامان بعد از تو اند که مطهر و معصوم اند و دشمنانشان ملعون» (۳)

عصمت امام در روایات

اشاره

افزون بر اینکه در تفسیر برخی از آیات، روایاتی وجود دارد که مصداق معصوم را اهل بیت پیامبر (ص) معرفی می کنند، همچنین

۱- همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، ص ۱۷۷. با اندکی تصرف

۲- ر. ک: تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۷۲.

۳- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۴۴.

ص: ۱۱۳

در منابع حدیثی، روایاتی از پیامبر (ص) نقل شده است که پذیرش معنای آنها بدون در نظر گرفتن پیش‌فرض‌های فرقه‌ای، عصمت آن بزرگواران را نتیجه می‌دهد. اگرچه واژه عصمت در برخی از این روایات به کار نرفته است، اما با توجه به محتوای آنها عصمت اهل بیت به اثبات می‌رسد. این روایات، روایاتی نیستند که فقط شیعه آنها را نقل کرده باشد، بلکه به طور گسترده در منابع اهل سنت نیز آمده است.

مسئله عصمت در روایات از دو جنبه مورد توجه قرار گرفته است:

۱- اشاره به عصمت اهل بیت به طور مشخص

الف) حدیث ثقلین

این حدیث به طور گسترده در منابع مختلف و معروف اهل سنت و شیعه آمده و در زمره احادیث متواتر و مورد اتفاق قرار گرفته است. این حدیث را پیامبر (ص) در موارد و مناسبت‌های گوناگون بیان فرمود. از منابع شیعی که بگذریم (۱) و فقط در منابع اهل سنت نظر کنیم، این حدیث را در صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن دارمی، مسند احمد، سنن نسایی، سنن بیهقی، مستدرک الصحیحین، کنز العمال و... می‌بینیم. (۲) بسیاری از علمای اهل سنت، حدیث ثقلین را در آثار خود آورده‌اند. (۳) شیخ سلیمان قندوزی

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۴.

۲- ر. ک: پیام قرآن، ج ۹، صص ۶۳ - ۷۱؛ المراجعات، المراجعة ۸، صص ۶۶ - ۷۵، پاورقی صفحات.

۳- ر. ک: امامت در پرتو کتاب و سنت، صص ۱۷۶ - ۱۸۳.

ص: ۱۱۴

حنفی، فصلی را درباره این حدیث می‌گشاید و آن را از منابع متعدد اهل سنت نقل می‌کند. (۱)

در صحیح مسلم که از معروف‌ترین منابع دست اول اهل سنت است، از «زید بن ارقم» (۲) روایتی در این باره نقل شده است. (۳) در مسند احمد که از ائمه چهارگانه معروف اهل سنت است، در حدیثی از زید بن ثابت می‌خوانیم که رسول خدا (ص) فرمود:

من شما را ترک می‌کنم و در میان شما دو جانشین می‌گذارم: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده میان آسمان و زمین، و اهل بیت. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند. (۴)

در این حدیث، اهل بیت پیامبر (ص) در کنار قرآن و همتای آن قرار داده شده و نجات از گمراهی و هدایت به سوی حق و حقیقت راستین، در پیروی از این دو ثقل دانسته شده است. تردیدی وجود ندارد که قرآن، کلام خداست و خداوند از هرگونه خطا و اشتباهی منزّه است و از همین روست که خداوند، تعابیری را، مانند کتاب هدایت: (نحل: ۸۹؛ بقره: ۲؛ اسراء: ۹)، نور: (نساء: ۱۷۴؛ مائده: ۱۵)، شفاء: (اسراء: ۸۲) و... برای کلام خویش بیان فرموده است. (۵)

- ۱- ر. ک: ینابیع المودّة، ص ۳۷ و پس از آن.
- ۲- از منابعی که حدیث ثقلین به روایت زید بن ارقم در آنها آمده، تا ۳۵ منبع گزارش شده است. ر. ک: امامت در پرتو کتاب و سنت، ص ۱۷۵.
- ۳- الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳؛ المنهاج فیشرح صحیح مسلم بن الحجاج، ص ۱۴۷۱.
- ۴- مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۲؛ و نیز ر. ک: ج ۳، صص ۱۴ و ۱۷؛ و ج ۴، ص ۳۶۷؛ و ج ۵، ص ۱۸۹.
- ۵- ر. ک: همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، صص ۱۹-۵۶.

ص: ۱۱۵

حال که قرآن دارای چنین ویژگی‌هایی است، پس آنچه کنار آن قرار گرفته و همتای آن معرفی شده است، باید در عناصر محوری کمال با آن اشتراک داشته و خالی از خطا و اشتباه باشد. اگر چنین نباشد، پیامبر (ص) وظیفه هدایتگری خویش را انجام نداده و به جای هدایت بشر، آنها را به انحراف کشانده است. با مراجعه به قرآن می‌بینیم که خداوند، قرآن را این گونه توصیف می‌کند:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (فصلت: ۴۲)

هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

حال که قرآن دارای چنین جایگاهی است، پس اهل بیت پیامبر (ص) نیز که در کنار قرآن و همتای آن قرار گرفته و یکی از «دو ثقل» معرفی شده‌اند، باید دارای عصمت باشند.

شهید مطهری می‌نویسد:

همین حدیث «کتاب الله و عترتی» عصمت را هم بیان می‌کند؛ زیرا پیغمبر می‌فرماید: «دین را از این دو منبع بگیرید». پس همان‌طور که قرآن، معصوم است؛ یعنی در آن خطا وجود ندارد، آن دیگری هم معصوم است. محال است که پیغمبر به این قاطعیت بگوید بعد از من دین را از فلان شخص بگیرید، ولی آن شخص، برخی از سخنانش اشتباه است. (۱)

ص: ۱۱۶

کوتاه سخن اینکه می‌توان نکات زیر را از حدیث ثقلین استفاده کرد:

یک- قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند.

دو- پیروی از هر دو واجب است.

سه- پیروی بدون قید و شرط از اهل بیت (علیهم السلام) ، معصوم بودن آنها را ثابت می‌کند.

چهار- جدا شدن از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) زمینه را برای گمراهی فراهم می‌کند.

اکنون، سخن ما با برادران اهل سنت در این است که آیا پیامبر (ص) چنین حدیثی را فرمود یا نه؟ اگر بگویند نفرمود، آن‌گاه با انبوهی از منابع مورد توجه اهل سنت چه باید کرد که این حدیث در آنها نقل شده است. اگر آن را انکار کنند، جایی برای اعتبار سایر روایاتی که در این کتاب‌ها نقل شده است، باقی نخواهد ماند و اگر نقل این حدیث را می‌پذیرند آیا فارغ از تعصبات فرقه‌ای، حدیث ثقلین معنایی جز آنچه شیعه می‌گوید، دارد؟! آیا دستور به تمسک و پیروی از اهل بیت بدون قید و شرط، دلیل عصمت آنها نیست؟

ب) حدیث سفینه

در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت (۱) با حدیث دیگری روبه‌رویم که از ناحیه پیامبر (ص) و درباره اهل بیت (علیهم السلام) صادر شده است. حاکم نیشابوری نقل می‌کند که ابوذر گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

۱- ر. ک: ینابیع الموده، صص ۲۷ و ۲۸.

ص: ۱۱۷

مَثَل اهل بیت من، مَثَل کشتی نوح است. کسی که بر این کشتی سوار شود نجات پیدا می کند و کسی که از سوار شدن در این کشتی، تخلف کند، غرق می شود. (۱)

در کتاب «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» این حدیث را از ۹۲ کتاب دیگر که تألیف ۹۲ نفر از دانشمندان معروف اهل سنت است به طور مشروح و با تمام مشخصات نقل می کند. در ملحقاتی که نویسنده «خِلاصَةُ عَبَقَاتِ الْأَنْوَارِ» ذکر کرده است، این حدیث را از هشت نفر از صحابه و هشت نفر از تابعان، سه نفر از علمای قرن دوم، هشت نفر از علمای قرن سوم، چهارده نفر از علمای قرن چهارم و به همین ترتیب قرن به قرن تا قرن معاصر پیش رفته و همه را با نام و نشان برشمرده است. (۲)

در این حدیث، پیامبر (ص) اهل بیت خویش را به کشتی نوح تشبیه کرده است و رستگاری ابدی را در گرو پیروی از آنان می داند. همان گونه که کشتی نوح در آن طوفان سهمگین، تنها وسیله نجات برای کسانی شد که دستور نوح را اجابت کردند و بر آن سوار شدند، همین طور در طوفان‌هایی که پس از پیامبر (ص) اتفاق خواهد افتاد، کسانی که از اهل بیت پیامبر (ص) اطاعت کنند و اصول و فروع دین را از آنها بگیرند، نجات می یابند و از عذاب الهی در امان خواهند ماند.

اکنون این پرسش مطرح است که چرا پیامبر (ص) اطاعت بدون قید و شرط از اهل بیت را مایه نجات، و تخلف از آنها را مایه غرق (هلاکت) معرفی کرده است؟

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲- پیام قرآن، ج ۹، ص ۸۲.

ص: ۱۱۸

از آنجا که طبق آیه سوم سوره نجم، پیامبر (ص) از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و باطل در افکار و رفتار او راه ندارد، معقول‌ترین و مقبول‌ترین پاسخ این است که اهل بیت آن حضرت بالاترین درجه تقوا را نسبت به انحرافات علمی و عملی دارند و همچنین صلاحیت و شایستگی آن را دارند که منبعی برای هدایت امت به سوی مسیر نجات باشند و این چیزی جز عصمت نیست.

ج) حدیث نجوم

حدیث دیگری که در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت درباره اهل بیت (علیهم السلام) از پیامبر (ص) صادر شده است، حدیثی است که از آن به «حدیث نجوم» یاد می‌شود. این حدیث را جمع زیادی از صحابه آن حضرت نقل کرده‌اند و با اندکی اختلاف در الفاظ، در کتاب‌ها ثبت شده است. (۱)

«حاکم نیشابوری» با صحیح دانستن این حدیث، از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود:

ستارگان برای اهل زمین مایه امنیت از غرق شدن‌اند [در دریا] و اهل بیت مایه امنیت امتم از افتادن در اختلاف‌اند. پس هنگامی که قبیله ای از عرب با آنها مخالفت کند، در حزب شیطان وارد می‌شوند. (۲)

در این حدیث، پیامبر (ص) اهل بیت خویش را به ستارگان تشبیه کرده است. چنان‌که می‌دانیم در زمان‌های گذشته، ستارگان در نشان دادن راه

۱- ر. ک: احقاق الحق، ج ۹، صص ۲۹۴ - ۲۹۶؛ پیام قرآن، ج ۹، صص ۸۷ - ۸۹.

۲- مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۵.

ص: ۱۱۹

سهم بسزایی برای مسافران خشکی و دریا داشتند تا جایی که خداوند در قرآن می فرماید:

(وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ) (انعام: ۹۷)

او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید تا در تاریکی‌های صحرا و دریا به وسیله آنها راه یابید.

با کنار هم قرار دادن حدیث نجوم و این آیه شریفه، بهتر می توان مقصود پیامبر (ص) را فهمید. آن حضرت با این تشبیه می خواهد بفهماند همان‌طور که ستارگان آسمان برای یافتن مسیرهای زمینی قرار داده شده‌اند، اهل بیت (علیهم السلام) نیز در تاریکی‌ها و گمراهی‌ها، وسیله‌ای برای هدایت و نجات اند.

پرسش این است که اگر اهل بیت (علیهم السلام) دارای کج رفتاری و کج اندیشی بودند، آیا می توانستند مایه هدایت و نجات و امنیت باشند و این ویژگی به‌طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی، آن هم از سوی آخرین فرستاده خداوند حکیم برای آنها بیان شود؟! آیا این بیان پیامبر (ص) نشانگر عصمت آنها نیست؟!

د) ابن عباس می گوید از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود (علیهم السلام) «من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین (علیهم السلام)، پاک و معصومیم»^(۱)

شیخ سلیمان قندوزی حنفی این حدیث را در کتاب خویش نقل کرده است.^(۲)

ه) روایتی را «محمد بن علی تمیمی» از علی بن موسی الرضا (ع) و آن حضرت از پدران خویش و آنها از حضرت علی (ع) و ایشان از پیامبر (ص) نقل می کند. در این روایت، پیامبر (ص) پس از بیان عظمت

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱.

۲- ینابیع الموده، ص ۵۰۴؛ و نیز ر. ک: فرائد السمطين، ج ۲، ص ۹۹.

ص: ۱۲۰

دوستی حضرت علی (ع) و امامان از نسل او، دلیل این دوستی را چنین ابراز می فرماید: «آنها (علی و امامان از نسل او) برگزیدگان خدا و برجستگانی‌اند که از هر گناه و خطایی معصوم و پاک‌اند»^(۱).

۲. اشاره به لزوم عصمت امام به طور کلی

علاوه بر اینکه از روایات پیش گفته می‌توان عصمت اهل بیت (علیهم السلام) را استفاده کرد همچنین روایاتی در اختیار است که به ویژگی عصمت به طور کلی اشاره نموده و آن را به عنوان یکی از خصوصیات پیامبران و جانشینان آنها معرفی می‌کند.

الف) امام صادق (ع) فرمود: «پیامبران و جانشینان آنان گناهای ندارند؛ زیرا معصوم و پاک‌اند»^(۲).

ب) سلیم بن قیس می‌گوید از امیر مؤمنان (ع) شنیدم که می‌فرمود:

اطاعت، فقط برای خدا و رسولش و اولوا الأمر است. به این دلیل به اطاعت اولوا الأمر دستور داده شده است که آنها معصوم و پاک‌اند و به معصیت فرمان نمی‌دهند.^(۳)

ج) امام رضا (ع) در ضمن یک حدیث طولانی، درباره امام و جایگاه او فرمود:

وقتی خدا کسی را برای اداره امور بندگانش برگزید، سینه‌اش را برای آن مقام توسعه می‌دهد. قلبش را منبع حکمت قرار می‌دهد. علوم خودش را پیوسته به وی الهام می‌کند. بعد از آن از جواب هیچ مشکلی در نمی‌ماند و در پیدا کردن راه حق سرگردان نمی‌شود. پس او از گناه معصوم است.

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۳.

۲- همان، ص ۱۹۹.

۳- همان، ص ۲۰۰.

ص: ۱۲۱

همیشه مؤید و موفق و در راه راست است. از خطا و لغزش مصونیت دارد. خدا او را به این مقام اختصاص داده است تا بر بندگانش حجت و بر خلقش شاهد باشد. این فضیلتی است از جانب خدا که به هر کس خواهد عطا می کند. خدا دارای فضل بزرگی است. (۱)

(د) امام سجاد (ع) فرمود:

امام از ما، باید معصوم باشد و عصمت صفتی نیست که در ظاهر خلقت پدیدار شود تا شناخته گردد. به همین علت، نمی توان آن را تشخیص داد مگر اینکه به آن تصریح شود. . . . (۲)

(ه) از سلمان فارسی نقل شده است که گفت:

. . . رسول اکرم (ص) دست بر کتف حسین نهاد و فرمود: او امام، پسر امام و نه نفر از صلب او، امامان و نیکوکاران و امینان و معصومان اند. (۳)

(و) از زید بن ثابت روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود: «. . . از صلب حسین، امامانی بیرون می آیند که نیکوکاران، امینان، معصومان و برپاکننده عدل اند. . . .» (۴)

(ز) از عمران بن حصین نقل شده است که گفت از رسول اکرم (ص) شنیدم که به علی می فرمود:

تو وارث علم من و امام و جانشین پس از منی. بعد از من چیزی را که مردم نمی دانند به آنها می آموزی. و تو پدر دو دخترزاده من و همسر دختر منی. و امامان معصوم از ذریه شمایند. . . . (۵)

۱- بررسی مسائل کلی امامت، ص ۲۲۱ به نقل از الکافی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴.

۳- همان، ج ۳۶، ص ۳۰۴؛ کفایه الأثر، صص ۴۵ و ۱۹۴.

۴- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۹؛ کفایه الأثر، ص ۹۹.

۵- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۳۰؛ کفایه الأثر، ص ۱۳۲.

ص: ۱۲۳

بخش سوم: نسبت مفهوم عصمت با برخی مفاهیم دیگر

اشاره

فصل اول: عصمت و اختیار

مسئله عصمت و اختیار یکی از مسائلی است که همواره در بحث عصمت مورد توجه قرار گرفته است و اندیشه را به خود مشغول می‌سازد. گاهی در یک نگاه سطحی گمان می‌شود که عصمت، اراده و اختیار را از انسان معصوم می‌گیرد و به انجام دادن امور پسندیده مجبور می‌کند. در چنین نگاهی، عصمت انسان‌های معصوم به خود آنها مربوط نمی‌شود و در واقع، به خداوند استناد دارد. از این رو، برخی معتقد شده اند میان عصمت و اختیار نمی‌توان جمع کرد.

اینکه قرار گرفتن در چنین عقیده ای و جبری پنداشتن عصمت به چه دلیل است، به بحثی مستقل نیاز دارد، اما به طور خلاصه می‌توان «بشر بودن انسان‌های معصوم» را از یک سو و «برخورداری از قوای فطری و غریزی شهوت و غضب» را از سوی دیگر، از عوامل چنین اندیشه ای دانست. (۱)

۱- درباره منشأ جبری دانستن عصمت و پیامدهای جبری انگاشتن آن، ر. ک: پژوهشی در عصمت معصومان، صص ۴۳ - ۵۳؛ امامت در بینش اسلامی، ص ۲۱۷.

ص: ۱۲۶

جبری بودن عصمت به این معناست که امکان ارتکاب گناه برای شخص معصوم فراهم نیست. فراهم نبودن این امکان به دو صورت تصوّر می‌شود:

۱. نیرویی که انسان را به ارتکاب گناه وادار می‌کند از معصوم گرفته شده است (فقدان مقتضی).
۲. همانند همه انسان‌ها، ابزار ارتکاب گناه را در اختیار دارد ولی نیرویی خارجی از او محافظت می‌کند و مانع می‌شود (وجود مانع).

دست کم به دو دلیل، فهم جبری گرایانه از مسئله عصمت، کاملاً نادرست است:

الف) تردیدی وجود ندارد که عصمت برای کسی که به آن متصف شده کمال، فضیلت و نشانگر جایگاه رفیع معنوی اوست. در متون دینی، از کسانی که به چنین درجه‌ای رسیده‌اند، تکریم و تجلیل شده است، در حالی که تکریم و تجلیل از کسی که ابزار گناه را در اختیار ندارد یا در اختیار دارد، اما از روی اجبار و بدون انتخاب و اختیار، فضیلت و کمالی را کسب کرده است، معنا ندارد و بهتر است بگوییم فضیلت و کمالی برای او شمرده نمی‌شود.

پیش از این گفتیم که واژه عصمت در معنای اصطلاحی خود در قرآن به کار نرفته است. اما واژگانی همچون «مخلص» همین معنا را افاده می‌کنند و ویژگی‌هایی که خداوند برای انسان‌های مخلص بیان فرموده است، عصمت آنها را اثبات می‌کند. یکی از این ویژگی‌ها آن است که همه انسان‌ها برای حسابرسی در پیشگاه خداوند حاضر می‌شوند، به

ص: ۱۲۷

استثنای «مخلصین». این حالت بر مقام والای آنها دلالت دارد. درحالی که اگر اراده و اختیاری برای کسب این مقام والا نداشتند، آیا تکریم و تجلیل آنها در این حد معنا داشت؟!

ب) خداوند، تقواییبشگی را از همه مؤمنان خواسته است. از طرفی، بالاترین درجه تقوا، عصمت است. حال اگر قرار گرفتن در این درجه، از روی اراده و اختیار نیست پس چرا به قرار گرفتن در تقوا، به ویژه در بالاترین درجه آن دستور داده شده است. مهم‌تر اینکه آیا پیامد چنین تفکری درباره عصمت، سستی افراد جامعه نیست؟!

به نظر می‌رسد انحرافی که در این باره شکل گرفته، معلول روشن نبودن ریشه و منشأ عصمت است. در مباحث پیشین درباره منشأ عصمت سخن گفتیم و بیان کردیم که عصمت در آگاهی و شناخت انسان ریشه دارد و رسیدن به این درجه، معلول نوعی علم و آگاهی است. از همین رو، اندیشمندان شیعی (۱) بر اختیار و قدرت انسان معصوم تأکید داشته و آن را در بحث عصمت مد نظر قرار داده‌اند.

شهید مطهری می‌نویسد:

عصمت از گناه، ناشی از کمال ایمان و شدت تقواست. ضرورتی ندارد برای اینکه انسان به حد «مصونیت» و «معصومیت» از گناه برسد، یک نیروی خارجی جبراً او را از گناه باز دارد یا شخص معصوم به حسب سرشت و ساختمان، ناتوان باشد. اگر انسان، قدرت بر گناه نداشته باشد یا قوه ای

۱- برای نمونه ر. ک: النکت الاعتقادیه، ص ۳۷؛ تلخیص المحصل، ص ۵۲۵؛ انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۹۵؛ الباب الحادی عشر مع شرحیه، ص ۳۷.

ص: ۱۲۸

جبری همواره جلوگیر او از گناه باشد، گناه نکردن او برایش کمالی شمرده نمی‌شود؛ زیرا او مانند انسانی است که در یک زندان حبس شده است و قادر به خلافتکاری نیست. نمی‌توان خلاف نکردن چنین انسانی را به حساب درستی و امانت او گذاشت. (۱)

افزون بر این، اگر عصمت امری جبری باشد، معقول نیست که خداوند حکیم، انسان معصوم را مخاطب قرار دهد و او را از برخی امور نهی کند؛ زیرا از یک سو، همه انسان‌ها مخاطب خداوند بوده و مکلف شده‌اند و از سوی دیگر، فرض بر این است که انسان معصوم به صورت جبری، گناه نمی‌کند. در چنین حالتی، نهی کردن او چه معنایی دارد؟! قرآن کریم، منحرف نشدن پیامبران را، امری اختیاری می‌داند. برای نمونه به دو آیه زیر توجه کنیم:

خداوند می‌فرماید:

(وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذَلِكُمْ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)
(انعام: ۸۷ و ۸۸)

و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم این هدایت خداست که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند و اگر مشرک شوند، آنچه از اعمال نیک انجام داده‌اند نابود می‌گردد [و نتیجه‌ای از آن نمی‌گیرند].

با توجه به این آیه، اگر امکان شرک و خروج از توحید برای آنها امکان نداشت، بیان کردن آن از سوی خداوند حکیم کاملاً بی‌معنا بود.

۱- ر. ک: وحی و نبوت، ص ۱۳. با اندکی تصرف

ص: ۱۲۹

این گونه سخن گفتن دلالت بر این دارد که آنها از روی اختیار، در راه شرک قدم ننهادند.

همچنین خداوند می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (مائده: ۶۷)

ای پیامبر! آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است به‌طور کامل [به مردم] ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از [خطرات احتمالی] مردم حفظ می‌کند.

به استناد روایات نقل شده از سوی شیعه و اهل سنت، این آیه در روز غدیر خم نازل شد. مسئله‌ای که پیامبر (ص) به ابلاغ آن مأمور شده بود به اندازه‌ای مهم بود که اولاً ابلاغ نکردن آن با انجام ندادن رسالت مساوی می‌شد: (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) و ثانیاً می‌توانست جان آن حضرت را به خطر بیندازد که خداوند متعال با جمله (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) ، حمایت خویش را از پیامبر (ص) بیان فرمود.

از این آیه به خوبی برمی‌آید که امکان تخلف از دستور خداوند برای پیامبر (ص) وجود داشت که خداوند از یک سو، پیامد انجام ندادن دستور الهی را به آن حضرت گوشزد می‌کند و از سوی دیگر، محافظت خویش را در قبال نیرنگ مخالفان ابراز می‌دارد. (۱)

۱- درباره اختیاری بودن عصمت ر. ک: ترجمه المیزان، ج ۱۱، ص ۲۲۲؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۱۰۵.

فصل دوم: عصمت و عدالت**اشاره**

در یک نگاه سطحی، گاهی گفته می‌شود که عصمت در امام شرط نیست. نهایت چیزی را که باید در زمره شرایط امام قرار داد، عدالت است. حتی دیده می‌شود که مفهوم عصمت را با مفهوم عدالت یکسان می‌دانند و تمایزی برای آن قائل نمی‌شوند درحالی‌که چنین نیست.

پیش از این، درباره عصمت و حقیقت آن سخن گفتیم. در جای خود توضیح داده شد که عصمت، حالتی است که انسان را از ارتکاب گناه باز می‌دارد به طوری که احتمال ارتکاب گناه برای شخص معصوم به صفر می‌رسد و از روی اراده و اختیار خویش، گناه نمی‌کند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که بین عصمت و عدالت چه نسبتی برقرار است؟ آیا دارای یک معنا و مفهوم‌اند یا از دو مقوله جداگانه‌اند؟

پیش از بررسی مفهوم عصمت و مفهوم عدالت، لازم است مقداری درباره معنای عدالت گفت‌وگو کنیم.

ص: ۱۳۲

چیستی عدالت

عدالت در لغت به معنای قرار دادن هر چیزی در جایگاه آن است. درباره تعریف عدالت و بیان معنای اصطلاحی آن، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است که در اینجا فقط به مشهورترین آنها اشاره می‌کنیم. در این نگاه، عدالت عبارت است از «ملکه یا هیئت پایدار یا حالت یا کیفیتی درونی که انسان را به سوی اطاعت خداوند متعال با انجام دادن واجبات و ترک محرمات برمی‌انگیزاند». درباره این تعریف به چند نکته باید توجه داشت:

- انسان عادل، انسانی است که اعمال او در مسیر شرع و همراه با استقامت است و مرتکب ظلم نمی‌شود.
- استقامت عادل، لزوماً استقامت همیشگی نیست؛ زیرا آنچه عدالت شخص را بر هم می‌زند، انجام دادن گناه کبیره و اصرار بر گناه صغیره است.
- صادر نشدن گناه از عادل لزوماً به این معنا نیست که هیچ انگیزه‌ای برای ارتکاب گناه ندارد؛ زیرا ممکن است انگیزه گناه را داشته باشد، اما عوامل مختلفی، مانع صدور گناه شود. بنابراین، وجود ملکه عدالت، مانع ارتکاب گناه است، نه مانع انگیزه گناه. به تعبیر دیگر، صدور گناه از انسان عادل ممتنع نیست.

تفاوت‌های عصمت و عدالت

اشاره

عصمت و عدالت دو مفهوم کاملاً مستقل و متمایز از هم اند و این گونه نیست که از نظر معنایی همانند باشند. با اینکه هم عصمت و هم

ص: ۱۳۳

عدالت، از ملکات نفسانی‌اند و بیانگر کمال صاحب خودند، اما بین آنها تفاوت‌هایی وجود دارد که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱- از نظر رتبه و درجه

بر اساس این تفاوت، رتبه و درجه عصمت برتر و بالاتر از عدالت است؛ زیرا برخورداری از ملکه عصمت موجب می‌شود که انسان هیچ‌گاه مرتکب گناه نشود و از فرمان خداوند سرپیچی نکند و در دام وسوسه‌های شیطان قرار نگیرد. اما عادل ممکن است گاهی مرتکب گناه شود و در دام شیطان قرار گیرد. اگرچه ممکن است این حالت، به سختی و به ندرت انجام پذیرد.

۲- از نظر بُعد معرفتی و شناختی

چنان‌که در بحث مراتب عصمت گفته شد یکی از مراتب عصمت، عصمت عملی است به این معنا که شخص معصوم، دچار خطا و فراموشی نمی‌شود اما این حالت درباره عادل وجود ندارد؛ زیرا گاهی اتفاق می‌افتد که انسان عادل، اشتباه می‌کند یا دچار فراموشی و غفلت می‌شود.

۳- گستردگی متعلق

عصمت هم در بُعد عملی جریان دارد و هم در بُعد علمی، اما عدالت به بُعد عملی انسان مربوط می‌شود. (۱)

۱- ر. ک: تفسیر موضوعی قرآن کریم وحی و نبوت در قرآن، ج ۳، ص ۱۹۸.

ص: ۱۳۴

محقق لاهیجی درباره تفاوت عصمت و عدالت می نویسد:

فرق میان عصمت و عدالت آن است که عدالت ملکه‌ای اکتسابی است که مانع از صدور گناه می‌شود، نه مانع از انگیزه گناه. البته منع از گناه نیز به صورت غالب است، نه کلّ. پس با وجود عدالت، صدور گناه ممتنع نیست، ولی با وجود عصمت، صدور گناه ممتنع است، اگر چه قدرت بر گناه وجود دارد؛ زیرا امتناع به سبب انگیزه نداشتن منافی قدرت نیست؛ چنان که وجوب به سبب انگیزه، منافی قدرت نیست. (۱)

علامه طباطبایی می نویسد:

با اینکه هر دو آنها از صدور و ارتکاب گناه مانع می‌شوند، ولی از این جهت با هم فرق دارند که با ملکه عصمت، صدور معصیت ممتنع می‌شود، اما با ملکه عدالت ممتنع نمی‌شود. (۲)

۱- سرمایه ایمان، ص ۹۰. با اندکی تصرف

۲- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۲۰.

فصل سوم: عصمت و استغفار

اشاره

طبق دیدگاه شیعه، هم پیامبران و هم امامان از ویژگی عصمت برخوردارند. مسئله عصمت و استغفار و ناسازگاری میان این دو درباره پیامبران و امامان درخور طرح است.

۱- استغفار پیامبران

در برخی آیات قرآن، از طلب آمرزش پیامبران سخن گفته شده است. (۱) برای نمونه:

حضرت نوح (ع) خطاب به خداوند عرض می کند:

(رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ) (نوح: ۲۸)

پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و همه کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان با ایمان را ببامرز.

۱- ر. ک: اعراف: ۲۳؛ قصص: ۱۶؛ ص: ۲۴ و ۳۵. پیامبر اکرم ص فرمود: «به راستی که من در هر روز هفتاد مرتبه از خداوند طلب

استغفار می کنم»؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۱۰.

ص: ۱۳۶

همچنین حضرت ابراهیم (ع) می گوید:

(رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ) (ابراهیم: ۴۱)

پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را، در آن روزی که حساب برپا می شود بیامرزد.

و حضرت موسی (ع) بیان می دارد: (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَإِخْوِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ) ؛ «پروردگارا! من و برادرم را بیامرزد و ما را در

رحمت خود واردکن». (اعراف: ۱۵۱)

۲- استغفار امامان

در میان روایات و ادعیه با جملاتی از امامان مواجه می شویم که گویای توبه و استغفار آن بزرگواران است. برای نمونه، امام علی

(ع) در دعای معروف «کمیل» خطاب به خداوند متعال چنین می فرماید:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحِسُّ الدُّعَاءَ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلَّ خَطِيئَةٍ أَخْطَأْتُهَا.

پروردگارا! بیامرزد آن گناहانی را که پرده عصمت می درد... پروردگارا! بیامرزد آن گناهانی را که از اجابت دعا جلوگیری می کند.

.. پروردگارا! بیامرزد هر گناهی که کردم و هر خطایی که انجام دادم.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود آن است که اگر اینان معصوم اند پس توبه و استغفار چه مفهومی دارد؟! به عبارت دیگر، در

مسئله عصمت و استغفار با دو گزاره مواجه ایم:

ص: ۱۳۷

الف) امام، معصوم است؛

ب) در برخی از دعاهایی که در اختیار داریم، ائمه (علیهم السلام) به گناه اعتراف نموده و طلب آمرزش و استغفار کرده اند. چنین به نظر می‌رسد که این دو گزاره، در تناقض اند؛ زیرا طبق آنچه بیان شد معنای گزاره اول این است که جایگاه امامت جایگاهی است که هیچ‌گونه گناه و اشتباهی از صاحب آن سر نمی‌زند و مفهوم گزاره دوم آن است که امام از خداوند طلب آمرزش می‌کند و استغفار و آمرزش طلبیدن از خداوند متعال وقتی معنا دارد که انسان مرتکب گناه شده باشد. با این توصیف، چگونه می‌توان میان مقام عصمت اهل بیت (علیهم السلام) و استغفار آنان جمع کرد؟ در پاسخ به این پرسش یا باید از عصمت امام دست برداریم یا معنایی برای استغفار ارائه کنیم که با عصمت منافات نداشته باشد.

از آنجا که ادله عقلی و نقلی بر عصمت پیامبر (ص) و امامان (علیهم السلام) دلالت دارند، نمی‌توان معصوم نبودن آن بزرگواران را پذیرفت. پس باید درباره معنای واژگان «گناه» و «استغفار» مقداری دقت کرد.

دقت نظر در معنا و انواع گناه

اشاره

فهم متعارف از واژه «گناه» این است که انسان، خواسته واجب خداوند را ترک کند یا چیزی را انجام دهد که خداوند از آن نهی کرده است. در هر دو صورت، چنین شخصی مرتکب گناه شده و مستحق عذاب است. در فرهنگ قرآنی، گناه عبارت است از: «تجاوز از حدود الهی». اگر کسی از حد و مرزی که خداوند برای او قرار داده

ص: ۱۳۸

است، پا را فراتر بنهد، عصیان کرده است و گرفتار عذاب الهی خواهد شد. اما دقت در کاربردهای واژه گناه نشان می‌دهد که گناه دارای مراتب مختلفی است و این گونه نیست که همواره ملازم با تجاوز از حدود الهی و قرار گرفتن در عذاب باشد. به نظر می‌رسد می‌توان به واژه گناه دو نگاه داشت:

۱-نگاهی متعارف و عام

در این نگاه، در صورتی که رفتارها و عملکردهای انسان مخالف اوامر و نواهی خداوند باشد، گناه تحقق یافته است. چنین گناهی به توبه و استغفار نیاز دارد.

۲-نگاهی خاص

وقتی انسان به جایگاه رفیع خداوند متعال و عظمت مطلق او نظر می‌کند و اعمال و رفتار خویش را با آن جایگاه عظیم می‌سنجد، خود را گناهکار می‌بیند. اما گناهکار بودن انسان در این نگاه، به معنای ترک خواسته‌های خداوند و التزام نداشتن به آنها نیست تا با مقام عصمت در تعارض باشد، بلکه عظمت مقام پروردگار به اندازه‌ای است که اگر انسان تمام وقت خود را عبادت و بندگی کند باز هم نمی‌تواند به نهایت آن عظمت دست یابد؛ زیرا کسی که در دنیای مادی زندگی می‌کند برای استمرار حیات خود باید به برخی امور که اسباب و علل بقای حیات دنیوی‌اند، توجه داشته باشد. پیامبر و امام نیز از این مسئله مستثنا نیستند و همچون سایر انسان‌ها باید به برخی امور دنیوی مشغول شوند. اما از

ص: ۱۳۹

آنجا که این امور، مربوط به عالم دنیایند و مقصود نهایی نیستند، نمی‌توانند مطلوب اصلی خلقت باشند و خواسته حضرت حق را تأمین کنند. اینجاست که اشتغال به امور لازم برای حیات دنیوی، انسان را از پرداختن به عبادت به معنای خاص آن باز می‌دارد و در چنین حالتی، انسان، خود را گناهکار می‌بیند و استغفار می‌کند. این استغفار، نتیجه رفتاری نیست که از سوء اختیار انسان ناشی شده باشد و نشانه معصوم نبودن انسان نیست. بنابراین، هر توبه و استغفاری، توبه و استغفار از گناه به معنای متعارف آن نیست، بلکه توبه و استغفار دارای مراتب و درجاتی است به طوری که با رشد معنوی انسان و تقرب به پروردگار، به ترک آنچه سزاوارتر بوده است، شایسته توبه و استغفار است.

می‌توان حقیقت استغفار انسان معصوم را از کلام امام سجاد (ع) دریافت کرد. آن حضرت در «مناجات الذاکرین» خطاب به خداوند متعال چنین می‌فرماید:

أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَمِنْ كُلِّ سُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ.

از هر لذتی به غیر از یاد تو، و از هر آسایشی به غیر از انس با تو، و از هر شادمانی به غیر از قرب تو، و از هر کاری به غیر از طاعت تو آموزش می‌طلبم. (۱)

بنابراین، توبه و استغفاری را که انسان معصوم خواهان آن است با استغفار انسان گناهکار تفاوت بنیادین دارد؛ (۲) زیرا انسان گناهکار، استغفار

۱- مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشره، مناجات الذاکرین.

۲- به نظر امام خمینی رحمه الله، استغفار، به گناه منافی با عصمت اختصاص ندارد و مغفرت و گناه وقتی از انسان معصوم سرزند به اصطلاح عرف عام نیست. ر. ک: شرح چهل حدیث، ص ۳۴۳.

ص: ۱۴۰

می‌کند تا از عذابی که به دنبال انجام دادن گناه برای او ثبت شده است، رهایی یابد و آمرزیده شود، اما انسان معصوم استغفار می‌کند؛ چون وجود تکوینی او به گونه‌ای است که نمی‌تواند دست کم در برخی از حالات، در حال عبادت باشد. پس، گناه به معنای عام از معصوم صادر نمی‌شود و استغفار از آن نیز بی‌معناست. اما معنای اخیری که برای گناه بیان شد با مقام عصمت سازگار است و نشان دهنده نهایت بندگی و اطاعت از حضرت حق است.

پاسخ برخی از اندیشمندان شیعه

علامه مجلسی

این محدث بزرگ شیعه، در این باره پنج مطلب را بیان کرده است:

۱. گاهی ترک مستحب و انجام دادن مکروه، گناه و عصیان نامیده می‌شود. البته چه بسا ارتکاب برخی امور مباح نیز با توجه به عظمت شأن امامان (علیهم السلام) به گناه تعبیر شده است.
۲. آن بزرگواران بعد از انجام دادن طاعاتی که به آن امر شده‌اند، مانند معاشرت با مردم و هدایت و راهنمایی آنها، وقتی به مقام قرب و وصال و مناجات پروردگار نایل می‌شوند چه بسا به واسطه پست بودن این کارها نسبت به مقام عالی و منزلت عظیمی که دارند، خود را مقصر می‌بینند و به همین علت به تضرع و زاری مشغول می‌شوند با اینکه آن کارها به امر خدا بوده است. همان گونه که اگر پادشاهی یکی از مقربان خود را مأموریتی دهد که از مجلس سلطان و فیض حضور محروم شود، چنین شخصی بعد

ص: ۱۴۱

از بازگشت، گریه و زاری دارد و خویش را به واسطه محروم شدن از این مقام عالی، مجرم و مقصر می‌داند.

۳. با توجه به اینکه کمالات، علوم و فضایل آنها از فضل خداست، وقتی از یک سو به نفس خویش می‌نگرند و از سوی دیگر به این مقام و حالت توجه می‌یابند، فضل پروردگار و ناتوانی خود را می‌بینند و آن‌گاه با عباراتی اقرار می‌کنند که اشاره به صدور معصیت و گناه دارد. مضمون اقرار آنها این است که می‌گویند: «خدایا! اگر توفیق تو نبود گناه می‌کردم و اگر هدایت نبود به خطا مبتلا می‌شدم».

۴. از آنجا که امامان پیوسته در مقام رشد کمالات و صعود به درجات والای معرفت به خدا و سایر امور سعادت‌بخش‌اند، وقتی به معرفت پیشین خود و عملی که بر اساس آن انجام داده‌اند، توجه می‌کنند به تقصیر خود اعتراف می‌نمایند و توبه می‌کنند و ممکن است بتوان این فرمایش پیامبر اکرم (ص) را که فرمود: «من در هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم»، بر همین معنا حمل کرد.

۵. از آنجا که امامان در عالی‌ترین درجه معرفت پروردگارند، هر عملی را که حتی با تمام کوشش خود انجام داده‌اند، لایق پروردگار خویش نمی‌بینند و طاعات خود را معصیت می‌انگارند و از آنها استغفار می‌کنند، همان‌گونه که گناهکار استغفار می‌کند.

مرحوم مجلسی در ادامه می‌نویسد:

هر کس که از جام محبت، جرعه‌ای نوشیده باشد، از پذیرفتن مطلبی که ذکر شد، ترس ندارد. عارف محب و کامل وقتی به غیر محبوب خود بنگرد یا به

ص: ۱۴۲

چیزی که مطلوب او نیست توجه کند، خود را از بزرگ‌ترین خطاکاران می‌داند. خداوند توفیق رسیدن به درجات محبان را روزی ما سازد. (۱)

علامه طباطبایی

ایشان در این باره می‌گویند:

چشم دشمن، به‌ویژه اگر در حال غضب باشد، همه اعمال نیک را هم بد و ناپسند می‌بیند و بر عکس، چشم دوست، به‌ویژه وقتی که در دوستی به حد شیفتگی رسیده باشد، جز حُسن و کمال نمی‌بیند، تا آنجا که تمامی اراده خود را صرف در خدمت به دوست می‌کند. بلکه کارش به جایی می‌رسد که کوچک‌ترین غفلت از محبوب را گناه می‌شمارد؛ چون به نظر او ارزش خدماتش به دوست به مقدار توجه و مجذوبیتی است که نسبت به او دارد و چنین معتقد است که یک لحظه غفلت از دوست و قطع توجه به او، مساوی است با ابطال طهارت قلب. حتی چنین کسی اشتغال به ضروریات زندگی، از قبیل خوردن و آشامیدن و امثال آن را گناه می‌داند؛ زیرا فکر می‌کند گرچه این کارها ضروری است و آدمی ناگزیر از اشتغال به آن است، لیکن هریک از آنها بدان علت که کاری اختیاری است و اشتغال به آن، اشتغال اختیاری به غیر محبوب و دوری اختیاری از اوست، گناه و مایه انفعال و شرمندگی است. بنابراین می‌بینیم کسانی را که از شدت عشق یا از بزرگی مصیبتی که به آنها روی می‌آورد، چنان از خود بی‌خبر می‌شوند که از اشتغال به خوردن و نوشیدن و امثال آن خودداری می‌کنند. (۲)

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۲- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۵۲۵. با اندکی تصرف

علی بن عیسیٰ اربلی

وی می نویسد:

پیامبران و امامان (علیهم السلام) همواره مشغول به [ذکر] خدایند و قلب‌هایشان آکنده از [یاد] او و اندیشه‌هایشان به جهان بالا وابسته است. آنها همواره در مراقبت اند، همچنان که امام (ع) فرموده است: «خدا را آن‌چنان عبادت کن مثل اینکه تو او را می بینی که اگر تو او را نبینی، او تو را می بیند». آنها همیشه متوجه او و به تمام معنا، رو به سوی او دارند تا آنجا که هرگاه لحظه‌ای از این رتبه عالی و شأن والا پایین آیند و به امور مباحی، از قبیل خوردن و آشامیدن مشغول شوند، آن را برای خود گناه و خطا می‌دانند و از خدا طلب آمرزش می‌کنند. . . و اینکه پیامبر (ص) می‌فرماید: «به درستی که بر دل من آثاری از کدورت ظاهر می‌شود و من روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم» و اینکه فرمود: «کارهای نیکوی ابرار، همچون گناهایی در نزد مقربان است» و فرموده‌هایی از این قبیل، به همین مطلب اشاره دارد. (۱)

خواجه نصیر الدین طوسی

وی می گوید:

هرگاه کسی مرتکب کار حرامی شود یا امر واجبی را ترک کند، معصیت کار است و باید توبه کند. این نوع گناه و توبه مربوط به افراد عادی و معمولی است. ولی هرگاه امور مستحب را ترک کند و کارهای مکروه را به‌جا آورد، این نیز نوعی گناه شمرده می‌شود و باید از آن توبه کند. البته این نوع گناه و توبه مربوط به افرادی است که از گناه قسم اول معصوم‌اند. گناهایی که در قرآن و روایات به برخی از انبیای گذشته، مانند

۱- کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، ج ۲، صص ۲۵۳ و ۲۵۴. با اندکی تصرف

ص: ۱۴۴

آدم، موسی، یونس و... نسبت داده شده از این نوع گناهان است، نه از نوع اول. و هرگاه کسی به غیر خدا توجه کند و با اشتغال به امور دنیا، لحظه‌ای از خدا غافل شود، این نیز برای اهل حقیقت، نوعی گناه به شمار می‌آید و باید از آن توبه کند. پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان دین ما که در دعاها به گناهان خود اقرار کرده و از خدا آمرزش و بخشش خواسته‌اند، گناهان آنان از این نوع گناهان است، نه از نوع اول و دوم» (۱)

افزون بر آنچه گفته شد امور زیر نیز می‌تواند برای رفع ناسازگاری ظاهری میان عصمت و استغفار راهگشا باشد:

۱. انسان معصوم وقتی به عظمت مطلق خداوند نظر می‌کند و فقر ذاتی و نقصان وجودی خود را می‌بیند، رفتارها و عبادات خویش را در مقایسه با حضرت حق، ناچیز و ناقص می‌یابد و نتیجه این سنجش آن است که خود را گناهکار می‌داند و از چنین اعمالی استغفار می‌کند.

۲. شاید بتوان گفت که در برخی موارد، طلب آمرزش و استغفار آن بزرگواران جنبه تعلیمی داشته است که می‌خواستند در ضمن

دعا، مناجات و استغفار، مضامین و معارف دینی را آموزش دهند. (۲)

کوتاه سخن اینکه استغفار، هیچ ملازمتی با انجام دادن گناه ندارد که بگوییم هر کسی استغفار می‌کند لزوماً مرتکب گناه شده است.

استغفار، نوعی عبادت است و عبادت موجب بالا رفتن درجات معنوی انسان است.

استغفار، نشانگر خضوع و خشوع انسان در برابر عظمت پروردگار است.

۱- ر. ک: أوصاف الأشراف، ص ۲۶. با اندکی تصرف

۲- ر. ک: بررسی مسائل کلی امامت، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.

ص: ۱۴۵

استغفار، نشانگر آن است که انسان هر قدر هم که عبادت کند، باز در برابر عظمت خداوند چیزی انجام نداده است.

استغفار، مانعی برای نزول عذاب است. خداوند در این باره می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (انفال: ۳۳)

[ای پیامبر!] تا تو در میان آنهایی خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد و [نیز] تا [گروهی از آنها] استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.

فصل چهارم: انحصاری نبودن عصمت

چنان که گفته شد از نظر شیعه امامیه، یکی از ویژگی‌های پیامبران و امامان، برخورداری از عصمت است. عصمت، حالتی در پیامبر و امام است که با وجود آن، مرتکب گناه و خطا نمی‌شوند و دارای مصونیت عملی و علمی اند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا ویژگی عصمت، انحصاری است؟ به این معنا که سایر انسان‌ها نمی‌توانند به آن دست یابند یا چنین نیست و امکان آن برای غیر پیامبر و غیر امام نیز وجود دارد؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت:

اگرچه عصمت، یکی از شرایط و ویژگی‌های پیامبر و امام است، اما این به معنای انحصاری بودن آن نیست و این امکان وجود دارد که انسان‌های دیگر نیز بتوانند به مرتبه عصمت که بالاترین مرتبه تقواست برسند. این معنا به خوبی از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود.

ص: ۱۴۸

برای نمونه، خداوند در این باره که انسان می تواند به جایگاهی برسد که بر تشخیص حق از باطل توانا شود، می فرماید:
(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا... .) (انفال: ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید، برای شما [نور درون و] وسیله تشخیص حق از باطل قرار می دهد.

چنان که ملاحظه می شود، در این آیه خداوند به همه اهل ایمان، نه فقط گروه خاصی، خطاب کرده است. با توجه به این نکته، علامه طباطبایی ذیل این آیه می نویسد:

فُرْقَان به معنای چیزی است که میان دو چیز فرق می گذارد و آن در آیه مورد بحث، به قرینه سیاق و تفریعی بر تقوا، فرقان میان حق و باطل است، چه در اعتقادات و چه در عمل؛ فرقان در اعتقادات، جدا کردن ایمان و هدایت است از کفر و ضلالت و [فرقان] در عمل، جدا کردن اطاعت و هر عمل مورد خشنودی خداست از معصیت و هر عملی که موجب غضب او باشد. فرقان در رأی و نظر نیز، جدا کردن فکر صحیح است از فکر باطل. همه اینها نتیجه و میوه‌ای است که از درخت تقوا به دست می آید. (۱)

روشن است که عامل تشخیص، سهم بسزایی در نوع رفتارهای انسان دارد. حال اگر کسی با تقوای پیشگی، «فرقان» را دریافت کرد و سره را از ناسره، حق را از باطل تشخیص داد، در جایگاهی قرار خواهد گرفت که نه کج اندیش است و نه کج رو؛ یعنی معصوم از گناه و اشتباه است.

با توجه به آموزه های قرآنی می توان به این نتیجه رسید که در ساختار هدایتگری تشریحی خداوند، فقط تعداد محدودی از انسانها باید به مقام

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، صص ۷۰ و ۷۱.

ص: ۱۴۹

پیامبری و امامت برسند که برخوردار از مقام عصمت مطلق، یکی از شرایط لازم آنهاست. اما این گونه نیست که راه برای دیگران بسته شده باشد. برخی از آیات به باز بودن این راه اشاره دارند. البته نه برای رسیدن به مقام پیامبری و امامت، بلکه برای رسیدن به مقام عصمت و قرار گرفتن در بالاترین درجه تقوا. به تعبیر دیگر، هر پیامبر و امامی، معصوم است، اما هر معصومی، پیامبر و امام نیست.

به چند نکته باید توجه داشت:

۱. هیچ دلیل عقلی یا نقلی وجود ندارد که عصمت را فقط برای افراد خاصی بداند و امکان دسترسی دیگران را انکار کند.
 ۲. نهایت کار عقل این است که لزوم عصمت را برای جایگاه نبوت و امامت اثبات کند، بدون اینکه بر عصمت انسان‌هایی به طور مشخص حکم کند.

۳. از آنجا که عصمت، امری درونی و معنوی است، فقط خداوند می‌تواند از وجود آن آگاه باشد. بنابراین، اثبات عصمت افراد به طور مشخص فقط باید به کلام خداوند یا کلام کسی که حجیت کلام او از سوی خداوند بیان شده است، استناد داشته باشد. آیه شریفه:

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (نحل: ۴۴)

و بر تو نیز قرآن را نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی. شاید اندیشه کنند.
 بر حجیت کلام پیامبر (ص) دلالت دارد و از این رو، اگر ایشان عصمت شخص یا اشخاصی را بیان کند، عصمت آنها اثبات می‌شود.

ص: ۱۵۰

۴. طبق آنچه در بخش‌های پیشین آمد، آیاتی در قرآن بر لزوم عصمت امام دلالت داشت. در روایاتی هم که از پیامبر (ص) نقل شده اند مواردی همین مطلب را اثبات می‌کنند و افزون بر این، عصمت برخی افراد را با نام و نشان اعلام می‌دارند. اما این معرفی به معنای انحصار عصمت در این افراد نیست، بلکه برای بیان مصداق است.

ص: ۱۵۱

بخش چهارم: خرده‌گیری هایی بر لزوم عصمت

اشاره

امکان عصمت، آری یا نه؟

اشاره

با توجه به برخورداری انسان از قوای شهوت و غضب به صورت فطری و غریزی که ابزاری برای انجام دادن گناهان به شمار می‌روند، آیا می‌توان از عصمت مطلق سخن گفت؟! آیا عصمت، با انسان بودن سازگار است؟ آیا با وجود چنین قوایی، امکان دسترسی انسان به عصمت علمی و عملی وجود دارد؟! عقیده به عصمت، یعنی عقیده به تغییر ذات و فطرت انسان درحالی که چنین چیزی امکان ندارد. مقتضای وجود قوای غضب و شهوت این است که انسان در برخی حالات مرتکب گناه شود. از طرفی، عصمت، یعنی مصونیت از ارتکاب گناه.

«احمد امین» از اهل سنت معاصر، درباره ناسازگاری عصمت با طبیعت انسان می‌نویسد:

اندیشه عصمت، از اسلام و تعالیم آن به دور است. همچنان که دور از طبیعت انسانی [بوده و با آن ناسازگار] است؛ طبیعتی که در آن شهوات و خیر و شر قرار داده شده و از تمایلات متضاد تشکیل یافته است. فضیلت انسان در این نیست که معصوم باشد، بلکه در این است که توانایی بر خیر و شر را دارد و به سوی هر دو کشیده می‌شود و البته در بیشتر اوقات، به

ص: ۱۵۴

سوی خیر کشیده می‌شود و شر را دفع می‌کند. طبیعت معصوم، طبیعت ملائکه است که خداوند درباره آنها می‌فرماید: «هر چه خدا بگوید نافرمانی نمی‌کنند و همان می‌کنند که به آن مأمور شده‌اند» (تحریم: ۶) نه طبیعت انسان که اگر شهوتش از بین برود، انسان بودنش از بین رفته است. (۱)

شاید بتوان در تبیین عقیده ای که امکان عصمت را به چالش می‌کشد، چنین گفت:

اگر عصمت امکان داشته باشد، باید یکی از فروض زیر را درباره انسان معصوم بپذیریم:

۱. قوای غضب و شهوت در چنین انسانی وجود ندارد!

۲. قوای غضب و شهوت را داراست، ولی یک عامل خارجی این قوا را بی اثر کرده است!

پذیرش هر یک از دو صورت مزبور موجب خواهد شد که عصمت، فضیلت و کمال محسوب نشود. درحالی که معتقدان به عصمت، آن را فضیلت و کمال و امری ارادی و اختیاری می‌دانند.

پاسخ

در انسان معصوم، هم قوای غضب و شهوت وجود دارد و هم این قوا بی اثر نشده‌اند. امور زیر، امکان عصمت (۲) را بهتر روشن می‌سازد:

۱. هیچ ملازمه ای بین قوای نفسانی (غضب و شهوت) و ارتکاب گناه وجود ندارد. اشتباه کسانی که امکان عصمت را انکار می‌کنند در این

۱- ضحی الإسلام، ج ۳، ص ۱۶۶.

۲- ر. ک: پژوهشی در عصمت معصومان، صص ۳۵ - ۴۲.

ص: ۱۵۵

است که وجود این قوا را ملازم با ارتکاب گناه پنداشته اند. در حالی که وجود چنین قوایی در انسان به این معنا نیست که باید مرتکب گناه شود، بلکه با وجود این قوا، زمینه و بستر برای ارتکاب گناه وجود دارد. اما به چه دلیل، ارتکاب گناه در انسانی که از قوای غضب و شهوت برخوردار شده، امری حتمی و ضروری است؟!

۲. همچنان که انسان از قوای غضب و شهوت برخوردار است، ابزارهای متعددی برای اخلاقی زیستن و کنترل قوای نفسانی دارد که می توان قوه عقل، اراده و اختیار، هدایت تکوینی و فطری، هدایت تشریحی از طریق ارسال پیامبران و فرستادن کتاب‌ها را از این ابزار برشمرد. آیا با وجود چنین ابزارهایی، انتخاب نکردن راه گناه و کنترل شرعی قوای شهوت و غضب، برای انسان وجود ندارد؟!

علامه جوادی آملی می گوید: «گوهر انسان و نفس ناطقه او به گونه‌ای آفریده شده است که آن را یارای عروج به قوه شامخ عصمت است»^(۱)

۳. این گونه نیست که ارضای قوای غضب و شهوت فقط از طریق ارتکاب گناه باشد؛ زیرا راه‌های پذیرفته شده ای در شرع برای ارضای این قوا و کنترل آنها عرضه شده است. بنابراین رسیدن به درجه عصمت به معنای از بین رفتن شهوت و تبدیل طبیعت انسانی به طبیعتی دیگر نیست، بلکه نتیجه کنترل قوای نفسانی است.

۴. ما انسان‌های معمولی، دست کم نسبت به برخی از گناهان عصمت داریم و در هیچ شرایطی به انجام دادن آنها حاضر نمی شویم. معنای این

۱- تفسیر موضوعی قرآن کریم وحی و نبوت در قرآن، ج ۳، ص ۲۰۱.

ص: ۱۵۶

سخن آن است که ما «عصمت نسبی» داریم و این عصمت در شناخت ما نسبت به عواقب گناه ریشه دارد. با چنین درک وجدانی از «عصمت نسبی»، به چه دلیل باید «عصمت مطلق» را که ریشه در شناخت به عواقب همه گناهان دارد، انکار کنیم؟! با اینکه تفاوت عصمت نسبی با عصمت مطلق در گستره مصادیق آنهاست، نه در معنا و مفهومشان. آیا درک نکردن یک معنا باید انکار آن را در پی داشته باشد؟!

۵. ابلیس که بر فریب دادن فرزندان آدم (ع) قسم خورده است، از تعدی به یک گروه دست شسته و به اعتراف خویش، آنها را استثنا کرده است. (۱) این گروه در اصطلاح قرآن «انسان های مخلص» اند که در دایره دام های شیطان قرار نمی گیرند و شیطان توانایی آن را ندارد که در آنها رخنه کند و تأثیر گذارد. قرار نگرفتن در این دام، عصمت و مصونیت آنها را اثبات می کند. اگر عصمت امکان نداشت پس چرا درباره آنها این گونه سخن گفته شده است؟! چرا درباره «مخلصین» گفته می شود:

(فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) (صافات: ۱۲۷ و ۱۲۸)

به یقین همگی [در دادگاه عدل الهی] احضار می شوند، مگر بندگان مخلص خدا.

درحالی که بر اساس آموزه های قرآنی، باید همه افراد در پیشگاه خداوند حاضر شوند و مورد سؤال قرار گیرند. اما در این آیه یک گروه استثنا شده اند. اگر اینان معصوم نیستند و مرتکب گناه می شوند، چرا برای حسابرسی در محضر خداوند قرار نمی گیرند و استثنا شده اند؟!

عصمت، عقیده ای ریشه دار در عقل و نقل، نه ساخته شیعه**اشاره**

از آنجا که اهل سنت، عصمت را از شرایط امام نمی‌دانند و پس از رسول گرامی اسلام (ص) به عصمت هیچ کسی اعتقاد ندارند، در آثار خود، این عقیده شیعه را عقیده ای ساختگی، باطل، متناقض و برخلاف قرآن، سنت، اجماع و عقل سلیم معرفی می‌کنند. برای نمونه گفته شده است:

شیعه، خالی نبودن زمان را از امام معصوم بر خداوند واجب کرده و امامان معصوم را در دوازده نفر منحصر ساخته است. در حالی که بطلان این عقیده و تناقض آن و بی‌ادبی آن نسبت به خداوند، روشن تر از آن است که بیان شود. (۱)

در جایی دیگر نوشته شده است:

واجب بودن عصمت برای امامان، از دروغ‌ها و افتراهای شیعه است و هیچ دلیلی از قرآن، سنت، اجماع، قیاس صحیح و عقل سلیم برای این عقیده وجود ندارد. (۲)

پاسخ

در پاسخ به چنین عباراتی باید نکات زیر را یادآور شویم:

اولاً: گفت‌وگو درباره عصمت برخی انسان‌ها مسئله ای نیست که از ساخته های شیعه باشد، بلکه حتی در برخی ادیان پیشین نیز درباره عصمت برخی افراد سخن گفته شده است. (۳)

۱- محمد بن عبدالوهاب، رساله فیالرد علی الرافضة، ص ۳۴.

۲- همان، ص ۲۸.

۳- آیین مسیحیت، افزون بر آنکه مسیح ع را معصوم و بدون نقص می‌داند، عصمت افراد دیگری چون نویسندگان کتاب مقدس را نیز می‌پذیرد. . . مسیحیان کاتولیک، پا را فراتر می‌گذارند و پاپ، رهبر کاتولیک های جهان را نیز، دست کم در فتاوی شرعی، بی عیب و نقص می‌شمارند: پرسمان عصمت، ص ۱۴ - ر. ک: ماهنامه آموزشی اطلاع رسانی معارف، شماره ۷۱، آذر ۱۳۸۸.

ص: ۱۵۸

ثانیاً: اگر پیش‌فرض‌های فرقه‌ای کنار نهاده شود و برخی از آیات قرآن و روایات پیامبر (ص) مورد دقت نظر قرار گیرند، نه تنها لزوم عصمت جانشین پیامبر (ص) به استناد این آیات و روایات اثبات خواهد شد، بلکه به ضمیمه روایاتی که حتی در منابع اهل سنت نقل شده است، عصمت افراد خاصی ثابت می‌شود. آری، اگر اتفاقاتی که پس از رحلت پیامبر (ص) افتاد، ملاک و میزان قضاوت قرار گیرند، لازم نبودن عصمت جانشین پیامبر (ص) به راحتی پذیرفتنی است؛ زیرا چنان‌که تفتازانی می‌گوید سه خلیفه اول معصوم نبودند و همین ثابت می‌کند که عصمت از شرایط امام نیست. وی می‌نویسد:

اصحاب ما برای واجب نبودن عصمت به اجماعی بودن امامت ابوبکر و عمر و عثمان احتجاج کرده‌اند، با اینکه معصوم نبودن این سه نفر اجماعی است. (۱)

در واقع ما نمی‌خواهیم از آنچه اتفاق افتاد سخن بگوییم، بلکه می‌خواهیم از آنچه باید اتفاق بیفتد بنویسیم. تنها منبعی که می‌تواند ما را در روشن شدن این «باید» یاری کند قرآن و سنت است. وقتی به قرآن و سنت پیامبر (ص) مراجعه می‌کنیم با تعبیری مواجه می‌شویم که معنای پذیرفتنی آنها در گرو پذیرش مفهوم عصمت است. درباره این آیات و روایات در بخش دوم سخن گفته ایم. بنابراین، عقیده عصمت، عقیده‌ای ساختگی نیست و ریشه در آموزه‌های قرآن و تعالیم پیامبر (ص) دارد.

ص: ۱۵۹

ثالثاً: خالی نبودن زمان از امام معصوم، تکلیفی نیست که پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بر خداوند واجب کرده و او را به این امر ملزم ساخته باشند؛ بلکه این عقیده به استناد روایتی است که هم شیعه (۱) و هم اهل سنت (۲) از رسول خدا (ص) نقل کرده اند. آن حضرت می فرماید: «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مانند آن است که به مرگ عصر جاهلیت مرده است».

اگر این حدیث به معنای خالی نبودن زمان از امام نیست پس به چه معناست؟!!

رابعاً: منحصر ساختن امامان در دوازده نفر، به استناد روایت متواتری است که حتی در منابع حدیثی معروف اهل سنت نقل شده است (۳). در این روایت، پیامبر (ص) جانشینان خویش را دوازده نفر معرفی می کند. اگرچه نام این دوازده نفر در منابع اهل سنت وجود ندارد، ولی در منابع شیعی افزون بر تعداد آنها، نامشان نیز توسط پیامبر (ص) بیان شده است.

باور عصمت و نسبت دادن آن به هشام بن حکم

اشاره

از شبهات بی اساس درباره عصمت این است که آن را برای دو قرن پس از تولد اسلام می دانند و معتقدند که تا زمان «هشام بن حکم» چنین عقیده ای وجود نداشت و وی آن را بنیان نهاده است. برای نمونه، چنین نوشته شده است: «به نظر قاضی عبدالجبار، عقیده به عصمت امام... در

۱- ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۳، صص ۷۶ - ۹۵.

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۸؛ المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴.

۳- ر. ک: منتخب الأثر، ج ۱، ص ۱۹ و پس از آن.

ص: ۱۶۰

عصر صحابه و تابعان وجود نداشت تا زمان هشام بن حکم که نخستین بار وی این عقیده را مطرح کرد» (۱).

پاسخ

اولاً: هشام بن حکم از متکلمان شیعی در عصر امام صادق (ع) بود. در زمان آن حضرت، زمینه پرداختن به دانش‌های اسلامی، همچون فقه و کلام فراهم شد. طبیعی است که یکی از مسائل کلامی مطرح در آن دوره، پرسش و پاسخ‌های مربوط به شرایط امام، به ویژه مسئله عصمت باشد. بنابراین، این مسئله نیز همانند سایر مسائل کلامی مورد نظر این متکلم بوده است و هیچ بُعدی ندارد که نام وی در سیر تاریخی این مسئله قرار گرفته باشد. اما این بدان معنا نیست که وی از بنیان‌گذاران این عقیده است، بلکه با قراینی که در اختیار است به خوبی می‌توان دریافت که هشام از طرفداران لزوم عصمت امام است، نه کسی که آن را مطرح و پایه‌ریزی کرده باشد.

ثانیاً: به دلیل نوپایی دانش کلام در آن دوره، گسترده نبودن مسائل آن و وجود متکلمان انگشت‌شمار، طرح مسائل کلامی و اعتقادی بر پایه منابع اولیه (کتاب و سنت) می‌توانست اندیشمندان آن دوره را نظریه‌پردازانی معرفی کند که در صدد ارائه دیدگاه علمی خویش اند.

ثالثاً: کسانی که هشام بن حکم را نقطه آغازین اندیشه عصمت

مطرح می‌کنند، به غیر از دو روایت از هشام، مدرکی در منابع معتبر برای اثبات این ادعا در اختیار ندارند. با دقت در این دو

ص: ۱۶۱

روایت روشن خواهد شد که وی به سبب بهره‌مندی از مکتب امام صادق (ع) از مدافعان این عقیده است نه از مطرح کنندگان آن. این دو روایت را در اینجا بیان می‌کنیم:

روایت اول

«حسین اشقر» می‌گوید:

به هشام بن حکم گفتم: «این گفته شما که «فقط معصوم می‌تواند امام باشد» به چه معناست؟» هشام در پاسخ گفت که این مطلب را از امام صادق (ع) پرسیدم و ایشان فرمود: «معصوم کسی است که به یاری و توفیق خدا از انجام دادن اعمالی که خداوند منع کرده است، خودداری می‌کند و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «و هر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست هدایت شده است»^(۱) چنان‌که از این روایت برمی‌آید هشام بن حکم پاسخ حسین اشقر را مستند می‌کند به پاسخی که امام به او داده است. اگر هشام بن حکم، بنیانگذار این عقیده باشد لازم نیست آن را از امام بپرسد. افزون بر این، مضمون روایت به گونه‌ای است که نشان می‌دهد عصمت قبل از آن، چنان مطرح بوده است که حسین اشقر نیز از آن خبر دارد. ولی گویا از معنا و حدود و ثغور آن چندان اطلاع ندارد؛ زیرا پیش از این زمان، در کلمات پیامبر (ص) و امامان قبلی واژه عصمت درباره امام به کار رفته بود. در واقع، هشام که متکلم است می‌خواهد ابهامی را که برای او درباره عصمت امام مطرح است بازگو کند تا امام صادق (ع) آن را تبیین کند و

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴.

ص: ۱۶۲

تبیین امام، آموزه ای باشد برای هشام تا با آن پاسخ پرسشگران را بدهد همان گونه که پاسخ حسین اشقر را داد.

روایت دوم

محمد بن ابی عمیر می گوید:

در مدتی که همدم هشام بن حکم بودم سخنی سودمندتر از این سخن نشنیدم که درباره عصمت امام گفت. روزی از او پرسیدم: «آیا امام معصوم است؟» گفت: «بلی». گفتم: «حقیقت چیست؟ با چه چیزی می توان عصمت را شناخت؟» پاسخ داد: «منشأ تمامی گناهان چهار چیز است و منشأ پنجمی ندارد: حرص، حسد، خشم و خواهش های نفسانی که هیچ یک از اینها در امام وجود ندارد. شایسته نیست که امام بر مال دنیا حریص باشد؛ زیرا منشأ حرص تهیدستی است و حال آنکه همه عالم در اختیار اوست و او خزانه دار مسلمانان است. پس به چه دلیل حرص بورزد؟ امام حسود نیست؛ زیرا انسان به کسی حسادت می کند که مقامی بالاتر از او داشته باشد و مقامی بالاتر از امامت نیست. پس چگونه به کسانی که پایین تر از اویند، حسادت کند؟ سزاوار نیست که امام برای امور دنیوی خشمگین شود، مگر اینکه خشمش برای خداوند باشد؛ چون خداوند او را موظف کرده است که حدود او را اجرا کند و نکوهش هیچ ملامتگری، او را از انجام دادن وظیفه اش باز ندارد و بر خلاف دستورهای دینی با کسی مهربانی نکند تا حدود الهی را اجرا کند. شایسته نیست که

امام از هوای نفس خویش پیروی کند و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد؛ زیرا خداوند دوستی آخرت را در دل او قرار داده است، همان طوری که

ص: ۱۶۳

محبت دنیا را در دل ما نهاده است. او به آخرت همان گونه نگاه می‌کند که ما به دنیا می‌نگریم. پس آیا کسی را دیده‌ای که دیدن چهره زیبا را برای چهره زشت رها کند؟ آیا دیده‌ای که کسی غذای گوارا را برای غذای تلخ، لباس نرم و راحت را برای لباس خشن و نعمت‌های همیشگی و جاودان را برای دنیای فانی و رو به زوال رها کند؟ (۱)

چنان که روشن است هشام بن حکم مانند هر متکلم دیگری با توجه به آنچه از آموزه های دینی دریافت کرده است، می‌خواهد عصمت امام را تبیین کند و مدلل سازد و این تبیین نشان نمی‌دهد که او سازنده این عقیده است. آیا متکلمان اهل سنت برای تبیین باورهای خود استدلال نمی‌کنند؟!

کج فهمی از کلام امام علی (ع)

اشاره

از خرده گیری های مخالفان اندیشه عصمت، کلام امیر مؤمنان (ع) است که می‌فرماید:

فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَ فِائِي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ. (۲)

پس، از سخن حق یا نظر عادلانه خودداری نکنید؛ زیرا من خود را برتر از آنکه اشتباه کنم نمی‌دانم.

مخالفان می‌گویند معلوم می‌شود که امام نمی‌تواند معصوم باشد؛ زیرا شیعه به امامت علی (ع) باور دارد درحالی که با توجه به این کلام، ایشان

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

ص: ۱۶۴

به خطای خویش اعتراف کرده است. بنابراین، همین کلام بر شرط نبودن عصمت دلالت دارد. (۱)

پاسخ

آری، نگاهی سطحی به یک جمله آن هم به طور ناقص، همان معنایی را می‌دهد که خرده‌گیران مطرح کرده‌اند. اما اگر به این کلام، دقیق شویم و با اندکی توجه به آن بنگریم، معنای دیگری را خواهیم فهمید. برای روشن شدن مطلب، ابتدا تمام کلام امام را نقل می‌کنیم. آن حضرت فرمود:

فَلَا تَكْفُؤْا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَ وَلَا آمَنْ دَلِكُ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهَ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي. (۲)

پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید؛ زیرا خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آنکه خداوند مرا حفظ فرماید.

امام علی (ع) در این کلام، چند مطلب را مورد توجه قرار داده است:

۱. از آنجا که مانند سایر انسان‌ها دارای قوای غضب و شهوت است،

امکان ارتکاب خطا را برای خویش اثبات می‌کند و در رفع این توهم که امکان چنین چیزی وجود ندارد می‌فرماید:

«إِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ

۱- ر. ک: ضحی الإسلام، ج ۳، ص ۱۶۵؛ تحفه اثنا عشریه، ص ۳۵۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

ص: ۱۶۵

أُخْطِئَ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي». همچنان که پیامبر (ص) نیز به دستور خداوند به مردم فرمود: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ)؛ «بگو: من فقط بشری مثل شمایم [ولی] به من وحی می‌شود». (کهف: ۱۱۰) تا توهم نکنند که از جنس انسان نیست. به تعبیر روشن تر، امام (ع) امکان کج‌رفتار و کج‌اندیش بودن را درباره خویش ممتنع نمی‌داند و رد نمی‌کند و این چیزی است که متکلمان شیعی بر آن اصرار دارند و معتقدند که عصمت، امری اختیاری است به این معنا که شخص معصوم درحالی که توان گناه دارد، خود را حفظ می‌کند.

۲. افزون بر مطلب پیشین، باید به این مطلب نیز توجه داشت که «امکان» تحقق چیزی، به معنای «وقوع» آن نیست تا بگوییم امام علی (ع) خطای خویش اقرار می‌کند.

۳. هیچ منعی وجود ندارد که انسان با یاری، لطف و توفیق خداوند متعال در همه امور، از کجروی و کج‌اندیشی مصون باشد. حضرت در قسمت دوم کلامشان، با اشاره به اینکه انسان بر اثر لطف الهی است که مرتکب خطا نمی‌شود، به مخاطب می‌فهماند که لطف دائمی خداوند می‌تواند انسان را از ارتکاب گناه و خطا مصون بدارد. از آنجا که عصمت در آگاهی انسان ریشه دارد، شناخت عمیق انسان معصوم موجب می‌شود که لطف الهی شامل حال او شود و در نتیجه کجرو و کج‌اندیش نباشد. امام (ع) با جمله «إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي» به این

حقیقت نیز اشاره دارد و آن را گوشزد می‌کند. این سخن همانند سخن یوسف صدیق است که هر چند معصوم بود، فرمود:

ص: ۱۶۶

(مَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) (یوسف: ۵۳)

من هرگز خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. با توجه به نکات یاد شده، کلام امام دلالتی بر معصوم نبودن ایشان ندارد. آن حضرت فقط به دو حقیقت اشاره کرده است: نخستین حقیقت، نفی توهم از اینکه امکان خطا در امام وجود ندارد. دومین حقیقت اینکه به یاری خداوند امام می‌تواند کجرو و کج اندیش نباشد. خرده‌گیران که خود اهل زبان عربی‌اند این را می‌دانند که برای فهم معنای یک کلام باید به تمام آن توجه داشت، نه اینکه به ابتدای کلام توجه کرد و ادامه آن مورد غفلت واقع شود.

انتقادی بر استدلال به آیه عهد الهی

چنان‌که در استدلال به آیات برای اثبات لزوم عصمت امام بیان کردیم، یکی از دلایل شیعه برای اثبات عصمت امام، آیه ۱۲۴ سوره بقره است. از این قسمت آیه که خداوند می‌فرماید: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)، استفاده می‌شود که باید امام معصوم باشد؛ زیرا ظلم، مانعی برای رسیدن به مقام امامت است.

به نظر خرده‌گیران، بر فرض اینکه چنین معنایی درست باشد، این آیه

شامل ظالمی نمی‌شود که توبه کرده است؛ زیرا کسی که توبه کرده است به او ظالم گفته نمی‌شود. پس می‌تواند به مقام امامت برسد.

ص: ۱۶۷

پاسخ

در پاسخ به این خرده‌گیری باید به چند مطلب توجه داشت:

۱. توبه یکی از حقایق مسلم در آموزه‌های دینی و راهی برای شست‌وشوی معنوی گناهان گذشته است. کسی که به خدا یا به خود و یا به دیگران ظلم کرده باشد، می‌تواند توبه کند و خود را از این ظلم بییراید.
۲. قبول داریم به کسی که توبه کرده است، ظالم نمی‌گویید، اما سخن در این است که با توجه به جایگاه رفیع امامت، آیا شخصی که سابقه ظلم داشته است می‌تواند در جایگاه امامت قرار گیرد؟ ما استدلال علامه طباطبایی را پیش از این در ذیل آیه عهد بر امکان نداشتن چنین چیزی آوردیم.
۳. با توجه به آیه وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛ «و بر تو نیز قرآن را نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی». (نحل: ۴۴) پیامبر (ص) نخستین مبین و مفسر قرآن است. آیا روایتی از این مفسر قرآن در اختیار داریم که پرسش پیشین را پاسخ دهد؟
۴. روایتی را «ابن مغازی شافعی» از پیامبر (ص) در مورد آیه عهد نقل می‌کند که توجه به آن، پاسخ ایراد مخالفان داده می‌شود. در این روایت چنین آمده است:
پیامبر (ص) فرمود: «من ثمره دعای پدرم ابراهیم‌ام». گفتیم: «ای رسول‌خدا! چگونه ثمره دعای پدرتان ابراهیم شدیدی؟» رسول‌خدا (ص) فرمود: «خداوند عزوجل به ابراهیم وحی کرد: «تو را برای مردم امام قرار می‌دهم». ابراهیم با خوشحالی عرضه داشت: «ای پروردگارم! آیا از ذریه من نیز امامانی مثل

ص: ۱۶۸

من قرار می دهی؟» خداوند به او وحی کرد: «ای ابراهیم! من عهدی را به تو عطا نمی کنم که به آن وفا نکنم». ابراهیم گفت: «ای پروردگارم! عهدی که برای من به آن وفا نمی کنی، چیست؟» خداوند فرمود: «به ذریه ای از تو که ظالم باشند، عطا نمی کنم». ابراهیم در این هنگام عرضه داشت: «من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور فرما. ای پروردگار من! آنها بسیاری از مردم را گمراه می کنند». آن گاه پیامبر (ص) فرمود: دعای ابراهیم به من و برادرم علی منتهی شد که هیچ یک از ما برای بتی سجده نکرده ایم» (۱)

این روایت را «عبیدالله بن احمد حسکانی» مفسر قرن پنجم اهل سنت نیز در تفسیر خویش نقل کرده است. (۲)

با توجه به این روایت که تفسیری برای فهم آیه عهد است، کسی که سابقه ظلم دارد نمی تواند در جایگاه امامت قرار گیرد.

۱- مناقب الامام علی بن ابی طالب ع ، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲- ر. ک: شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۴۱۱ و ۴۱۲.

ص: ۱۶۹

سخن پایانی: تأثیر عصمت در الگو بودن امام برای افراد جامعه

اشاره

ص: ۱۷۱

انسان به طور طبیعی در طی کردن مدارج کمال همواره در پی الگو، نمونه و مدل است. قرآن که کتاب هدایت در عرصه های مختلف زندگی بشر است با مطرح کردن الگوها، مدل ها و نمونه های مختلفی از افراد و اقوام، در صدد الگوسازی برای مخاطبان خویش است. به طور مشخص، قرآن در سه مورد، تعبیر «أسوه حسنه» را به کار برده است. (۱) در یکی از این موارد، پیامبر (ص) را الگو معرفی می کند و درباره این شخصیت می فرماید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ «به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی بود». (احزاب: ۲۱) و درباره حضرت ابراهیم (ع) می فرماید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ (ممتحنه: ۴)

برای شما سرمشق نیکویی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت.

در این موارد یا موارد دیگری همچون حکایت لقمان، مؤمن آل فرعون و مؤمن آل یاسین شخصیت اخلاقی و انسانی این الگوها و نمونه ها مورد نظر است. در واقع، برخی به علت برخورداری از ویژگی ها، می توانند مدل و نمونه برتری در رشد افراد جامعه به شمار

۱- احزاب: ۲۱؛ ممتحنه: ۴ و ۶.

ص: ۱۷۲

آیند. با توجه به این مطلب است که خداوند در تمجید و تکریم پیامبر (ص) می فرماید: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**؛ «و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری». (قلم: ۴) این تعبیر، نشانگر آن است که پیامبر (ص) می‌تواند با برخورداری از «اخلاق والا»، نمونه‌ای برای بشر باشد تا مسلمانان با الگو قرار دادن آن حضرت، خود را همانند ایشان سازند.

در مباحث پیشین برخی از دلایل عقلی و نقلی را که بر عصمت امام دلالت دارد، بیان کردیم. اکنون این پرسش مطرح است که معصوم بودن امام چه تأثیری در الگو بودن او برای افراد جامعه دارد؟

معصوم بودن امام می‌تواند او را در دو بُعد الگو سازد:

۱- بُعد علمی

بر اساس آموزه‌های دینی، عمل صالح، شرط سلامت ایمان است و از طرفی، ایمان صحیح بر آگاهی و شناخت صحیح بنا شده است. اما از کجا باید دانست که آگاهی به دست آمده، آگاهی صحیح و بدون عیب است. حواس ظاهری و باطنی، فطرت، عقل و وحی ابزارهایی برای شناخت اند. با این حال، وجود چیزی که بتواند آگاهی‌های صحیح را از القائات شیطانی و تمایلات نفسانی جدا کند و ملاک مطمئنی برای دستیابی به علم صحیح باشد، مطلوب به نظر می‌آید و لطفی در حق بشر است. وجود امام معصوم می‌تواند در رسیدن انسان به چنین شناختی مؤثر باشد. عصمت علمی امام، او را در جایگاه الگو، نمونه و مدل قرار می‌دهد و افراد جامعه می‌توانند با اطمینان قلبی، حقایق را از طریق بینش حقیقی او دریافت کنند.

ص: ۱۷۳

۲- بُعد عملی

اشاره

اگر امام در بُعد عملی دارای عصمت باشد و مرتکب خطا و گناه نشود، موجب خواهد شد که گفتار، رفتار و کردار او از حجت و اعتبار برخوردار باشد و یک مقیاس برای سنجش گفتارها و رفتارها به حساب آید. اگر کسی بخواهد در چنین جامعه‌ای به خواسته‌های خداوند عمل کند، به الگویی نیاز دارد که با اصل قرارداد آن، عمل خویش را به بهترین حالت و کیفیت تحقق بخشد. در چنین وضعیتی بهترین و مطمئن‌ترین صورت، وقتی است که از بهترین الگو نمونه برداری کند.

در قسمتی از زیارت جامعه کبیره، خطاب به امامان می‌خوانیم: «

السَّلَامُ عَلَيَّ... الْمَثَلِ الْأَعْلَى وَالِدَعْوَةِ الْحُسْنَى» (۱)؛ «سلام بر امامانی که نمونه برتر و دعوت بهترند».

برای رسیدن به درجات کمال، نمونه‌ای عینی که می‌تواند در فعلیت یافتن کمالات انسانی و ساخته شدن انسان و جامعه انسانی، بهترین نمونه و مدل باشد، امام است. وجود چنین شخصیتی در جامعه دینی، از بزرگ‌ترین موهبت‌های خداوند است که هیچ‌یک از مکاتب بشری، الگو و نمونه‌ای با ویژگی‌هایی که در شیعه امامیه مطرح است، ندارند. بسیار اتفاق می‌افتد که الگوها و مدل‌های مکاتب مختلف به صورتی شکل می‌گیرند که محصول آن چیزی جز انحراف و خروج از مسیر نیست.

امام علی (ع) در خطبه ۸۷ نهج البلاغه، بهترین بنده خدا را معرفی می‌کند و به خوبی، ویژگی‌های انسان کامل را که می‌تواند الگو و مدل

دیگران باشد، بیان می‌فرماید. در این خطبه آمده است:

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰.

ص: ۱۷۴

ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است. آن کس که جامه زیرین او اندوه، و لباس رویین او ترس از خداست، چراغ هدایت در قلبش روشن شده و وسائل لازم برای روزی او فراهم آمده و دوری‌ها و دشواری‌ها را بر خود نزدیک و آسان ساخته است. حقایق دنیا را با چشم دل نگریسته، همواره به یاد خدا بوده و اعمال نیکو، فراوان انجام داده است. از چشمه گوارای حق سیراب گشته است؛ چشمه‌ای که به آسانی به آن رسید و از آن نوشیده سیراب گردید. و در راه هموار و راست، قدم برداشته، پیراهن شهوات را از تن بیرون کرده است، و جز یک غم، از تمام غم‌ها خود را می‌رهاند. و از صف کوردلان و مشارکت با هواپرستان خارج شد، کلید بازکننده درهای هدایت شد و قفل درهای گمراهی و خواری گردید. راه هدایت را با روشن‌دلی دید، و از همان راه رفت، و نشانه‌های آن را شناخت و از امواج سرکش شهوات گذشت. به استوارترین دستاویزها و محکم‌ترین طناب‌ها چنگ انداخت. چنان به یقین و حقیقت رسید که گویی نور خورشید بر او تابید. در برابر خداوند خود را به گونه‌ای تسلیم کرد که هر فرمان او را انجام می‌دهد و هر فرعی را به اصلش باز می‌گرداند. چراغ تاریکی‌ها، و روشنی‌بخش تیرگی‌ها، کلید درهای بسته و برطرف‌کننده دشواری‌ها، و راهنمای گمراهان در بیابان‌های سرگردانی است. سخن می‌گوید، خوب می‌فهماند، سکوت کرده به سلامت می‌گذرد، برای خدا اعمال خویش را خالص کرده آن چنان که خدا پذیرفته است، از گنجینه‌های آیین خدا و ارکان زمین است. خود را به عدالت واداشته و آغاز عدالت او آنکه هوای نفس را از دل بیرون رانده است، حق را می‌شناساند و به آن عمل می‌کند. کار خیری نیست مگر که به آن قیام می‌کند، و در هیچ‌جا گمان خیری نبرده

جز

آنکه به سوی آن شتافته است. اختیار خود را به قرآن سپرده، و قرآن را

ص: ۱۷۵

راهبر و پیشوای خود قرار داده است، هر جا که قرآن بار اندازد فرود آید، و هر جا که قرآن جای گیرد مسکن گزیند. (۱)

در جای دیگری از این خطبه، عترت پیامبر (ص) چنین معرفی می شوند:

مردم! کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم‌های حق برافراشته و نشانه‌های آن آشکار است، با اینکه چراغ‌های هدایت، روشنگر راهنند، چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردانید؟ درحالی که عترت پیامبر شما در میان شماست، آنها زمامداران حق و یقینند، پیشوایان دین، و زبان‌های راستی و راست‌گویانند. پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم ببرید. ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بیاموزید که فرمود: «هر که از ما می‌میرد، در حقیقت نمرده است و چیزی از ما کهنه نمی‌شود». پس آنچه نمی‌دانید، نگوئید؛ زیرا بسیاری از حقایق در اموری است که ناآگاهانه انکار می‌کنید. (۲)

نمونه هایی از فواید علمی و رفتاری معصوم

اشاره

با توجه به تأثیرپذیری مردم از علم و عمل معصومانه امام، موارد زیر را می‌توان از نمونه‌هایی برشمرد که فواید وجود امام معصوم را روشن تر می‌سازد:

تقویت شناخت عقلی بشر و متوقف شدن خطا

چنان که می‌دانیم عقل یکی از مواهب خداوند است که درباره حجیت و اعتبار آن بسیار سخن گفته شده است تا جایی که با قرار گرفتن در

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲- همان.

ص: ۱۷۶

کنار وحی، یکی از دو حجت الهی معرفی می‌شود. امام کاظم (ع) در این باره فرمود:
 ... ای هشام! خدا را بر مردمان دو حجت است: حجتی آشکار و حجتی پنهان. حجت آشکار خداوند، رسولان و پیامبران و امامان
 علیهم‌السلام، و حجت پنهان خداوند، عقل‌های مردمان‌اند. ... (۱)

با این حال، بسیار اتفاق می‌افتد که دریافت‌های عقلانی مورد مناقشه قرار گرفته و در گذر زمان، اصلاح و گاه ابطال می‌شوند. طبیعی است که در برخی موارد، انسان به نتیجه تأملات عقلانی خویش اعتماد نکند و گمان این را داشته باشد که تحت تأثیر القائنات بیرونی یا حتی تمایلات نفسانی به نتیجه‌ای رسیده باشد که هیچ مطابقتی با واقع ندارد. در چنین حالتی، وجود انسان معصوم در جامعه بشری موجب خواهد شد که ملاکی برای تأیید احکام عقلی در اختیار قرار گیرد و احکام عقلی واقعی از احکام به ظاهر عقلی تفکیک شوند.

مرجعی برای فهم گزاره های عقل‌گریز و خروج از سردرگمی

در یک نگاه غیر دقیق و سطحی، گزاره های دینی در مواجهه با عقل بشری به گزاره های عقل‌پذیر و عقل‌ستیز تقسیم می‌شوند. درحالی‌که با اندکی دقت روشن می‌شود که قسم سومی از گزاره ها نیز وجود دارد که عقل دربارہ درستی و یا نادرستی آنها هیچ حکمی ندارد. این گزاره ها همان گزاره های عقل‌گریزند که عقل نه می‌تواند آنها را اثبات کند و نه می‌تواند آنها را ابطال نماید. حال با این گزاره ها چه باید کرد؟ قطعاً نمی‌توان به

ص: ۱۷۷

صرف اینکه به درک ما نمی‌رسند، آنها را رد کنیم، بلکه باید در جست‌وجوی ابزار دیگری برای شناخت این گزاره‌ها و آگاهی از صحت آنها باشیم. یکی از منابعی که می‌تواند پذیرش این‌گونه گزاره‌ها را معقول سازد، وجود مرجعی معصوم از خطا و اشتباه است.

برطرف شدن تزلزل در رفتار

چه بسا اتفاق می‌افتد که انسان خود را برای انجام دادن رفتاری خاص آماده می‌کند، اما از رضایت خداوند نسبت به آن آگاه نیست و همین امر موجب می‌شود که در انجام دادن آن متزلزل شود. آگاه نبودن چنین انسانی می‌تواند عوامل مختلفی داشته باشد. راه برون‌رفت از این تزلزل و سرگردانی، وجود مرجعی است که با معصومیت علمی خویش بتواند مصادیق خشنودی خداوند را نمایان سازد و تبیین کند.

برپایی نظام اجتماعی و تحقق عدالت

شکی وجود ندارد که هر انسانی از ظلم بیزار است و به عدالت گرایش دارد. برای تحقق عدالت، شناخت حق از ناحق و سره از ناسره لازم است، اما کافی نیست؛ زیرا چه بسا شناخت لازم وجود دارد، اما القائنات شیطانی و تمایلات نفسانی موجب می‌شوند که انسان از مسیر حق خارج شود و به ظلم برسد. بسیار دیده شده است که رهبران معمولی، منافع اجتماعی را فدای منافع شخصی و حزبی خود کرده‌اند. بنابراین، برای تحقق عدالت، هم باید آگاهی کامل داشت و هم باید عادلانه عمل کرد. در چنین حالتی، اگر انسانی وجود داشته باشد که از

ص: ۱۷۸

یک سو، دارای عصمت علمی بوده و دریافت‌هایش بدون خطا باشد و از سوی دیگر، دارای عصمت عملی بوده و کج‌روی نداشته باشد، به طور قطع، عدالت اجتماعی در بهترین شرایط تحقق خواهد یافت.

پرورش و تسهیل در پیمودن درجات کمال

به گزارش قرآن، یکی از اهداف اساسی بعثت پیامبران، تزکیه نفس و پرورش روح اخلاقی بشر بوده است. (۱)

خداوند متعال برای رسیدن به این هدف اساسی، پیامبران را برترین معلمان اخلاق دانست و آنها را برای تحقق این مهم فرستاد. امام کاظم (ع) درباره اهمیت اخلاق می‌فرماید: «لازم‌ترین دانش برای تو دانشی است که تو را به صلاح قلبت راهنمایی کند و فساد آن را برایت آشکار سازد». (۲)

حال اگر پس از ختم نبوت، انسان‌هایی باشند که با برخورداری از عصمت علمی و عملی بتوانند نقش معلم اخلاق را ایفا کنند و در پرورش اخلاقی بشر تأثیر داشته باشند، پیمودن درجات کمال اخلاقی راحت می‌شود و این لطفی است که خداوند در حق بندگان خویش

انجام داده است. وجود چنین انسان‌هایی، به طور عملی در تربیت و پرورش نفوس تأثیر دارد و با نفوذ معنوی و روحانی خود می‌توانند تابش شعاع هدایت را در مسیر بشر روشن سازند.

۱- ر. ک: جمعه: ۲.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۶۶.

ص: ۱۷۹

افزون بر این، تردیدی وجود ندارد که انسان‌ها بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌گیرند. بر اساس همین حالت طبیعی، در فرهنگ اخلاقی اسلام، همنشینی با نیکان سفارش شده و از همنشینی با بدان نهی شده است. این تأثیر و تأثر به اندازه ای است که گاه موجب تغییر درخور توجهی در رفتارها می‌شود که تاریخ نمونه های عینی آن را گزارش کرده است. یکی از فوائد امام معصوم، مجالست با او و بهره‌گیری از علم و عمل او برای پیمودن مسیر کمال و سعادت است.

لزوم آگاهی از عواقب خاص رفتارها

بسیار اتفاق می‌افتد که آگاهی از آثار و پیامدهای امور دنیوی، انسان را به سوی انجام دادن عمل می‌کشاند یا از آن دور می‌سازد. به طور طبیعی، آگاهی، نقش بسزایی در ایجاد انگیزه برای انجام دادن عمل یا ترک آن دارد. در نگاه دینی، هر عملی بدان سبب که آثار خاصی در دنیا و آخرت برای انسان دارد، «پسندیده» و «ناپسند» متصف می‌شوند. حال اگر انسان‌هایی باشند که بتوانند حقیقت اعمال و پیامدهای آن را بازگو کنند، انگیزه نیرومندی برای انجام دادن یا ترک اعمال فراهم می‌شود.

حفظ شریعت و آگاهی از دین تحریف نشده

عوامل مختلفی وجود دارد که موجب می‌شود برخی درصدد تغییر و تحریف دین باشند. یکی از وظایف پیامبر (ص) حفظ دین از تغییر و

ص: ۱۸۰

تحریف بود. با رحلت پیامبر (ص) و ورود اندیشه‌های مختلف در تفسیر دین، همواره این پرسش وجود دارد که کدام اندیشه و تفسیر درباره دین صحیح است؟ به عقیده کدام نحله و فرقه باید اعتماد کرد و بر آن تکیه زد؟ پس، ناگزیر در هر زمانی به ملاکی نیاز داریم که بتواند معیار تشخیص تفسیر صحیح و روشمند از تفسیر ناصحیح و خودساخته باشد. در درجه اول، قرآن و کلام پیامبر (ص) می‌تواند راه را نشان دهند. اما همه چیز در قرآن نیامده و همه چیز را پیامبر (ص) تبیین نفرموده است. پس وجود امام و رهبر معصوم می‌تواند فصل الخطاب همه دریافته‌ها و اندیشه‌ورزی‌ها باشد و تفسیر صحیح را از تفسیر ناصحیح متمایز کند. تأکید پیامبر (ص) در معرفی اهل بیت و عترت خویش در کنار قرآن، رساندن بشر به چنین بصیرتی در فهم دین بود.

امام علی (ع) فرمود:

آری! خداوندا! زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند؛ یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود. (۱)

امام صادق (ع) فرمود:

... در میان ما اهل بیت در هر نسلی افراد عادلانی اند که تحریف غلوکنندگان را از آن نفی می‌کنند و دست بدعت‌گذاران و دین‌سازان و اهل باطل را کوتاه می‌کنند و تأویل و تفسیر نادرست جاهلان را کنار می‌زنند. (۲)

۱- نهج البلاغه، ص ۴۷۱، حکمت ۱۴۷.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

ص: ۱۸۱

آری، انکار نمی‌کنیم که یکی از وظایف عالمان دین، حفظ دین از تحریف و پاسخ به شبهات است، اما اذعان می‌کنیم که آنها نیز در معرض اشتباه‌اند و برای جلوگیری از خطا در فهم دین به کلام معصومانه‌ای نیاز دارند تا گرفتار قیاس باطل و استحسنات وهمی و خیالی نشوند. کلام معصومانه، چراغ راهی برای درست اندیشیدن است.

والحمد لله رب العالمین والله سبحانه ولی الفضل و الرحمة به الاعتصام و منه العصمة.

ص: ۱۸۳

کتابنامه

* قرآن کریم

- * نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۸۱ ه. ش.
۱. اباکار الافکار فیاصول الدین، سیف الدین الآمدی، به تحقیق: احمد محمد مهدی، قاهره، دار الکتب، ۱۴۲۳ ه. ق.
 ۲. إحقاق الحق و إزهاق الباطل، السيد نورالله الحسينی المرعشی التستری، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
 ۳. الأحكام السلطانیة و الولايات الدینیة، ابوالحسن علی بن محمد بن حیب البصری البغدادی الماوردی، بیروت، دارالکتب العلمیة.
 ۴. إرشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، فاضل مقداد، تحقیق: سید مهدی رجائی، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ه. ق.
 ۵. اسباب النزول، ابو الحسن علی بن احمد الواحدی النیسابوری، چاپ ششم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۴ ه. ق.
 ۶. اسرار الحکم، محقق سبزواری، تصحیح: کریم فیضی، چاپ اول، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۸۳ ه. ش.

ص: ۱۸۴

۷. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبد الحسین طیب، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ه. ش.
۸. الاعتقادات، شیخ صدوق، چاپ دوم، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۴ ه. ق.
۹. الاقتصاد فی الاعتقاد، ابو حامد غزالی، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ه. ق.
۱۰. اقرب الموارد فی فصح العربیه و الشوارد، سعید الخوری الشرتونی اللبنانی، بیروت، مطبعه مرسلی الیسوعیه، ۱۸۸۹ م.
۱۱. الالفین (چاپ قدیم)، علامه حلی، چاپ دوم، قم، هجرت، ۱۴۰۹ ه. ق.
۱۲. الالفین، علامه حلی، چاپ اول، قم، مؤسسه الاسلامیه، ۱۴۲۳ ه. ق.
۱۳. الالهیات، جعفر سبحانی، چاپ سوم، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۲ ه. ق.
۱۴. امام شناسی (ج ۱)، سید محمد حسین حسینی طهرانی، چاپ اول، انتشارات حکمت، ۱۳۶۰ ه. ش.
۱۵. امامت از دیدگاه امامیه و زیدیه، مصطفی سلطانی، چاپ اول، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷ ه. ش.
۱۶. امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ه. ش.
۱۷. امامت در پرتو کتاب و سنت، مهدی سماواتی، مترجم: حمید رضا آژیر و حسین صابری، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸ ه. ش.
۱۸. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، چاپ چهل و دوم، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰ ه. ش.
۱۹. انوار التنزیل و اسرار التأویل، عبدالله بن عمر بیضاوی، تحقیق: محمد عبدالرحمان المرعشلی، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ه. ق.

ص: ۱۸۵

۲۰. انوار الملکوت، علامه حلی، تحقیق: محمد نجمی زنجانی، چاپ دوم، قم، الشریف الرضی، ۱۳۶۳ ه. ش.
۲۱. انیس الموحدین، ملا مهدی نراقی، تصحیح و تعلیق: شهید آیت الله قاضی، چاپ دوم، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۹ ه. ش.
۲۲. اوائل المقالات، شیخ مفید، چاپ اول، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ ه. ق.
۲۳. اوصاف الاشراف، خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، انتشارات وزارت ارشاد.
۲۴. الباب الحادی عشر مع شرحیه، علامه حلی - فاضل مقداد - ابوالفتح بن مخدوم حسینی، مقدمه و تحقیق: مهدی محقق، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵ ه. ش.
۲۵. بازشناسی دو مکتب (ترجمه معالم المدرستین)، سید مرتضی عسکری، مترجم: محمد جواد کرمی، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشکده اصول الدین، ۱۳۸۸ ه. ش.
۲۶. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه. ق.
۲۷. بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المقدسه، ۱۴۱۵ ه. ق.
۲۸. برگستره کتاب و سنت، سید مرتضی عسکری، مترجم: محمد جواد کرمی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشکده اصول الدین، ۱۳۸۷ ه. ش.
۲۹. بررسی مسائل کلی امامت، ابراهیم امینی، چاپ دوم، قم، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۴ ه. ش.
۳۰. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، چاپ اول، تهران، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ه. ق.
۳۱. پرسمان عصمت، حسن یوسفیان، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۰ ه. ش.

ص: ۱۸۶

۳۲. پژوهشی در عصمت معصومان، احمد حسین شریفی و حسن یوسفیان، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸ ه. ش.
۳۳. پیام قرآن (تفسیر نمونه موضوعی)، ناصر مکارم شیرازی، چاپ سوم، مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۷۵ ه. ش.
۳۴. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، چاپ دوم، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۱۳ ه. ق.
۳۵. تاریخ الأمم و الملوك (تاریخ الطبری)، ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ ه. ق.
۳۶. تأویل الآیات الظاهره، سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹ ه. ق.
۳۷. تصحیح اعتقادات الامامیه، شیخ مفید، چاپ اول، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ ه. ق.
۳۸. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد آمدی، تحقیق: مرکز الأبحاث و الدراسات الاسلامیه (المصطفی الدرایتی و حسین الدرایتی)، چاپ دوم، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الاسلامی، ۱۴۲۰ ه. ق.
۳۹. التعریفات، میر سید شریف، چاپ چهارم، تهران، ناصر خسرو، ۱۴۱۲ ه. ق.
۴۰. تفسیر الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق: حسین اعلی، چاپ دوم، تهران، انتشارات صدر، ۱۴۱۵ ه. ق.
۴۱. تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن عمرو ابن کثیر دمشقی، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، چاپ اول، بیروت، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹ ه. ق.
۴۲. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، چاپ چهارم، قم، دار الكتاب، ۱۳۶۷ ه. ش.
۴۳. تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، مترجم: سید محمد باقر موسوی

ص: ۱۸۷

- همدانی، چاپ دهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ه. ش.
۴۴. تفسیر جوامع الجامع، فضل بن حسن طبرسی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ه. ش.
۴۵. تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۴۶. تفسیر فرات الکوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم فرات کوفی، تحقیق: محمد کاظم محمودی، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ه. ق.
۴۷. تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، عبدالله جوادی آملی، چاپ چهارم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۶ه. ش.
۴۸. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، چاپ اول، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ه. ش.
۴۹. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ه. ق.
۵۰. تلخیص المحصل، خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ دوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ه. ق.
۵۱. الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیسابوری، بیروت، دار الجیل و دار الآفاق الجدیدة.
۵۲. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین سیوطی، قم، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ه. ق.
۵۳. دلائل الصدق، محمد حسین مظفر، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۲۲ه. ق.
۵۴. دیده ها و دریافت ها، حسین رجبی، آثار نفیس، چاپ اول، قم، ۱۳۸۹ه. ش.

ص: ۱۸۸

۵۵. الذخیره فیعلم الکلام، شریف مرتضی، تحقیق: سید احمد حسینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ه.ق.
۵۶. الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ طهرانی، بیروت، دار الأضواء.
۵۷. راهنمای حقیقت، جعفر سبحانی، چاپ پنجم، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۷ه.ش.
۵۸. رسائل الشریف المرتضی، شریف مرتضی، تحقیق: سید مهدی رجائی، چاپ اول، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ه.ق.
۵۹. الرسائل العشر، شیخ طوسی، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ه.ق.
۶۰. رسائل فارسی جرجانی، ضیاء الدین جرجانی، تصحیح و تحقیق: معصومه نورمحمدی، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۵ه.ش.
۶۱. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود آلوسی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ه.ق.
۶۲. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ابوالفتوح رازی حسین بن علی، تحقیق: محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ه.ق.
۶۳. سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، فیاض لاهیجی، تصحیح: صادق لاریجانی، چاپ سوم، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲ه.ش.
۶۴. السیره النبویه، عبدالملک بن هشام الحمیری المعافری، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۶۵. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)، ۱۳۷۵ه.ش.
۶۶. الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، تحقیق و تعلیق: سید عبدالزهراء حسینی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه الصادق (ع)، ۱۴۱۰ه.ق.
۶۷. شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی، مقدمه و تحقیق و تعلیق: عبدالرحمان عمیره، چاپ اول، قم، الشریف الرضی، ۱۴۰۹ه.ق.

ص: ۱۸۹

۶۸. شرح المواقف، عبدالرحمان بن احمد ایجی، شارح: علی بن محمد جرجانی، تصحیح: بدرالدین نعسانی، چاپ اول، قم، الشریف الرضی، ۱۳۲۵ ه. ق.
۶۹. شرح چهل حدیث، سید روح الله خمینی، چاپ نهم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱ ه. ش.
۷۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۳۷۸-۱۳۸۳ ه. ش.
۷۱. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، عبیدالله بن احمد حسکانی، تحقیق: محمد باقر محمودی، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ه. ق.
۷۲. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، اسماعیل بن حماد جوهری، چاپ اول، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ ه. ق.
۷۳. ضحی الاسلام، احمد امین، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ ه. ق.
۷۴. غایة المرام فیعلم الکلام، سیف الدین الآمدی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۳ ه. ق.
۷۵. الغدیر، علامه امینی، چاپ اول، قم، مرکز الغدیر، ۱۴۱۶ ه. ق.
۷۶. فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد بن المؤید الجوینی الخراسانی، چاپ اول، وزارة الإعلام، الجمهوریة العربیة السعودیة، ۱۴۲۹ ه. ق.
۷۷. فرهنگ فارسی (۶ جلدی)، محمد معین، چاپ دهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵ ه. ش.
۷۸. قواعد المرام فیعلم الکلام، ابن میثم بحرانی، تحقیق: سید احمد حسینی، چاپ دوم، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ ه. ق.
۷۹. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۲ ه. ش.
۸۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، تحقیق: عبادة الله تهرانی و علی احمد ناصح، چاپ سوم، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۲۵ ه. ق.

ص: ۱۹۰

۸۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، محمود زمخشری، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ه. ق.
۸۲. کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، محدث اربلی، چاپ اول، تبریز، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه. ق.
۸۳. کشف المراد، علامه حلی، تصحیح و مقدمه و تحقیق و تعلیقات: آیت الله حسن زاده آملی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ ه. ق.
۸۴. الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، چاپ اول، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ ه. ق.
۸۵. کفایه الاثر، خزاز قمی، تحقیق: سید عبداللطیف حسنی، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ه. ق.
۸۶. کلام فلسفی (ماهیت و قلمرو عصمت)، محمد حسن قدردان قراملکی، چاپ اول، قم، انتشارات وثوق، ۱۳۸۳ ه. ش.
۸۷. کمال الدین، شیخ صدوق، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۵ ه. ق.
۸۸. کنز العمال فیسنن الأقوال و الأفعال، علاءالدین علی الممتقی بن حسام الدین الهندی البرهان الفوری، چاپ پنجم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ه. ق.
۸۹. گوهر مراد، فیاض لاهیجی، چاپ اول، تهران، نشر سایه، ۱۳۸۳ ه. ش.
۹۰. لسان العرب، جمال الدین ابوالفضل ابن منظور محمد بن مکرم، چاپ سوم، ۹۸ بیروت، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ ه. ق.
۹۱. اللوامع الالهیه، فاضل مقداد، تحقیق و تعلیق: شهید قاضی طباطبایی، چاپ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ ه. ق.
۹۲. مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ ه. ق.
۹۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری، چاپ اول، بیروت، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۸ ه. ق.

ص: ۱۹۱

۹۴. المستدرک علی الصحیحین، ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نيسابوری، تحقیق و تخریج: عبدالرزاق المهدي، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۲۹هـ. ق.
۹۵. مسند، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر.
۹۶. المصباح المنیر فیغریب الشرح الکبیر للرافعی، احمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی، دارالفکر.
۹۷. مصطلحات الامام الفخر الرازی، سمیع دغیم، چاپ اول، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، ۲۰۰۱م.
۹۸. المعجم الوسیط، ابراهیم انیس و...، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۹۹. معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت علیهم السلام، عبد الجبار الرفاعی، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱هـ. ش.
۱۰۰. معجم مقاییس اللغه، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا، قم، دارالکتب العلمیه.
۱۰۱. المغنی، قاضی عبدالجبار، تحقیق: جورج قنواتی...، قاهره، الدار المصریه، ۱۹۶۵-۱۹۶۲م.
۱۰۲. مفاتیح الغیب، فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰هـ. ق.
۱۰۳. مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، چاپ اول، لبنان - سوریه، دار العلم - الدار الشامیه ۱۴۱۲هـ. ق.
۱۰۴. الملل و النحل، شهرستانی، تحقیق: محمد بدران، چاپ سوم، قم، الشریف الرضی، ۱۳۶۴هـ. ش.
۱۰۵. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴هـ. ق.
۱۰۶. مناقب الإمام علی بن ابی طالب (ع)، ابن مغزلی شافعی، چاپ سوم، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۲۴هـ. ق.
۱۰۷. مناهج الیقین فیاصول الدین، علامه حلی، چاپ اول، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۵هـ. ق.

ص: ۱۹۲

۱۰۸. منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر، لطف الله الصافی الکلپایگانی، چاپ دوم، قم، مکتبه المرجع الدینی آیه الله العظمی الصافی الکلپایگانی، ۱۴۲۸ه. ق.
۱۰۹. المنجد فی اللغه و الاعلام، چاپ سی و هفتم، بیروت، دار المشرق، ۱۹۹۸م.
۱۱۰. المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ابو زکریا یحیی بن شرف بن مزی النووی، لبنان، بیت الأفكار الدولیه، ۲۰۰۷م.
۱۱۱. موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، محمد علی تهانوی، چاپ اول، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶م.
۱۱۲. النکت الاعتقادیه، شیخ مفید، چاپ اول، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ه. ق.
۱۱۳. نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، چاپ اول، بیروت، دار الكتاب اللبنانی، ۱۹۸۲م.
۱۱۴. الهدایه فی الأصول و الفروع، شیخ صدوق، چاپ اول، قم، مؤسسه امام هادی (ع)، ۱۴۱۸ه. ق.
۱۱۵. همتایی قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)، عبدالله جوادی آملی، چاپ اول، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۹ه. ش.
۱۱۶. وجوه القرآن، ابو عبدالرحمان اسماعیل بن احمد الحیری النیسابوری، چاپ اول، مشهد، مؤسسه الطبع التابعه للآستانه الرضویه المقدسه، ۱۴۲۲ه. ق.
۱۱۷. وجوه قرآن، ابو الفضل جیش بن ابراهیم تفلیسی، چاپ دوم، انتشارات حکمت، ۱۳۹۶ه. ق.
۱۱۸. وحی و نبوت، مرتضی مطهری، چاپ ششم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۱ه. ش.
۱۱۹. ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت، عبدالله جوادی آملی، چاپ دوم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹ه. ش.
۱۲۰. ینابیع المودّه، سلیمان بن ابراهیم الحسینی البلخی القندوزی الحنفی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۰ه. ق.

ق. ۱۹

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

